



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ترجمہ

العقائد

عبدالحمید امینی

جلد ۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الغدير

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	ترجمه الغدير - جلد ۱۲
۸	مشخصات کتاب
۹	شعراء غدیر در قرن ۰۸
۹	شمس الدین مالکی
۹	آثار کمیاب
۹	رای و عقیده خلیفه در دو متعه (متعه حج)
۱۵	متعه نساء
۱۵	اشاره
۱۹	متعتان (متعه حج و متعه زنان)
۱۹	اشاره
۲۲	نگرشی در دو متعه
۲۸	اما متعه نساء
۳۶	متعه در قرآن مجید
۴۲	حدود متعه در اسلام
۴۶	رای خلیفه درباره کسی که گوید: من مومنم
۴۷	ورود اسقف نجران بر خلیفه
۴۸	شلاق زدن به روزه داری که بر کنار شراب نشسته
۴۹	رای خلیفه در مشک بیت المال
۴۹	اجتهاد خلیفه در نماز میت
۵۲	خلیفه و مسائل سلطان روم
۵۵	آگاهی خلیفه در احکام
۵۵	رای خلیفه در مناسک

- ۵۶ اجتهاد خلیفه درباره شراب و آیات آن
- ۶۶ جهل خلیفه به غسل از جنابت
- ۶۷ خلیفه و وسعت دادن به دو مسجد
- ۷۱ سکوت خلیفه از حکم طلاق
- ۷۱ رای خلیفه در خوردن گوشت
- ۷۲ خلیفه و یهودی مدنی
- ۷۴ خلیفه اول کسی است که در فرائض میراث قائل بعول شد
- ۷۵ اجتهاد عمر در تقسیم کردن و مصادره کردن اموال عمالش
- ۸۲ خلیفه در خریدن شتر
- ۸۳ رای خلیفه درباره بیت المقدس
- ۸۶ رای خلیفه در مجوس
- ۸۶ رای خلیفه در روزه رجب
- ۹۳ اجتهاد خلیفه در سوالات از مشکلات قرآن
- ۹۴ رای خلیفه در سوال از آنچه واقع نشده
- ۹۵ نهی خلیفه از حدیث
- ۹۸ حدیث نوشتن سنن
- ۹۸ رای خلیفه درباره کتابها
- ۱۰۲ خلیفه و قرائتها
- ۱۰۷ اجتهاد خلیفه در نامها و کنیه ها
- ۱۱۵ حد زدن خلیفه پسرش را بعد از حد
- ۱۱۸ جهل خلیفه به آنچه روز عید خوانده میشود
- ۱۱۹ خلیفه و معانی الفاظ
- ۱۲۰ رای خلیفه در روزه سال
- ۱۲۰ اشاره

۱۴۴	مرسلات
۱۴۶	شاعر کیست؟
۱۴۶	تالیفات او
۱۵۸	علاء الدین حلی
۱۵۸	اشاره
۱۶۹	شاعر کیست؟
۱۶۹	اشاره
۱۷۰	قصیده ۰۱
۱۷۶	قصیده ۰۲
۱۸۰	قصیده ۰۳
۱۸۵	قصیده ۰۴
۱۹۲	قصیده ۰۵
۱۹۶	قصیده ۰۶
۲۰۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ترجمه الغدير - جلد ۱۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدير فى الكتاب و السنه و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدير / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزما محمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج. ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج. ۴ :

۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۶ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۷ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۱۰ :

۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲ ؛ ج. ۱۱ : ۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲

وضعیت فهرست نویسی : فایا(چاپ دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی‌شیرخ الاسلامی، جلد سوم جمال

موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین‌العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف‌رازی، جلد هفتم و هشتم اکبر

ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیبا).

یادداشت : ج. ۹، ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدير.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدير.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمدتقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴ الف۸ غ۴۱ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیوبی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۹۶۷۲

شعراء غدیر در قرن ۸**شمس الدین مالکی****آثار کمیاب****رای و عقیده خلیفه در دو متعه (متعه حج)**

۱- از ابی رجاء نقل شده که گوید: عمران بن حصین گفت آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود ما را بان سپس نازل نشد آیه ای که نسخ کند آیه متعه حج را و نهی نکرد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله تا از دنیا رفت مردی برای خودش بعدا گفت آنچه میخواست. صورت دیگر برای مسلم: ما متمتع و کامیاب میشدیم ما و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و درباره آن قران نازل نشد. مردی برای خودش آنچه میخواست گفت

[صفحه ۴]

و در لفظ دیگری بر او: گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متمتع شد و ما هم با او متمتع شدیم، و در عباره چهارم او بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع کرد بین حج و عمره را پس نازل نشد درباره آن کتابی و ما را نهی از آن نکرد. مردی آنچه میخواست برای خودش گفت.

لفظ بخاری:

ما متمتع میشدیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و قران نازل شد. مردی برای خودش آنچه میخواست گفت.

و در لفظ دیگری برای او:

نازل شد آیه متعه در کتاب خدا پس ما آنرا بجا آوردیم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قران نازل نشد که آنرا تحریم کرده باشد و پیامبر هم تا از دنیا رفت نهی از آن نکرد. مردی آنچه میخواست برای خودش گفت.

و در بعضی از نسخه های صحیح بخاریست، که محمد یعنی بخاری گفت: میگویند که او عمر بود. قسطلانی در ارشاد گوید چونکه او بود که از آن نهی میکرد. و ابن کثیر آنرا در تفسیرش ج ۱ ص ۲۳۳ یاد کرده از بخاری. سپس گفت: این آنکیستکه بخاری گفته او را که

[صفحه ۵]

تصریح کرده بآن که عمر بود که مردم را از حج متمتع نهی میکرد.

و ابن حجر گوید: در فتح الباری ج ۴ ص ۳۳۹ و اسماعیلی آنرا از بخاری نقل کرده همینطور پس آن عمده حمیدی و بخاری بود که اشاره باین کرد بروایه حریری از مطرف و در آخرش گفت: مردی برایش گفت آنچه میخواست، یعنی عمر چنین بود در اصل

که آنرا مسلم نقل کرده و ابن التین گوید: محتمل است که قصد کرده عمر یا عثمان را. و کرمانی بعید دانسته و گفته مقصود از آن عثمانست و بهتر آنستکه تفسیر بعمر شود زیرا که او اول کسی بود که از آن نهی کرد و کسانیکه بعد از او بودند او را در این پیروی کردند. پس در صحیح مسلم است: که پسر زبیر نهی از آن میکرد و ابن عباس امر بان مینمود، پس از جابر پرسیدند پس اشاره کرد که اول کسیکه نهی از آن کرد عمر بود.

و قسطلانی در ارشاد ج ۴ ص ۱۶۹ گوید: مردی برای خودش آنچه خواست گفت، و او عمر بن خطاب بود. نه عثمان بن عفان برای آنکه اول کسیکه نهی از آن کرد عمر بود پس کسانیکه بعد از او آمدند در این مطلب پیرو او بودند پس در صحیح مسلم تا آخر کلمه ای ابن حجر یاد شده است.

و نووی در شرح مسلم گوید: او عمر بن خطاب بود برای آنکه او اول کسی بود که نهی از متعه کرد پس کسیکه بعد از او بود از عثمان و غیر او در این مطلب پیرو او بودند.

لفظ دو شیخ:

ما متعه میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و درباره آن قران نازل شده، پس هر آینه گفت مردی باری خودش آنچه

[صفحه ۶]

خواست. (سنن کبری ج ۵ ص ۲۰)

لفظ نسائی:

بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه حج نمود و ما هم باو متعه نمودیم. گوینده ای در آن برای خودش گفت (تحریم کرد) آنرا در سنن ج ۵ ص ۱۵۵ نقل کرده و احمد در مسندش ج ۴ ص ۴۳۶ نزدیک بلفظ مسلم کوتاه بدون ذیل آورده است. و در لفظ اسماعیلی: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه کردیم و در آن قران نازل شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم ما را منع نکرد.

۲- از ابی موسی: نقل شده که او فتوا بمتعه میداد پس مردی باو گفت: آرام باش به برخی از فتوایت، پس بدرستیکه تو نمیدانی امیرالمومنین چه بوجود آورد در مناسک و آئین حج بعد تو تا آنکه او را دیدم و سؤال کردم از او، پس عمر گفت: من میدانم که پیامبر و اصحابش متعه کردند در حج (از زنانشان کامیاب شدند) و لکن من کراهت داشتم که مردم باز نشان در سایه درخت اراک عروسی و آمیزش کنند آنگاه حرکت کنند در حج در حالیکه از سرهایشان آب میچکد (یعنی آب غسل). مدارک کتاب:

مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۴۷۲ و ابن ماجه در سنن ج ۲ ص ۲۲۹، و احمد در مسندش ج ۱ ص ۵۰ و بیهقی در سنن ج ۵

[صفحه ۷]

ص ۲۰ و نسائی در سنن ج ۵ ص ۱۵۳ و در تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۸۸، و شرح موطاء زرقانی ج ۲ ص ۱۷۹ موجود است.

۳- از مطرف از عمران بن حصین نقل شده: گوید من برآستی تو را حدیث میگویم بحدیثی در امروز که خدا تو را بان سود دهد بعد از امروز، بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را گروهی از خاندانش در مدت ده سال عمره رفتند (و متعه نمودند در حج) پس آیه ای نازل نشد که آنرا نسخ و باطل کند و خود آنحضرت نهی نکرد از آن تا آنکه از دنیا رفت هر کسی بعد از او اظهار عقیده

ای کرد آنطور که میخواست که نظر دهد.

و در لفظ دیگر مسلم: مردی اظهار عقیده کرد بنظر و رای خودش آنطور که میخواست، یعنی عمر. و در لفظ ابن ماجه: و نهی نکرد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و نسخ آنهم نازل نشد بعد از آن مردی برای خودش آنچه میخواست بگوید، گفت. صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۲۲۹ مسند احمد ج ط ص ۴۳۴، سنن کبری ج ۴ ص ۳۴۴، فتح الباری ج ۳ ص ۳۳۸.

صورت دیگر:

از مطرف گفت عمران بن حصین بمن گفت: من تو را حدیث گویم حدیثی که شاید خدا تو را بسبب آن سودی بخشد، بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع کرد بین حج و عمره سپس نهی از آن نکرد تا از دنیا رفت و درباره آن آیه‌ای از قران نازل نشد که آنرا تحریم کند و این مسلم بود برای من تا آنکه داغ شدم و سوختم پس ول

[صفحه ۸]

کردم سپس داغی را رها کردم پس دوباره برگشت.

و در لفظ دارمی: است که متعه در کتاب خدا حلالست پیامبر از آن نهی نکرد و آیه‌ای درباره منع آن نازل نشد، مردی برای خودش آنچه میخواست گفت. صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴، سنن دارمی ج ۲ ص ۳۵. صورت سوم:

از مطرف گوید: عمران بن حصین فرستاد بسوی من در بیماری که در آن از دنیا رفت، پس بمن گفت من بتو حدیث میگویم باحادیثی که شاید خداوند بسبب آنها بعد از من بتو نفعی بخشید پس اگر زنده ماندم آنها بر من کتمان کن و اگر مردم پس اگر خواستی آنها بازگو کن که آن بر من مسلم است. و بدان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جمع کرد بین حج و عمره را پس درباره آن کتاب خدا نازل شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی نکرد، مردی در آن آنچه میخواست برای خودش گفت.

صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴، مسند احمد ج ۴ ص ۴۲۸، سنن نسائی ج ۵ ص ۱۴۹.

۴- از محمد بن عبد الله بن نوفل گفت: شنیدم سالی که معاویه حج کرد سئوال میکرد سعد بن مالک را چه میگوئی تمتع عمره را بحج گفت: خوب نیکوئی است، پس گفت: عمر بود که منع میکرد از آن پس تو از عمر بهتری، گفت: عمر بهتر از من بود ولی پیامبر صلی الله علیه و آله تمتع بحج نمود و او بهتر از عمر بود.

(سنن دارمی ج ۲ ص ۳۵)

[صفحه ۹]

۵- از محمد بن عبد الله روایت شده: که شنید سعد بن ابی وقاص و ضحاک بن قیس در سالی که معاویه بن ابی سفیان حج کرد آنها گفتگو درباره تمتع عمر بحج میکردند پس ضحاک گفت: این کار را نمیکند کسی مگر آنکه نادان باشد امر خدای تعالی را پس سعد گفت چه اندازه بد گفتمی ای پسر برادرم، ضحاک گفت: پس بدرستی که عمر بن خطاب نهی از این کرد. سعد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را کرد و ما هم با آنحضرت تمتع بحج نمودیم.

مدارک این حدیث:

موظاء مالک ج ۱ ص ۱۴۸، کتاب ام شافعی ج ۷ ص ۱۹۹ سنن نسائی ج ۵ ص ۵۲، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۵۷، پس گفت: این حدیثی صحیح است احکام القرآن جصاص ج ۱ ص ۳۳۵، سنن بیهقی ج ۵ ص ۱۷ تفسیر قرطبی ج ۲ ص ۳۶۵ و گفت: این حدیث صحیح است. زاد المعاد ابن قیم ص ۸۴ و یاد نموده صحیح دانستن ترمذی آنرا، مواهب اللدینه قسطلانی، شرح مواهب زرقانی ج ۸ ص ۱۵۳.

۶- از سالم روایت شده که گفت: من نشسته بودم با پسر عمر در مسجد که مردی از اهل شام آمد. پس از او پرسید از تمتع عمره را بحج، پس پسر عمر گفت: خوب زیباست. گفت: پدرت بود که از آن نهی میکرد، پس گفت: وای بر تو اگر بابای من از آن نهی میکرد اما رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا مینمود و بان امر میفرمود، آیا بگفته پدرم عمل کنم یا بفرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بلندشو

[صفحه ۱۰]

برو از پیش من.

صورت دیگر:

از عبد الله بن عمر از متعه حج پرسیدند گفت آن حلال است پس سؤال کننده باو گفت: براستیکه پدرت از آن نهی کرد، پس گفت آیا دیدی اگر پدرم نهی کرد از آن و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجا آورد آیا فرمان پدرم را پیروی شود یا فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس آنمرد گفت: بلکه فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس گفت هر آینه حقیقه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجای آورد.

صورت سوم:

سالم گوید: از پسر عمر از متعه حج پرسیده شد پس امر بآن نمود پس باو گفته شد: که تو مخالفت میکنی با پدرت، گفت: که پدرم نگفت آنچه را که شما میگوئید، جز این نیست که گفت، عمره را از حج جدا کنید یعنی که عمره در ماه های حج تمام نمیشود مگر به قربانی و پیش کشی برای خانه خدا، و قصد کرد که خانه خدا در غیر ماه های حج زیارت شود، پس شما آنرا حرام قرار دادید و مردم را بر آن شکنجه و عقوبت کردید و حال آنکه خدای عز و جل آنرا حلال و رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل بان نموده بود، گفت: پس وقتی بر او اصرار کردند گفت: آیا پس کتاب خدای عز و جل شایسته تراست

[صفحه ۱۱]

پیروی شود یا عمر. (سنن کبری ج ۵ ص ۲۱)

صورت چهارم:

سالم گوید: عبد الله بن عمر بود که فتوا میداد بانچه که خدای عز و جل نازل فرموده بود از رخصت در تمتع و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا سنت قرار داده بود، پس بعضی از مردم به عبد الله بن عمر گفتند چگونه مخالفت میکنی پدرت را در حالیکه نهی از این کرده بود پس عبد الله بایشان گفت: وای بر شما: آیا از خدا نمیترسید، اگر دیدید که عمر... نهی از این میکرد خیری میخواست در آن و در آن تمام عمره را میخواست پس چرا شما حرام میکنید و حال آنکه خدا آن را حلال و رسول خدا صلی الله علیه و آله بان عمل نموده بود. آیا پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است که سنتش پیروی و عمل شود یا عمر... بدرستیکه عمر نگف

این را برای تو: که عمره در ماه های حج حرام است و لکن او گفت: که تمام ترین عمره آنستکه آنرا از ماه های حج جدا کنید.
 ۷- از سعید بن جبیر از ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه حج کرد، پس عروه گفت: ابوبکر و عمر نهی از متعه کردند، پس ابن عباس گفت: چه میگوید عرب (یعنی عروه) گفت میگوید ابوبکر و عمر نهی از متعه کردند، پس ابن عباس گفت: میبینم ایشانرا که بزودی هلاک میشوند، میگویم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و میگویند، ابوبکر و عمر گفتند

[صفحه ۱۲]

۸- احمد در مسندش ج ۱ ص ۴۹، از ابی موسی: نقل کرده که عمر... گفت: آن سنت رسول خدا بود یعنی متعه و لکن من ترسیدم که مردم با زنها عروسی کنند زیر سایه درخت اراک پس از آن بروند با آنها بحج.

۹- از ابن عباس نقل شده که او گفت بکسیکه معارضه میکرد او را در متعه حج بابی بکر و عمر، نزدیک است که بر شما سنگی از آسمان فرود آید: میگویم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و میگویند: ابوبکر و عمر گفت (زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۲۱۵ و حاشیه شرح المواهب ج ۲ ص ۳۲۸)

۱۰- از حسن روایت شده که عمر خواست نهی از متعه حج کند پس ابی: باو گفت: این کار برای تو نیست چونکه ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله تمتع نمودیم و ما را از این نهی نکرد پس عمر از آن دست کشید، و خواست که نهی از حله های زنگی کند چونکه با ادرار رنگ میشد پس ابی (بن کعب) باو گفت این کار هم برای تو نیست زیرا که آنها را پیامبر صلی الله علیه و آله پوشید و ما هم در عهد آن حضرت پوشیدیم.

احمد امام حنبلی ها در مسندش ج ۵ ص ۱۴۳ نقل کرده و هیشمی در مجمع الزوائد ج ۳ ص ۲۴۶ یاد کرده آنرا بنقل از احمد و گفته راویان آن مردان صحیح هستند، و سیوطی در جمع الجوامع چنانچه در ترتیب آن ج ۳ ص ۳۳ بنقل از احمد یاد کرده و در الدر

[صفحه ۱۳]

المنثور ج ۱ ص ۲۱۶ بنقل از مسند ابن راهویه و احمد نقل کرده.

و لفظ آن اینست:

که عمر بن خطاب خواست که نهی از متعه حج کند پس ابی بن کعب برخاست و گفت این کار بر تو نیست چونکه کتاب خدا بان نازل شده و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله عمره نمودیم پس عمر پائین آمد (از منبر)

ابن قیم جوزیه در زاد المعاد ج ۱ ص ۲۲۰، از طریق علی بن عبد العزیز یاد کرده و لفظ او اینست.

بدرستیکه عمر خواست که مال کعبه را بردارد و گفت کعبه توانگر و بیناز از این مالست و خواست که اهل یمن را نهی کند از اینکه با ادرار رنگ نکنند، و خواست که از متعه حج نهی کند، پس ابی بن کعب گفت: که دیده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش این مال را و با آنکه برای آنحضرت و اصحابش نیازی بان مال بوده و آنرا نگرفته و تو هم آنرا نگیر و بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش که میپوشیدند لباس یمانی را و نهی از آن نکردند و دانسته بودند که آنها را با بول و ادرار رنگ میکنند، و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه میکردیم در حج پس پیامبر نهی از آن نکرد و خدای تعالی هم درباره آن نهی نازل نکرد.

۱۱- بخاری در صحیح خود از ابی جمره نصر بن عمران نقل کرده گوید: سؤال کردم ابن عباس... را از متعه پس مرا امر بان نمود و

سؤال کردم او را از هدی و پیشکشی برای کعبه پس گفت در متعه حج، یک کره شتر یا گاو یا گوسفند یا شرکت در خونی.

[صفحه ۱۴]

گفت: و مثل آنکه بعضی از مردم کراهت داشتند آنها پس خواب دیدم و در خواب دیدم مثل اینکه انسانی فریاد میکند حج مبرور و متعه متقبله، پس آمدم نزد ابن عباس که خدا از هر دو راضی باشد پس خوابم را بازگو کردم پس گفت الله اکبر، سنت و آئین ابوالقاسم صلی الله علیه و آله است.

قسطلانی در ارشاد الساری ج ۳ ص ۲۰۴ گوید: (و مثل آنکه بعضی از مردم کراهت داشتند آنها) یعنی مثل عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و غیر آن دو نفر از کسانی که نقل خلاف در این مسئله نموده اند.

۱۲- از ابن سیرین: نقل شده که از سؤال از متعه عمره بحج شد گفت: آنها عمر بن خطاب و عثمان بن عفان مکروه داشتند، پس اگر علمی باشد آن دو از من اعلم و داناترند و اگر رای و عقیده باشد پس رای آنها از من بالاتر است، ابو عمر آنها در جامع بیان العلم ج ۲ ص ۳۱ و در مختصر آن ص ۱۱۱ نقل کرده است.

۱۳- از اسود بن یزید نقل شده که گفت: در آن بین که من در عصر عرفه با عمر بن الخطاب در عرفه ایستاده بودم ناگاه دیدم مردی را که موی فروری داشت و از او بوی خوشی میامد، پس عمر باو گفت آیا تو محرم هستی، گفت بلی. پس عمر گفت: نیست هیئت تو و وضع تو بوضع محرم، جز این نیست که محرم ژولیده مو و خاک آلود و بدبو است، گفت من متمتع آمدم و با من همسر منست و البته امروز محرم

[صفحه ۱۵]

شدم، پس عمر در این موقع گفت: متمتع نشوید در این ایام زیرا که اگر من رخصت و اجازه دهم در متعه و کامیابی ایشان از همسرانشان هر آینه عروسی کنند با زنانشان در سایه درخت بید سپس حرکت کنند با آنها برای حج.

ابو حنیفه نقل کرده آنها چنانچه در زاد المعاد ابن قیم است ج ۱ ص ۲۲۰، پس گفت: ابن حزم گوید: و چه عیبی داشت این و چه خوبست این کار و پیامبر صلی الله علیه و آله طواف کرد و آمیزش کرد با همسرانش سپس صبح کرد در حالیکه محرم بود و خلافتی نیست در اینکه جماع و آمیزش پیش از احرام بچشم بر هم زدنی جایز است. و الله اعلم.

م- ابو یوسف قاضی در کتاب الآثار ص ۹۷ روایت کرده از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم از عمر بن خطاب که او در آن بین که در عرفات ایستاده بود ناگاه مردی را دید که از سرش طیب و چیز خوش بوئی میچکد، پس عمر باو گفت آیا محرم نیستی وای بر تو پس گفت: آری ای امیر المومنین گفت: چرا میبینم تو را که از سرت طیب و عطر میچکد و حال آنکه محرم ژولیده موی و خاک آلود است، گفت من تهلیل و تلبیه گفتم برای عمره مفرده و وارد مکه شدم و با من عیالم بود پس از عمره ام فارغ شدم تا آنکه عصر روز ترویبه شد تهلیل و تلبیه برای حج گفتم: گفت پس عمر دید: که دیروز از زنش و عطر متمتع و کامیاب شده، پس عمر در این موقع نهی از متعه کرد و گفت: بخدا قسم که خیال میکنید آزاد بگذارم بین شما و متعه را شما با زنانتان زیر درخت بید عرفه با آنها آمیزش و جماع کنید سپس بروید بقصد حج.

۱۴- از ابن عباس نقل شده که گفت: شنیدم عمر میگفت: قسم

[صفحه ۱۶]

بخدا که من شما را نهی میکنم از متعه و حال آنکه آن در کتاب خدا موجود و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بجا آورد یعنی عمره در حج را نسائی آنرا در سننش ج ۵ ص ۱۵۳ نقل کرده است.

۱۵- از عبد الله بن عمر نقل شده که گفت: بدرستیکه عمر بن خطاب گفت: فاصله بیندازید بین حج و عمره خودتان چونکه این تماماًست برای حج یکی از شما، و تمام کند عمره خود را که معتمر و عمره کننده باشد در غیر ماه های حج. مدارک این بدعت:

موطاء مالک ج ۱ ص ۲۵۲، سنن بیهقی ج ۵ ص ۵، تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۷۹ م- و آنرا ابن ابی شیبیه نقل کرده چنانچه در الدر المنثور ج ۱ ص ۳۲۸ موجود است و لفظ آن اینست:

عمر گفت: فاصله بیندازید بین حج و عمره خودتان، قرار دهید حج را در ماه های حج و عمره را قرار دهید در غیر ماه های حج که تماماًست برای حج و عمره شما.

۱۶- از سعید بن مسیب نقل شده: که گفت: بدرستیکه عمر بن خطاب نهی کرد از متعه در ماه های حج و گفت: من آنرا بجا آوردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله ولی من نهی میکنم از آن و این برای آنستکه یکی از شما میآید از آفاق (از شهری از شهرها) ژولیده مو و خسته عمره گذارد در ماه های حج و جز این نیست که ژولیده گی و خستگی و تلبیه او در عمره اوست آنگاه وارد میشود پس طواف خانه میکند و محل میشود و لباس میپوشد و خود را خوشبو میکند و بر اهل و همسرش واقع میشود واقع میشود یعنی آمیزش میکند اگر با او باشد تا

[صفحه ۱۷]

آنکه روز ترویبه میشود شروع به حج میکند و بسوی منی بیرون میرود.

تلبیه برای حج میگوید در حالیکه نه ژولیده گی در اوست و نه خستگی و نه تلبیه ای مگر یکروز و حال آنکه حج افضل از عمره است.

اگر ما آزاد گذاریم بین ایشان و بین متعه هرآینه در زیر درخت اراک و بید دست بگردن آنان میکنند با آنکه اهل خانه خدا بر ایشان نه گوسفندیست که شیر دهد و نه زراعتی که حاصل دهد و فقط بهار ایشان در کسانی است وارد بر ایشان میشود.

سیوطی آنرا در جمع الجوامع یاد کرده چنانچه در ترتیب آن کثر الاعمال ج ۳ ص ۲۳ نقل از حل حم ج م ن ق کرده است.

م ۱۷- قاضی ابو یوسف در کتاب الاثار ص ۹۹ از ابو حنیفه عن حماد از ابراهیم نقل کرده گوید: جز این نیست که عمر نهی از افراد یعنی افراد متعه کرده فاما قران پس نهی نکرده است.

متعه نساء**اشاره**

۱- از جابر بن عبد الله گوید: ما بودیم که متعه میکردیم با یک مشت خرما و آرد در عهد و ایام رسول خدا صلی الله علیه و آله و

ابوبکر تا آنکه پس از آن عمر نهی کرد در کار عمرو بن حرث.

صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۵، جامع الاصول ابن اثیر، تیسیر الوصول ابن دبیع ج ۴ ص ۲۶۲، زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۴۴۴ فتح الباری ابن حجر ج ۹ ص ۱۴۱، کنز العمال ج ۸ ص ۲۰۹۴- از عروه بن زبیر: بدرستی که خوله دختر حکیم وارد بر عمر

[صفحه ۱۸]

بن خطاب شد پس گفت که ربیع بن امیه استمتاع کرد و کامیاب شد از زن بز او زاینده ای پس از او آبتن شد پس عمر بیرون رفت در حالیکه عبایش را میکشید از ناراحتی، پس گفت: این متعه است و اگر من جلو تر درباره آن رای داده بودم هر آینه او را سنگسار میکردم.

سندهای آن صحیح و روایانش تمامی مورد اعتماد مالک آنرا در موطا ج ۲ ص ۳۰ نقل کرده و شافعی در کتاب ام ج ۷ ص ۲۱۹ و بیهقی در سنن کبری ج ۷ ص ۲۰۶ آورده است.

۳- از حکم گوید: علی رضوان الله علیه فرمود: اگر اینکه عمر... نهی از متعه نکرده بود زنا نمیکرد مگر شقی و بدبخت. صورت دیگر:

از حکم: پرسیدند از این آیه، آیه متعه نساء، آیا منسوخه است گفت نه و علی علیه السلام فرمود: اگر اینکه عمر نهی از متعه نکرده بود زنا نمیکرد مگر شقی جنایتکار.

مدارک این

تفسیر طبری ج ۵ ص ۹ با سندهای صحیح، تفسیر ثعلبی، تفسیر رازی ج ۳ ص ۲۰۰، تفسیر ابی حیان ج ۳ ص ۲۱۸، تفسیر نیشابوری، الدر المنثور ج ۲ ص ۱۴۰ بچندین طریق.

۴- از ابی جریح از عطاء گوید شنیدم این عباس میگفت خدا رحم کند بر عمر متعه نبود مگر رحمتی از خدا که بان ترحم نموده بود بر امت محمد و اگر عمر آنرا نهی نکرده بود هر آینه محتاج بزنا نمیشد مگر اندکی از مردم (پست بدبخت)

[صفحه ۱۹]

مدارک این:

احکام القرآن جصاص ج ۲ ص ۱۷۹، بدایه المجتهد ابن رشد ج ۲ ص ۵۸ النهایه ابن اثیر ج ۲ ص ۲۴۹، غربین هروی، فائق زمخشری ج ۱ ص ۳۳۱ تفسیر قرطبی ج ۵ ص ۱۳۰ و در آن عوض الاشقی: الاشقی مگر بدبخت و همینطور در تفسیر سیوطی ج ۲ ص ۱۴۰ از طریق درحافظ عبد الرزاق و ابن المنذر از عطاء لسان العرب ابن منظور ج ۱۹ ص ۱۶۶، تاج العروس ج ۱۰ ص ۲۰۰ و از اول حدیث حذف کرده رحم الله عمر، و زیاد کرد او و ابن منظور از عطاء گفت: قسم بخدا مثل اینکه من میشنوم قول او را الاشقی مگر بدبخت.

۵- حافظ عبد الرزاق در تصنیف خود از ابن جریح نقل کرده گوید خبر داد مرا ابو الزبیر از جابر گفت: عمرو بن حرث وارد کوفه شد پس متعه کرد کنیز را و آمد با آن نزد عمر در حالیکه آن آبتن بود پس از او پرسید و او اعتراف کرد گفت: پس این در وقتی بود که عمر از آن نهی کرده بود (فتح الباری ج ۹ ص ۱۴۱)

۶- حافظ ابن ابی شیبیه از نافع نقل کرده: که از پسر عمر از متعه پرسیدند پس گفت حرام است پس باو گفتند: که ابن عباس فتوا

بحلال بودن آن می‌دهد گفت پس چرا زمان عمر لبش را حرکت نداد و سخنی در این باره نگفت.

الدرر المنثور ج ۲ ص ۱۴۰، جمع الجوامع نقل از ابن جریر ۷- طبری از جابر نقل کرده که گفت: مردم بودند که متمتع و کامیاب از زنان میشدند (به صیغه کردن آنها) تا آنکه عمر بن الخطاب نهی کرد ایشانرا.

[صفحه ۲۰]

۸- از سلیمان بن یسار از ام عبد الله دختر ابی خثیمه نقل شده که مردی از شام آمد و وارد بر او شد پس گفت که عزوبت سخت فشار آورده بر من پس یکزن برایم بیاور تا از او متمتع و کامیاب شوم (به صیغه کردن آن) گفت پس او را بر زنی هدایت و راهنمایی کردم پس با او ازدواج کرد و چند نفر از مردان عادل را بر این زناشوئی شاهد گرفت، پس آنچه خدا مقدر کرده و خواسته بود که بماند ماند سپس بیرون رفت پس عمر بن خطاب از این قضیه باخبر شد و فرستاد بسوی من و پرسید آیا این قصه که بمن رسیده راست است گفتم: آری، گفت: پس هر گاه آمد مرا خبر کن. پس چون مردی آمد من عمر را خبر کردم پس فرستاد عقب او و گفت: چه موجب شد بر اینکه تو این کار را کردی، گفت: من در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و کردم و آنحضرت ما را نهی نکرد تا آنکه خدا او را برد، پس از آن بابی بکر بودیم او هم ما را منع نکرد تا از دنیا رفت، آنگاه با تو پس نرسید بما درباره آن نهی و منعی، پس عمر گفت: اما قسم بانکسیکه جانم در دست اوست اگر پیش تر مطلع از نهی من شده بودی هر آینه تو را سنگسار میکردم بیان کنی تا آنکه زناشوئی از زنا کردن شناخته شود.

(کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۴، از طریق طبری)

۹- حافظ عبد الرزاق و حافظ ابو داود در پاسخ خود و ابن جریری طبری از علی امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: اگر سبقت نگرفته بود رای عمر بن خطاب هر آینه امر میکردم به متعه و صیغه گرفتن پس از آن زنا نمیکرد مگر بدبخت جنایتکار. (کنز العمال)

[صفحه ۲۱]

ج ۸ ص ۲۹۴)

۱۰- عطاء گوید: جابر بن عبد الله وارد شد در حالیکه از عمره آمده بود پس ما آمدیم نزد او در منزلش پس مردم سؤال کردند او را از چیزهائی سپس متعه را یاد کردند، پس گفت: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر متعه میکردیم، و در عبارت احمد: تا آنکه در آخر خلافت عمر شد.

صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۵ در باب نکاح متعه، مسند احمد ج ۳ ص ۳۸۰، و یاد کرده آنرا فخر الدین ابو محمد زیلعی در تبیان الحقایق شرح کنز الدقایق و لفظ آن: ما متعه و صیغه میکردیم در زمان پیامبر خدا و ابوبکر و نیمی از خلافت عمر سپس نهی کرد مردم را از آن.

۱۱- از عمران بن حصین گفت: نازل شد آیه متعه (صیغه) در کتاب خدای تعالی و بعد از آن آیه ای نیامد که آنرا نسخ و باطل کند پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد ما را به متعه کردن و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و صیغه میکردیم و او از دنیا رفت و ما را نهی از آن نکرد، بعد از آن مردی روی هوای خودش آنچه خواست گفت.

مفسرین یاد کرده اند: در نزد قول خدای تعالی "فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه" پس آنچه را که کامیاب بان شدید از زنان پس مزد و مهر آنرا بعنوان وجوب بدهید در بیان

[صفحه ۲۲]

دلیل کسیکه متعه نکاح و عقد موقت را جایز میدانند، و برخی از ایشان در مقام اثبات نسبت جواز بعمران بن حصین یاد نموده اند. تفسیر ثعلبی، تفسیر فخر رازی ج ۳ ص ۲۰۰ و ۲۰۲، تفسیر ابی حیان ج ۳ ص ۲۱۸، تفسیر نیشابوری.

۱۲- از نافع از عبد الله بن عمر روایت شده: که از او پرسیدند از صیغه کردن زنها، پس گفت حرام است اما محققا اگر عمر بن خطاب کسی را در صیغه گرفتن میگرفت هر آینه او را سنگباران میکرد.

۱۳- عمر... بود که میگفت: قسم بخدا نیاورند مردی را نزد من که متعه را روا و جایز بداند مگر آنکه او را سنگسار کنم.

۱۴- از ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری گفتند ما تا نیمی از خلافت عمر صیغه میکردیم تا آنکه عمر مردم را منع کرد از آن در کار عمرو بن حرث.

م- و ابن رشد آنرا نقل کرده در بدایه المجتهد ج ۳ ص ۵۸ از جابر بلفظ: اینکه ما صیغه میکردیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابی بکر و نیمی از خلافت عمر سپس عمر مردم را نهی کرد از آن.

۱۵- از ایوب روایت شده که عروه باین عباس گفت: آیا از خدا نمیترسی که رخصت را اجازه میدهی در متعه، پس ابن عباس

[صفحه ۲۳]

گفت ای عریه برو از مادرت به پرس، پس عروه گفت اما ابوبکر و عمر صیغه و متعه نکردند، پس ابن عباس گفت بخدا قسم نمیمنم شما را که دست از نهی و منعتان بردارید تا آنکه خداوند شما را عذاب کند ما شما را از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث میگوئیم و شما ما را از ابوبکر و عمر خبر میدهید.

حواله دادن ابن عباس فصل داوری را بر مادر عروه بن زبیر اسماء دختر ابوبکر برای این بود که زبیر او را صیغه کرده بود و او عبد الله بن زبیر را برای از زائیده بود.

راغب در کتاب محاضرات ج ۲ ص ۹۴ گوید عبد الله بن زبیر سرزنش و ملامت کرد عبد الله بن عباس را بحلال دانستن صیغه پس ابن عباس باو گفت برو از مادرت به پرس چگونه منقل بخور و آتش روشن شد بین او و بین پدرت زبیر، پس او را سؤال کرد، پس گفت من تو را نزنایدم مگر در صیغه بودن پدرت.

و ابن عباس گفت اول منقلیکه روشن شد در متعه منقل آل زبیر بود.

مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۳۵۴، از مسلم القری نقل کرده که گفت: پرسیدم از ابن عباس از متعه حج پس رخصت داد در آن بود ابن زبیر که نهی از آن میکرد، پس ابن عباس گفت: این مادر پسر زبیر است که حدیث میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن رخصت داد پس بروید بر او وارد شوید و از او به پرسید، گوید: پس ما داخل بر او شدیم پس بر خورد کردیم بزن چاق کور، پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت در آن داد.

مسلم باین عبارت آنرا از دو طریق نقل کرده سپس گفته: پس

[صفحه ۲۴]

اما عبد الرحمن در حدیث او (متعّه) است و نگفته (متعّه حج) و اما ابن جعفر پس گفت: شعبه گوید: مسلم (یعنی القری) گوید نمیدانم منظورش متعه حج بود یا متعه زنان.

ومتعه اگرچه اطلاق شده در لفظ عبد الرحمن و نمیدانم مسلم کدام یک از دو متعه است آن اما ابو داود طیالسی نقل کرده در مسندش ص ۲۲۷، از مسلم القری که گفت: ما وارد شدیم بر اسماء دخترابی بکر پس از او پرسیدیم از متعه و صیغه کردن زنها، پس گفت این کار را ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله کردیم.

بلی در آنچه که احمد در مسندش ج ۴ ص ۳۴۸ نقل کرده (متعّه حج) است، روایت کرده آنرا از طریق شعبه و شنیده بوده حکایت آنرا از مسلم مردد بودن او را و شاید بعد از این آنرا مقید کرده به (نمیدانم که صیغه مقصودش بوده یا متعه حج) برای حفظ کردن بزرگواری پسر زبیر و مخفی ماندن بر خواننده که آن (مدعی خلافت) فرزند صیغه بوده است.

م-۱۶- ابن کلبی نقل کرده که سلمه بن امیه بن خلف جمی کامیاب شد از سلمی کنیز حکیم بن امیه بن اوقص اسلمی (یعنی او را صیغه کرد) پس برای او فرزندی زائید پس سلمه او را انکار کرد پس بگوش عمر رسید. پس متعه و صیغه را نهی کرد. و نیز روایت شده که سلمه استمتاع کرد کامجوئی کرد بزنی (بصیغه کردن) پس این خبر بعمر رسید پس او را تهدید کرد. (اصابه ج ۲ ص ۶۳)

[صفحه ۲۵]

متعتان (متعّه حج و متعه زنان)

اشاره

۱- از ابی نضره روایت شده گوید: که من نزد جابر بن عبد الله بودم پس شخصی پیش او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر اختلاف دارند در متعه، پس جابر گفت ما هر دو را انجام دادیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد پس ما تکرار نکردیم آنرا.

صورت دیگر:

از ابی نضره از جابر رضی الله عنه گفت، گفتم: ابن زبیر نهی میکند از متعه و ابن عباس امر میکند بان گفت بر دست منست جریان حدیث ما متمتع میشدیم و متعه میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و با ابوبکر، پس چون عمر خلیفه شد مردم را خطاب کرد و گفت: براستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله این رسولست و بدرستیکه قرآن این قرانست و بدرستیکه آن دو متعه بودند بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله و من از نهی میکنم و هر کس مرتکب شود مجازات میکنم، یکی از آن دو متعه و صیغه کردن زنانست و من دست پیدا نکنم بر مردیکه ازدواج کرده با زنی تا مدتی مگر آنکه او را

[صفحه ۲۶]

در زیر سنگ پنهان میکنم و دیگری متعه حج.

صورت سوم:

از جابر بن عبد الله گفت: ما کامیاب میشدیم از دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، متعه حج و متعه زنان، پس عمر ما را نهی کرد، از آن پس ما آنرا ترک کردیم.

صورت چهارم:

از ابی نضره گوید: ابن عباس بود که امر متعه میکرد از ابن زبیر از آن نهی میکرد پس من این را بجابر بن عبد الله انصاری یادآور شدم، پس گفت: حدیث بر دست من دور زده، ما متعه میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس چون عمر برخاست گفت: بدرستی که خدا حلال کرد برای رسولش آنچه خواست بجزئی که خواست پس تمام کنید حج و عمره چنانچه خدا امر کرده و منتهی شوید و دست بردارید از صیغه کردن این زنها نیاورند مرا بمردی که نکاح کرده، تزویج کرده زنی را تا مدتی معینی مگر آنکه او را من

[صفحه ۲۷]

سنگسار کنم.

صورت پنجم:

قتاده گوید: شنیدم ابو نضره میگفت بجابر بن عبد الله گفتم: که پسر زبیر نهی میکند از متعه و ابن عباس امر بان میکنند، جابر گفت جریان حدیث بر دست منست ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله صیغه میکردیم، پس چون عمر بن خطاب بخلافت رسید و گفت بدرستی که خدای عز و جل بود که حلال کرد برای پیامبرش آنچه خواست و بدرستی که قرآن نازل شد منازلش پس جدا کنید حجتان را از عمره خودتان و پیروی کنید نکاح این زنانرا پس نیاورند مرا بمردی که ازدواج کرده زنی را تا مدتی معلوم مگر آنکه او را سنگسار کنم.

(مسند ابی داود طیالسی ص ۲۴۷)

امینی طاب الله ثراه و جعل الله الجنة مثواه گوید: چون سنگسار کردن کسی که زنی را صیغه کرده مشروع نبوده و هیچ یک از فقهاء سنی حکم بآن نداده برای شبه عقد در اینجا، جصاص بعد از ذکر حدیث گوید، پس یاد کرد رجم و سنگسار کردن را در صیغه جایز است از اینکه از جهت تهدید و بیم دادن باشد که تا مردم از آن منزجر شوند.

۲- از عمر بتحقیق که او در خطبه اش گفت:

[صفحه ۲۸]

"متعان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا نهی عنهما و اعاقب علیهما متعه الحج و متعه النساء"

دو متعه بودند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نهی میکنم از آن دو و مجازات میکنم مرتکبین آنرا متعه حج و متعه زنان.

و در لفظ جصاص است اگر جلوتر نهی کرده بودم هر آینه سنگسار کنم یا اگر کسی را که مرتکب شده و متعه حج یا زنی را صیغه نموده البته سنگسار کنم.

مامون عباسی استدلال کرده بر جواز متعه باین حدیث و مصمم شد که حکم بان کند چنانچه در تاریخ ابن خلکان ج ۲ ص ۳۵۹ ط ایران است و عبارتش در آنجا اینست دو متعه بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر عهد ابوبکر... بودند و من از آن دو نهی

[صفحه ۲۹]

میکنم.

این خطبه عمر در دو متعه از مطالب مسلمه نزد اهل سنت است با الفاظ یاد شده است مگر اینکه احمد امام حنبلی ها حدیث را نقل کرده بلفظ دوم برای جابر و حذف کرده از آن چیزها که خیال کرده خدمتی برای مبداء (خلیفه) است و لفظ آن اینست پس چون عمر... متولی خلافت شد مردم را خطاب کرد و گفت: بدرستیکه قرآن همان قرانست و رسول خدا هم همان رسول است و آن دو متعه بودند بر عهد و زمان رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از آن متعه حج بود و دیگری متعه زنان.

۳- حافظان ابی شیبه از سعید بن مسیب نقل کرده و گفته که عمر نهی از دو متعه کرد متعه زنان و متعه حج، الدر المنثور ج ۲ ص ۱۴۰، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳ نقل از مسدد.

۴- طبری از عروه بن زبیر نقل کرده که او باین عباس گفت هلاک کردی تو مردم را گفت برای چه، گفت فتوا میدهی ایشانرا در دو متعه و حال آنکه میدانی که ابوبکر و عمر از آن دو نهی کردند، پس گفت آیا جای تعجب و شگفتی نیست که من او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث میکنم و او از ابوبکر و عمر مبرا خبر میدهد. پس گفت آن دو داناتر بسنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروتر از تو بآن بودند، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳، مرآه الزمان سبط حنفی ص ۹۹.

۵- راغب در محاضرات ج ۲ ص ۹۲ گوید: یحیی بن اکثم به شیخی در بصره گفت بچه کسی اقتدا کردی در جواز متعه گفت بعمر بن خطاب، گفت چطور و عمر سخت ترین مردم بود در متعه گفت:

[صفحه ۳۰]

برای آنکه خبر صحیح اینستکه او بالای منبر رفت و گفت: بدرستیکه خدا و رسول او حلال کردند برای شما دو متعه را و من حرام کننده ام آن دو را بر شما و کیفر میکنم بر آن پس قبول کردیم شهادت او را و نپذیرفتیم تحریم او را.

۶- طبری در تاریخش ج ۵ ص ۳۲ نقل کرده از عمران بن سواده گوید: نماز صبح را با عمر بجا آوردم پس قرائت کرد سبحان و سوره ای را با آن پس از آن منصرف شد و برخاستم با او پس فت آیا حاجتی داری گفتم، حاجتی دارم، گفت: پس ملحق شو، گوید پس ملحق شدم و چون داخل منزل شد بمن اجازه داد پس دیدم او بر روی تختی است که بالای آن چیزی نیست، پس گفتم: نصیحتی دارم، گفت مرحبا آفرین بر ناصح و خیر خواه در صبح و شام.

گفتم: امت تو چهار عیب از تو گرفته است، گفت پس سر شلاقش (دره) را گذارد در زیر چانه اش و ته آنرا بر رانش سپس گفت، بیار، گفت: یاد آور شدند که تو عمره را حرام کردی در ماه های حج و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر... این کار را نکردند و آن حلال بود، عمر گفت: آن حلالست اگر ایشان عمره میکردند در ماه های حج میدیدند آنرا که کافی از حجتشانست پس این مقدار و اندازه مقدار سال آن خواهد بود پس ایام حجتشان میگذرد و آن بهائی و نوریست که از نور خدائی درست رفتم.

گفتم: و میگویند که تو حرام کرده ای متعه زنان را و آن رخصتی از خدا بود که ما از آن بهره مند میشدیم بمشتی گندم یا خرما و

بعد از سه روز (و یاسه بار آمیزش) از هم جدا میشدیم .

[صفحه ۳۱]

عمر گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا حلال کرد در زمان ضروره و تنگدستی پس از آن مردم برگشتند به توانگری و فراوانی و گشایش زنده گی سپس نمودم کسی را از مسلمین که عمل بان کند و نه بان برگردد، پس اکنون هر کس بخواهد بمشتی گندم یا خرما ازدواج کند و بعد از سه روز هم بطلاق جدا شود.

گوید: گفتم و تو آزاد ساختی جاریه و کنیز را بزائیدن که اگر بچه اش را زائید آزاد است بدون آزاد کردن آقايش گفت: ملحق کردم حرمتی را بحرمتی و نخواستم مگر خیر و صلاح را و استغفار میکنم

گفتم: و شکایت میکنند از تو خشونت کردن با رعیت و شکنجه تازیانه را گفت پس بلند کرد شلاقش را پس از آن دست کشید بر آن از سر تا آخرش، پس از آن گفت: من هم پالکی محمد بودم، و زمیل و همردیف آنحضرت بود در غزوه و جنگ قرقره الکدر، پس قسم بخدا که من پس میچرانیدم تا سیر میکردم و آب میدادم تا سیراب میکردم و شتر را موقع دوشیدن و منع کردم شترانی را که بچپ و راست میرفتند و از راه میانه و مستقیم نمیرفتند و من دفاع میکنم از مقام خودم و راه خود را میروم و منضم میکردم آنرا که از مقصد منحرف میشد و ملحق میکردم و میرسانیدم مرکبائی را که بد راه میرفتند و بسیار زجر میکردم و کمتر میزدم و عصا را میکشیدم و با دست دفع میکردم اگر اینها نبود هر آینه پوزش میطلبیدم و عذرخواهی میکردم.

گوید: پس این مطلب بگوش معاویه رسید، پس گفت بخدا قسم که او عالم برعیتشان بود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج ج ۳ ص ۲۸، از ابن قتیبه و طبری نقل کرده است.

[صفحه ۳۲]

۷- طبری در (المتبین) نقل کرده از عمر که او گفت سه چیز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که من حرام کننده آنها و عقوبت کننده بر مرتکبین آنها هستم: ۱- متعه حج ۲- متعه نساء ۳- حی علی خیر العمل در اذان.

و قوشچی یاد کرده آنرا در شرح تجرید و بزودی برخورد خواهی کرد گفته او را در آن و شیخ علی بیاضی حکایت کرده آنرا در کتابش (الصراط المستقیم).

این جزئی است از احادیث دو متعه که آن از چهل حدیث میگذرد بین حدیث صحیح و حسن که اعلام میکنند از اینکه دو متعه بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله معمول بود و درباره هر دو قرآن نازل شده و ثابت شده است اباحه هر دو بسنت پیامبر " ص " و اول کسیکه از آن دو نهی کرد عمر بود، و عسکری آنرا در اولیاتش شمرده و سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۹۳ یاد کرده و قرمانی در تاریخش حاشیه کامل ج ۱ ص ۲۰۳ گوید اول کسیکه متعه را حرام کرد عمر بود.

نگرشی در دو متعه

این جمله ئیست از آنچه را که از احادیث درباره آن دو متعه وارد شده است و آنها چنانچه میبینی خود بخود وافیست برای اثبات تشریح آن دو بر عهد پیامبر از جهت قرآن و سنت پیامبر " ص " بدون آنکه نسخ و بطلانی آمده باشد در پی حکم آنها و اضافه کن بانها از احادیث بسیاریکه دلالت بر اباحه آنها میکنند و ما آنرا یاد

[صفحه ۲۳]

نکردیم برای خالی بودن آنها از نهی عمر و نبود نهی او درباره دو متعه مگر رای مخصوص یا صرف اجتهادی در برابر نص صریح قران و سنت.

اما متعه حج پس منع و نهی کرد از آن وقتیکه آنرا کاری زشت میپنداشت اینکه مردم توجه بحج دارند از سرهایشان آب میچکد بعد از آمیزش و جماع زن‌ها بعد از تمام شدن عمره، لکن خداوند سبحان بینا تر بحال بنده گانش بود از او و پیامبرش صلی الله علیه و آله میدانست این را موقعیکه تشریح کرد مباح بودن متعه حج را از جهت حکم قطعی ابدی تا روز قیامت چنانچه آن نص احادیث گذشته و آینده است و نباشد آنچه را که عمر آورده مگر استحسانیکه اختصاص بخودش دارد و اعتنائی بر آن نیست در برابر کتاب و سنت.

این آنچه‌یستکه خلیفه آنرا دیده در مستند و مدرک حکمش و در اینجا گفته‌های بیهوده و بی ارزشی است که گفته اند آنرا تا آنکه تقویت کنند این فتوای مخصوص او را و خوب جلوه دهند.

آنچه که خلیفه بر آن اقدام کرد به تنهائی و تمام آنهم مخالف آنستکه خودش بشخصه تصریح کرده و آنها عذرهای ساختگی است.

و بینا از حق نمیکند چیزها، و از آنهاست.

۱- اینکه متعه ایکه عمر نهی از آن کرده آن فسخ حج است بعمره ایکه بعد از آن حج میشود و آنرا دفع و رد میکنند نصوص صحیح‌های یاد شده از ابن عباس و عمران بن حصین و سعد بن ابی وقاص و محمد بن عبد الله بن نوفل و ابو موسی اشعری و حسن و بعد از آن نصوص علماء بر اینکه نهی شده از خلیفه متعه حج و جمع کردن بین حج و عمره است.

[صفحه ۲۴]

و بعضی گفته اند: که همه اینها تصریح خود عمر است بر این و علت نهی کردن او هم از آن گفته‌اوست، من میترسم که مردم با زن‌ها عروسی کنند زیر درخت اراک (بید) پس از آن بروند با آنحال حج نمایند، و گفته او: اگر من رخصت میدادم بایشان در متعه هر آینه عروسی میکردند با آنها در زیر سایه درخت بید آنگاه با آنها حرکت میکردند بسوی حج، و گفته او: خوش نداشتم که مردم عروسی کنند با آنها در زیر سایه بید سپس بروند به حج که از سرشان آب بچکد (یعنی آب غسل جنابت).

و شیخ بدر الدین عینی حنفی در عمده القاری شرح صحیح بخاری ج ۴ ص ۵۶۸ گوید: عیاض و غیر او بطور قطع گویند: متعه ایکه عمر و عثمان نهی کردند از آن فسخ و تبدیل حج بعمره بوده نه عمره ایکه بعد از حج میکنند گفتیم: در پاسخ او بر ایشان ایراد میشود آنچه که در روایت مسلم آمده که بعضی از طرق آن تصریح کرده بودند آن متعه حج، و در روایتی از او آمده، که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمره نمود با برخی همسرانش در ده ی حج، و در روایتی از مسلم است که آنحضرت جمع کرد بین حج و عمره، و مقصود او تمتع یاد شده است و آن جمع بین حج و عمره است در یک سال. ۱-

۲- اختصاص ویژه گئی اباحه متعه بصحابه پیامبر در عمره ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط، نسبت داده شده این گفته بعثمان و صحابی بزرگوار ابی ذر غفاری و بر این اشکال میشود چنانچه در زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۲۱۳ است که این آثار و اخباریکه دلالت میکنند بر اختصاص اباحه متعه بصحابه مردد بین دو

[صفحه ۳۵]

دسته است یا خبریستکه باطل و صحیح نیست البته از کسیکه باو نسبت داده شده است و بین خبر صحیح از گوینده ایکه معصوم نیست که معارضه نمود با آن نصوص تشریح کننده معصوم پس در صحیح مسلم و بخاری و غیر آنهاست از سراقه بن مالک که گفت: این تمتع و کامیابی ما ای رسول خدا (از همسرانمان) در حج برای امسال است یا برای همیشه، فرمود: نه بلکه برای همیشه است، نه بلکه برای همیشه است.

و در صحیح دیگر از سراقه است گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست برای خطبه و فرمود: بدانیکه عمره داخل در حج شد تا روز قیامت.

و در صحیح از ابن عباس است که گوید: عمره داخل در حج شد تا روز قیامت ترمذی بعد از آن در صحیح خود ج ۱ ص ۱۷۵ گوید و در این باب از سراقه بن مالک، و جابر بن عبد الله است و

[صفحه ۳۶]

معنای این حدیث اینست که باکی نیست بعمره در ماه های حج، و همینطور تفسیر کرده آنرا شافعی و احمد و اسحق، و معنای این حدیث اینستکه اهل جاهلیت در ماه های حج عمره نمیکردند پس چون اسلام آمد اجازه داد پیامبر صلی الله علیه و آله در این موضوع و فرمود: "دخلت العمره فی الحج الی یوم القیامه" "عمره داخل حج شده تا روز قیامت یعنی باکی نیست بعمره کردن در ماه های حج.

و در صحیح ای از خود عمر است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل آمد نزد من و من در وادی عقیق بودم پس فرمود: در این وادی مبارک دو رکعت نماز بگذار و گفت: عمره ای در حجه ای پس حقیقه عمره داخل در حج شد تا روز قیامت (بیهقی در سنن ج ۵ ص ۱۳ نقل کرده و گفته که آنرا بخاری در صحیح خود روایت نموده). پس چه چیز جری کرده و جرئت داده خلیفه را بر سنتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر بان داده و جبرئیل آنرا آورده و خودش آنرا باز گو کرده است.

و سندی در حاشیه سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۲۳۱ گوید: ظاهر حدیث بلال موافقت نهی عمر از متعه است و جمهور بر خلاف آنست و اینکه متعه اختصاصی بصحابه ندارد پس برای همین حمل کردند متعه را بفسخ و خدا داناتراست اه. و این حدیث بلال از احادیثیکه دلالت میکند که متعه

[صفحه ۳۷]

اختصاص بصحابه دارد و در آن احمد گوید: این مرد شناخته نشده این حدیثیکه اسنادش معروف نیست، حدیث بلال در نزد من ثابت نیست.

و ابن قیم در زاد المعاد بعد از نقل گفته احمد گوید: گفتم و از آن چه را که دلالت میکند بر صحت قول امام احمد و اینکه این حدیث صحیح نیست اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از متعه داد که آن برای همیشه است پس ما گواهی میدهم بخدا قسم که

این حدیث بلال از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درست نیست، و آن دروغ و غلطی است بر او و چطور مقدم داشته شود روایت بلال بر روایات افراد مورد اعتماد، تا آنجا که گوید مجوزون فسخ گویند: این قول فاسد است که شکی در آن نیست بلکه این رای و عقیده نیست که در آن شکی نیست و بتحقیق که تصریح کرده، باینکه آن رای کسیست که او بزرگتر از عثمان و ابی ذر و عمران بن حصین است پس در دو صحیح و لفظ بخاریست که ما متمتع شدیم و متعه کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن نازل شد درباره آن، پس مردی گفت برای خودش آنچه میخواست و در لفظ مسلم: است نازل شده آیه متعه در کتاب خدا عز و جل، یعنی متعه حج و امر فرمود ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله بان پس از آن هم آیه ای نازل نشده که متعه حج را نسخ کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم از آن نهی نفرمود تا از دنیا رفت مردی آنچه خواست برای خودش گفت، در لفظی: اراده کرده عمر را، و عبد الله بن عمر گفت بکسیکه سؤال کرده بود از او متعه و گفته بود که پدرت نهی کرد از آن، امر و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است که پیروی شود یا پدرم، و ابن

[صفحه ۳۸]

عباس گفت بکسیکه معارضه کرده بود با او بابتی بکر و عمر، نزدیک است بر شما سنگ از آسمان فرود آید من میگویم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و شما میگوئید، ابوبکر و عمر گفت.

پس این پاسخ علماء است نه جواب آنکه میگوید: عثمان و ابوذر دانایانتر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند از شما و آیا نگفت ابن عباس و عبد الله بن عمر: که ابوبکر و عمر دانایانتر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما بودند و نبود هیچیک از صحابه و نه هیچکس از تابعین که باین جواب راضی باشد در دفع نصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایشان اعلم بخدا و رسول او بودند و پرهیزکارتر بر او از اینکه مقدم بدانند بر گفته معصوم رای غیر معصوم را.

پس از آن نص از معصوم ثابت شده که آن (متعه حج) باقی است تا روز قیامت و بتحقیق که قائل ببقاء آن شده است علی بن ابی طالب که رضوان خدا او را باد و سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و ابن عباس و ابو موسی و سعید بن مسیب و قاطبه تابعین و پیروان آنان.

و دلالت میکند بر اینکه این رای و اجتهاد محض بود که نسبت داده نمیشود باینکه آن به پیامبر صلی الله علیه و آله متصل باشد اینکه عمر بن خطاب... و قتیکه نهی از آن کرد ابو موسی اشعری گفت: ای امیر مومنان چه احداث کردی در شان مناسک حج، پس گفت: اگر ما کتاب پروردگارمان را بگیریم، و عمل کنیم، پس بدرستیکه خدا میفرماید: و اتموا الحج و العمره لله " حج و عمره را برای خدا اتمام کنید، و اگر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بگیریم، پس بدرستیکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حلال نکرد تا آنکه قربانی کند

[صفحه ۳۹]

پس این اتفاقی بود از ابو موسی و عمر بر اینکه منع بهم زدن حج را بمتعه و احرام بانرا ابتداء جز این نیست که آن رای محض او بوده که احداث کرد در مناسک حج از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست و اگر چه استدلال کرده برای آن بچیزیکه استدلال نموده و ابو موسی بود که فتوا میداد مردم را بفسخ حج در تمام خلافت ابوبکر و اوائل خلافت عمر تا آنکه عمر مذاکره کرد در نهی کردن آن، و اتفاق کرده اند بر اینکه این رای بود که عمر... آنرا احداث در مناسک نمود پس از آن صحیح است از او که رجوع نمود از

آن ۱۰۵.

و عینی: در عمده القاری ج ۴ ص ۵۶۲ گوید: پس اگر بگوئی: که از ابی ذر روایت شده که او گوید: متعه مخصوص اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بود، در صحیح مسلم، میگویم: گویند: این گفته صحابی مخالف کتاب و سنت و اجماع و قول کسیست که بهتر از او بوده است.

اما کتاب پس قول خدای تعالی: "فمن تمتع بالعمرة الى الحج" پس آنکه تمتع کرد عمره را بحج، و این عمومی است و مسلمین اجماع کرده اند بر اباحه و جواز تمتع در تمام عصرها، و جز این نیست که در فضل آن اختلاف کرده اند. و اما سنت: پس حدیث سراقه: "المتع لنا خاصة او هی الی الابد" آیا متعه برای ما تنهاست یا برای همیشه است فرمودند: بلکه آن برای همیشه است، و حدیث یاد شده در صحیح مسلم در صفة

[صفحه ۴۰]

حج مانند این: و معنایش اینست که اهل جاهلیت بودند که تمتع را جایز نمیدانستند و نمیدیدند عمره را در ماه های حج مگر هرزه گی و عیاشی، پس پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرمود که خداوند تشریح فرمود: عمره را در ماه های حج و تجویز کرد متعه را تا روز قیامت، سعید بن منصور آنرا روایت کرده از گفته طاووس و زیاد کرده در آن، پس چون اسلام آمد امر کرد مردم را که عمره کنند در ماه های حج، پس داخل شد عمره در ماه های حج تا روز قیامت و مخالفت کرد ابوذر را علی علیه السلام و سعد و ابن عباس و ابن عمر و عمران بن حصین و سایر صحابه و سایر مسلمین، عمران گوید: ما متعه میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن درباره آن نازل شد پس نهی نکرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن و آیه ای آنرا نسخ نکرد، پس مردی برای خودش آنچه خواست گفت مورد اتفاق همه است.

و سعد بن ابی وقاص گوید: ما کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله را یعنی متعه را و این یعنی آنکه نهی از آن کرد در آنروز کافر بعرض یعنی خانه مکه بود، مسلم آنرا روایت کرده است، مقصود بان معاویه ابن ابی سفیان است چنانچه در صحیح مسلم است پس رای خلیفه و امر آن بعمره در غیر ماه های حج برگشت برای جاهلیت است چه قصد کند یا نکند، زیرا که اهل جاهلیت همچنانکه شنیدی مردمی بودند که نمیدیدند عمره را در ماه های حج، ابن عباس گوید: قسم بخدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمره نبرد عایشه را در ذی حجه مگر آنکه قطع کند باین امر اهل شرک را، و گوید: آنها بودند که عمره در ماه های حج را از بدترین

[صفحه ۴۱]

هرزه گی ها و شهوت رانی ها در روی زمین میدانستند.

۳- حدیثیکه ابو داود نقل کرده آنرا در سنن ج ۱ ص ۲۸۳، از سعید بن مسیب که مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آمد پیش عمر بن خطاب... پس گواهی داد نزد او که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرضیکه از دنیا رفت نهی میکردند از عمره در حج.

و پاسخ داده از آن بدر الدین عینی در عمده القاری ج ۴ ص ۵۶۲ به قولش: جواب داده شده از این باینکه آن حالتی است که مخالف کتاب و سنت و اجماع است مثل حدیث ابی ذر بلکه آن حالش پست تر است از آن زیرا که در اسنادش سخن ها و

ایراده‌است ا ه

و زرقانی در شرح موطاء ج ۲ ص ۱۸. پاسخ داده از آن که اسنادش ضعیف و بریده است چنانچه حفاظیان کرده اند. عطف کن بحديث این مردیکه شناخته نشده و شاید هنوز هم بدنیا نیامه باشد حدیثی را که ابو داود در سننش ج ۱ ص ۲۸۳ نقل کرده آنرا از معاویه بن ابی سفیان که گفت باصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از چنین و چنان و سوارشدن بر پوست پلنگ، گفتند، بلی، گفت: پس میدانید که او نهی کرد از نزدیک کردن بین حج و عمره را (حج قران) پس گفتند: اما این را پس نه پس گفت: اما او نهی کرد با آنها و شما فراموش کردید.

[صفحه ۴۲]

بار خدایا تو منزهی، چه چیز جرئت داد و جری کرد ایشان بر نوامیس و احکام دین، پس اگر مانند متعه حجیکه حکمش شامل میشود در هر سال صدها هزار نفر از مردم را که قرآن درباره آن نازل شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجا آورده پس از آن نهی کرده از آن و تمام صحابه فراموش کردند و در میان ایشان بسیاری بودند که دوران صحبتشان طولانی بود با آنحضرت و هیچیک از ایشان لب نگشود بسخن و یاد نکرد آنرا مگر معاویه بن ابی سفیانی که اسلامش متاخر از بیشتر آنها بوده که قطعا و قهرا ادراک صحبتش اندک و شنیدنش کمتر بوده و آنرا اظهار نکرده و حرفی نزد مگر بعد از مدتها که از عمرش گذشته بود در روزیکه حکومت را متصرف شده بود و خوشش آمده بود که قدم بگذارد جای قدم کسانی که از او مقدم بودند پس چه توقعی باقی میماند باحکام در این موقع و چه اطمینانی حاصل میشود برای مسلمان بر آن و بجائی حق سوگند که تمام اینها نیست مگر بازی بشریعت پاک اسلامی و راه یافتن درز کردن هواهای نفسانی در آن و نیست شریعت در نزد این گروه مردان (معاویه ها و صدام ها و اربابهایشان...) (مگر قوانین سیاسیه وقتیه که میگردد بنظر و دید آنکه بر مردم حکومت و کشور را اداره میکند رای کسیکه متولی زمام آن شده است.

و این دو حدیث را جفت و منضم کن بروایتیکه احمد آنرا نقل کرده در روایتی از اینکه اول کسیکه از حج تمتع نهی کرد معاویه

[صفحه ۴۳]

بود و حال آنکه ابوبکر و عمر و عثمان متعه حج نمودند، و در روایت دیگر است که ابوبکر از آن نهی کرد پس آن مخالف است در روایت معاویه با تمام آنچه که گذشت از صحاح و در روایت ابوبکر که مخالف با اکثر آنهاست، و من خیال میکنم که آنکه تلفیق کرده روایت اول را خواسته بار گناه عمر را سبک کرده باشد بانداختن نهی را بر گردن معاویه و کسیکه دومی را آفریده و ایجاد کرده قرار داده این رای را از سنت و روش شیخین (ابوبکر و عمر) تا آنکه تقویت کند طرف آنرا غافل از اینکه قرآن و سنت نیامده بر هر قول و فتوائی که جانب داری از آنها کند برای سخن هر گوینده باشد و فتوای هر فتوا دهنده ای.

عینی در عمده القاری ج ۴ ص ۵۶۲ گوید: پس اگر گفتی: که عمر و عثمان و معاویه نهی از آن کرده اند، گویم: که علماء صحابه بر ایشان انکار کرده و مخالفت در فعلشان با آنها کرده اند و حق با منکرین ایشانست نه غیر ایشان. اه

ونسبت تمتع بعثمان در حدیث احمد و ترمذی نبود مگر از غافل احمقی از احادیث بسیاریکه دلالت میکند بر نهی آن از تمتع که آنرا امامان حدیث و حافظین در صحاح و مسانیدشان نقل کرده‌اند و در آنها اعتراض است بر مثل علی امیر المومنین علیه الصلوه و السلام و تمتع آنحضرت بقولش (یعنی عمر) میبینی مرا که نهی کنم مردم را

[صفحه ۴۴]

از چیزی و حال آنکه تو آنرا میکنی، پس آنحضرت علیه السلام فرمود: نیستم من که ترک کنم سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بگفته احدی از مردم و در حدیث دیگر نزد بخاری: پس علی علیه السلام فرمود: قصد نداری مگر آنکه نهی کنی از کاریکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجا آورده.

و بتحقیق رسید سختگیری و شده انکار عثمان بر کسیکه حج تمتع نماید تا حدیکه نزدیک بود کشته شود مولای ما امیرالمومنین از جری کردن او مردم را.

ابو عمر در کتاب العلم ج ۲ ص ۳ نقل کرده و در مختصر آن صحیفه ۱۱۱، از عبد الله بن زبیر بازگو کرده که او گفت من با عثمان در جحفه بودم و با او گروهی و جمعی از مردم شام بودند و در میان آنان حیب بن مسلمه فهری بوده که تمتع عمره را پرسیدند، گفت: تمام کنید حج را و آنرا در ماه های حج خلاص نمائید پس اگر تاخیر انداختید این عمره تا آنکه زیارت کنید این خانه را دو زیارت بهتر است پس بدرستیکه خدا وسعت در خیر داده است.

پس علی علیه السلام فرمود: قصد کردی (که حمله کنی و تصرف نمائی) در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و رخصتی را که در کتابش به بندگان اجازه داده که بر ایشان تنگ بگیری در آن و از آن نهی نمائی و حال آنکه آن برای نیازمند و دور از خانه بوده آنها

[صفحه ۴۵]

تهلیل و احرام بعمره و حج با هم نموده، پس عثمان رو ب مردم کرد و گفت آیا من نهی از آن کردم، من از آن نهی نمیکنم جز این نیست که رائی بود که من بان اشاره کردم پس هر کس خواست بان عمل کند و هر کس خواست آنرا ترک نماید، گوید: پس فراموش نمیکنم گفته مردی از اهل شام را با حیب بن مسلم: نگاه کن باین که چطور مخالفت با امیر المومنین میکند، قسم بخدا که اگر مرا فرمان دهد گردش را میزنم، گفت: پس حیب، دستش را بلند کرد و محکم بسینه او زد و گفت: ساکت شود خدا دهانت را پر از خاک کند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دانانترند بانچه را که در آن اختلاف میکنند.

و بانچه ما یاد کردیم ظاهر میشود فساد بقیه گفته شده از وجوهیکه ممکن بود توجیه کند و بپذیرد عذر رای خلیفه را و کسیکه میخواهد تفصیل بیش از این را در این موضوع بداند پس بر اوست که رجوع کند بزاد المعاد ابن قیم جوزیه ج ۱ ص ۱۷۷ تا ۲۲۵.

اما متعه نساء

صیغه کردن زن و زناشویی موقت

پس آنچه که ظاهر میشود از سخنان عمر اینستکه او آنرا از زناوی عفتی محسوب داشته و برای همین در حدیثیکه در صفحه ۲۰ گذشت. روشن کنید تا نکاح از زنا شناخته شود و در آنوقت و در زمان تمام صحابه از حدیث فسخ نه عین بود و نه اثری و هر گاه

بین

[صفحه ۴۶]

ایشان خلافتی رخ میداد در این موضوع استناد میکردند تجویز کننده گان بکتاب و سنت و مانعون تمسک میجستند بگفته عمر و نهی او از آن چنانچه نفی میکند نسخ را بتمام صراحت قول خلیفه (انا نهی عنهما) من نهی از آن میکنم و آن صریح و روشن چیز است که گذشت از امیرالمومنین علیه السلام و عبد الله بن عباس از نسبت دادن نهی را بعمر فقط و بزودی میاید از ابن عباس قول او که آیه متعه محکم است یعنی نسخ شده و در ص ۱۸ گذشت از حکم: که آن نسخ نشده است و بهمین استناد کرده هر کسیکه از صحابه و پیروان آنرا جایز و مباح دانسته است و از ایشانست یاد شده گان زیر:

۱- عمران بن حصین، حدیثش گذشت در صفحه ۷ و ۸ و ۲۱

۲- جابر بن عبد الله، حدیثش در ص ۲۱ و ۱۹ و ۱۷ و ۲۵ گذشت

۳- عبد الله بن مسعود، میاید حدیث قرائت او "فما استمتعتم به منهن الی اجل" پس آنچه را بهره مند شده و کامیاب بان شدید از زنان تا مدتی، و ابن حزم در "المحلی" و زرقانی در شرح موطاء او را از کسانی محسوب داشته که بر اباحه آن استوار و ثابت بوده. و حفاظ از او نقل کرده اند که گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد میکردیم و نبود برای ما زنائی پس گفتیم ای رسول خدا آیا ما خود را اخته و خواجه نکنیم، پس ما را از این نهی کرد و اجازه داد بما که ازدواج کنیم به لباسی تا مدت سپس فرمود: "لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم" حرام نکنید چیزهای پاک و لذت

[صفحه ۴۷]

بخشیکه خدا بر شما حلال کرده است.

جصاص بعد از ذکر حدیث گوید: بدرستیکه آیه از تلاوت پیامبر صلی الله علیه و آله نزد اباحه و جواز متعه است و آن قول خدای تعالی است لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم.

و ابن کثیر یاد کرده آنرا در تفسیرش ج ۲ ص ۸۷ نقل از بخاری و مسلم و از خودش اضافه کرده در آن آنگاه خواهند عبد الله آیه را.

۴- عبد الله بن عمر، امام حنبلی ها احمد در مسندش ج ۲ ص ۹۵ باسنادش از عبد الرحمن بن نعم، نعیم، اعرجی گوید: مردی از پسر عمر از متعه پرسید و من در پیش او بودم "، از متعه کردن زن،" پس گفت: بخدا قسم ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله زناکار و بی عفت نبودیم.

۵- معاویه بن ابی سفیان، ابن حزم او را در (المحلی) و زرقانی در شرح موطاء از کسانی شمرده که ثابت و پا بر جا بر جواز و اباحه آن بوده است و خلاف آن گذشت و میاید برای تو قول تفضیل ما در آن.

[صفحه ۴۸]

۶- ابو سعید خدری، در کتاب المحلی ابن حزم و شرح موطاء زرقانی.

۷- سلمه بن امیه بن خلف در کتاب المحلی ابن حزم و شرح موطاء زرقانی.

۸- معبد بن امیه بن خلف در کتاب المحلی ابن حزم و شرح موطاء زرقانی.

۹- زبیر بن عوام، رجوع کن به صفحه ۲۳ و ۲۴.

۱۰- خالد بن مهاجر بن خالد مخزومی، گوید: در آن میان که او نشسته بود در نزد بار و بنه اش مردی آمد نزد او پس از متعه استفتاء کرد پس او را اجازه داد، پس پسر ابی عمره انصاری باو گفت: یواش و آرام، پس گفت چیست بخدا قسم که من متعه کردم و صیغه نمودم در زمان امام المتقین (علی بن ابیطالب علیه السلام)

۱۱- عمرو بن حرث، حدیثش گذشت در صفحه ۱۷ و در آنچه را که طبری از سعید بن مسیب نقل کرده گوید: ابن حرث و ابن فلان هر دو تامتعه کردند در زمان ابوبکر و عمر و برای آنها از زن صیغه و متعه فرزند بدنی آمد.

۱۲- ابی بن کعب، میایدقرائت او فما استمتعتم به منهن الی اجل.

[صفحه ۴۹]

۱۳- ربیع بن امیه، حدیث آن گذشت در ص ۱۸.

۱۴- سمیر، در اصابه، شاید او سمره بن جندب باشد گوید: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه میکردیم و صیغه میگرفتیم.

۱۵- سعید بن جبیر، ابن حزم او را از کسانی که استوار و پایدار در جواز و اباحه متعه بوده شمرده و قرائت میاید.

۱۶- طاوس یمانی، ابن حزم او را از ثابتین و پایداران بر اباحه متعه محسوب داشته.

۱۷- عطاء ابو محمد مدنی، ابن حزم او را از ثابتین و پایداران بر اباحه متعه محسوب داشته.

۱۸- سدی، چنانچه در تفسیرش موجود است و قرائتش میاید.

۱۹- مجاهد، بزودی میاید قول او در آیه متعه و اشاره نکرده بان قول بنسخ را.

۲۰- زفرین اوس مدنی، چنانچه در بحر رائق ابن نجیم ج ۳ ص ۱۱۵ یاد شده است.

ابن حزم در (المحلی): بعد از شمردن عده ای از کسانی که ثابت و استوار بر اباحه متعه بودند از صحابه گوید: و روایت کرده آنرا جابر از تمام صحابه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر تا اواخر خلافت عمر، سپس گوید: و از تابعین و پیروان طاوس و سعید بن جبیر و عطاء و سایر فقهاء مکه گویا و ثابت

[صفحه ۵۰]

در جواز آن بوده اند.

و ابو عمر صاحب (الاستیعاب) گوید: اصحاب ابن عباس از اهل مکه و یمن تمامشان متعه را حلال میدانستند بر مذهب ابن عباس و سایر مردم آنرا حرام کردند.

و قرطبی در تفسیرش ج ۵ ص ۱۳۲ گوید: اهل مکه زیاد متعه میکردند و (فخر الدین) رازی در تفسیرش ج ۳ ص ۲۰۰ گوید: در آیه متعه اختلاف کرده اند در اینکه آیا این نسخ شده یا نه پس بیشتر از امت رفته اند باینکه آن نسخ شده است و بیشتر از ایشان گفته اند که آن باباحه و جواز خود همانطور که بوده باقیست.

و ابو حیان در تفسیرش بعد از نقل حدیث اباحه آن گوید و بنابراین جماعتی از اهل بیت و تابعین آنرا حلال میدانند.

و باباحه متعه قائل شده مثل ابن جریر عبد الملک بن عبد العزیز مکی متوفای ۱۵۰، شافعی گوید: ابن جریر هفتاد زن را صیغه کرد

و از آنها کامیاب شد.

و ذهبی گوید: ابن جریر حدود نود زن صیغه کرد.

و سرخسی در مبسوط گوید: تفسیر المتعه اینست که بگوید بزنی، من متمتع و کامیاب بتو میشوم این مقدار از مدت را باین اندازه از مال، و این نزد ما باطل و پیش مالک بن انس جایز و این ظاهر قول ابن عباس است.

[صفحه ۵۱]

و فخر الدین ابو محمد عثمان بن علی زیلعی در تبیان الحقایق شرح کنز الدقایق گوید: مالک گوید: آن، نکاح متعه، جایز است برای آنکه آن مشروع است پس باقی خواهد بود تا ناسخش ظاهر شود، و از ابن عباس حلال بودن آن مشهور است و پیروی کرده او را بر این بیشتر اصحابش از اهل و مکه و او استدلال میکرد بر این بقول خدای تعالی: "فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن" پس آنچه را که متعه کردید از ایشان پس بدهید بایشان مهرهایشانرا.

و از عطاء نقل کرده که او گفت: شنیدم جابر را که میگفت، ما متعه کردیم بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و نصفی از خلافت عمر پس از آن عمر نهی کرد مردم را از آن و آن حکایت شده از ابی سعید خدری و شیعه تماما معتقدند بجواز و حلال بودن آنند.

و نسبت داده شده جواز متعه بمالک در فتاوی فرغانی تالیف قاضی فخر الدین حسن بن منصور فرغانی، و در خزانه الروایات در فروع حنفیه تالیف قاضی جکن حنفی و در کتاب کافی در فروع حنفیه و در عنایه شرح هدایه تالیف اکمل الدین محمد بن محمود حنفی و ظاهر میشود از شرح موطاء زرقانی که آن یکی از دو قول مالک است بلی قومی آمدند که خوش داشتند که - بتراشند برای نهی عمر دلیل قوی و محکمی، پس ادعا کردند نسخ آیه را یکمرتبه بکتاب و بار دیگر به سنت و آرایشان در اینجا متناقض و مخالف یکدیگر بود و هر

[صفحه ۵۲]

یک دیگری را تکذیب میکرد چنانچه هر یک از گوینده گان آنها خدشه و مغشوش میساخت قول دیگر را، پس برخی بودند که میگفتند آیه متعه نسخ شده بقول خدای تعالی: "یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن" ای پیامبر هر گاه طلاق دادید زنها را پس طلاق بدهید ایشانرا برای عده ایشان.

و بعضی بودند که میگفتند: آنرا قول خدای سبحان: "و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکتم ایمانهم فانهم غیر ملومین" و آنکسانیکه نگهبان و نگهدار عورتشانند مگر بر همسرانشان یا آنچه را که دستهایشان مالک آن شده که ایشان ملامتی بر ایشان نیست نظر باینکه عقد شده متعه ای و صیغه موقت زن نیست و ملک یمین هم نیست.

و سومی میگوید: آن نسخ شده بایه میراث زیرا که برای متعه میراثی نیست.

تمام اینها ادعاه خالی از وجه و دلیل است آیا کسی خیال میکند که این آیات و بودن آنها ناسخ آیه متعه بر آن گروه اصحاب مخفی بوده حال آنکه در میان آنان کسانی بودند از مجوزین آن که شناختی ایشانرا و در میان ایشان چه افراد بزرگواری بوده اند که مقدم آنها آقا و مولای ما امیر المومنین علیه السلام میباشد که عارف بکتاب خدا قرآن جزء جزء آن و حرف حرف آنست، و گذشت در ص ۱۴۵ ج ۱۱ از حوالی قول او که پیشینیان و پسینیان میدانند که فهم کتاب

[صفحه ۵۳]

خدا منحصر بعلم علی علیه السلام است، پس چگونه از خاطر آن بزرگوار و بر شاگردش مانند ابن عباس مفسر قرآن رفته ناسخ بودن این آیات آیه متعه را و بطور قائل باباحه و حلیت آن شده اند و توجهی نکردند بگفته هر نهی کننده ای از آن پس متمسکین باین آیات در نسخ از چه کسی گرفته اند و این علم از کجا بر ایشان آمده، که مساوی و برابر با نادانیت.

و اگر این خواب های پریشان راست باشد و ابن عباس روایت کرده باشد نسخ را به بعضی از روایتهای چنانچه نسبت باو داده اند و با این وضع معتقد باباحه آن شده و تا آخر عمرش گویای آن بوده، و امت بزرگی پیروی او کرده اند در آن، پس، مصیبت بزرگتر و بزرگتر است و هرگز و حاشا که که این بوده باشد روش و سیره ابن عباس که این مقدار و باقیست و امانت اوست بودایع و امانات علم و دین (که او را خبر امت و ترجمان قرآن میگویند)

بنابراین آیه اولی (یا ایها النبی اذا طلقتم النساء) جز این نیست که خداوند سبحانه اراده کرده بان جدائی بطلاق رانه مطلق جدائی را و گرنه هر آینه شامل ملک یمین هم شده و آنرا هم نسخ میکرد و حال آنکه هیچکس آنرا نگفته و احدی هم آنرا از زنا و هرزگی نשמرده است.

و اما آیه دوم (و الذین هم لفروجهم حافظون...) (پس)

[صفحه ۵۴]

قول در آن بنفی زوجیت و زناشوئی در متعه مصادر محضه و ادعاء صرف است زیرا که قائل باباحه و جواز آن میگوید متعه و صیغه هم زناشوئی و زوجیت و قطعاً آن نکاح است و بنابراین قرطبی گوید: چنانچه میاید، علماء از گذشتگان و آینده گان پیشین و پسین اختلاف نکرده اند که متعه نکاح و زناشوئی تا مدت معین میراثی در آن نیست و از قاضی چنانچه بزودی خواهی دید، گوید: علماء اتفاق کرده اند بر اینکه این متعه نکاح و ازدواج تا مدتی میراثی در آن نیست.

پس استدلال باطلاق این آیه بر اباحه نکاح متعه اولی است از تمسک بان در نسخ آیه متعه.

پس از آن قول بنسخ باین آیه نسبت داده شده باین عباس و آن مثل نسبت داده رجوع از قول باباحه متعه بنسخ ساقط از اعتبار است ابن بطال گوید: اهل مکه و یمین روایت کرده اند از ابن عباس اباحه و جواز متعه را و از او روایت شده رجوع از این عقیده بسندهای ضعیف و جواز متعه از او صحیح تر است.

و اما آیه میراث پس آن بیگانه از مقام است چونکه نفی وراثت را سنت و اخبار نبویه آورده در خصوص نکاح موقت و زوجیت غیر دائم پس آن دور و کنار از نفی گره زناشوئی و عنوان زوجیت است چنانچه مثل آن نفی میراث آمده در فرزندیکه پدر خود را بکشد یا کافر گردد بدون اینکه نفی اصل فرزندی شود.

و اما نسخ بسنت:

پس قول سخن در آن بسیار و آراء و عقاید در آن اختلاف

[صفحه ۵۵]

کرده اند اختلاف بیم آور و حیرت‌انگیزی که هر یک از آن مناسب با دیگری نیست، و خواننده راه‌گزینی برای او از این خلاف و تناقض در گفتار نیست برای اختلاف آنچه را دست‌جعل و وضع آنرا ایجاد کرده و آفریده است که در آن از روایات بسیار است که برابر آن.

روایاتیست که سنت ثابت و تاریخ صحیح آنرا حفظ نموده است پس جعل و اختراع کرده هر یک از رجال و راویان سازنده و جعل‌کننده نسخ بحسب و خیال اندیشه و سلیقه خودش غافل از بافته و ساخته برادرش و برای تو است توجه و دقت بجمله‌ای از این گفته‌ها

۱- متعه در اول اسلام جایز بود رسول خدا روز خبیر از آن نهی کرد.

۲- مباح نبود مگر برای ضرورت و ناچاری در اوقاتی سپس حرام شد آخر سال حجه الوداع، حازمی گوید آنرا.

۳- نیازی بناسخ نیست فقط تا سه روز مباح است پس بتمام شدن و سپری شدن آن اباحه پایان یابد.

۴- مباح بود و در غزوه تبوک از آن نهی شد.

۵- سال او طاس مباح شد پس از آن نهی شد.

۶- در حجه الوداع (حج آخرین پیامبر) مباح شد و بعد از آن نهی شد.

۷- مباح بود در سال فتح مکه از آن نهی شد.

۸- روز فتح مکه مباح شد و همانروز از آن نهی شد.

۹- هرگز حلال نشد مگر در عمره القضاء.

۱۰- متعه زنا و هرزگیست هرگز در اسلام مباح و روا نبوده نحاس گوید.

[صفحه ۵۶]

۱۱- مباح شد پس از آن در سال خبیر از آن نهی شد سپس در سال فتح بان اجازه داده شده آنگاه بعد از سه روز حرام شد.

۱۲- در صدر اول اسلام مباح شد سپس در روز خبیر حرام شد پس در آن در غزوه او طاس مباح شد آنگاه حرام گشت.

۱۳- در صدر اسلام و سال او طاس و روز فتح مکه و عمره القضاء مباح و حلال بود و در روز خبیر و غزوه تبوک و حجه الاسلام حرام گردید.

۱۴- مباح شد سپس نسخ شد پس از آن مباح شد بعد از آن نسخ شد سپس مباح شد آنگاه نسخ شد.

۱۵- هفت مرتبه مباح شد و هفت بار نسخ شد، منسوخ شد، ۱- خبیر، ۲- حنین، ۳- عمره القضاء، ۴- سال فتح مکه، ۵- سال او طاس،

۶- غزوه تبوک، ۷- حجه الوداع

و اگر قصد کردی اطلاع و آگاهی پیدا کنی بر عقاید اندیشه‌های متناقضه در اطراف احادیث این گفتارها و کلمات طولانی و دراز و پهن در آنرا پس قول اول را میزان بگیر که نقل کرده است حدیث آنرا پنج نفر از امامان حدیث صحیح در کتابهای

[صفحه ۵۷]

صحیحشان و غیر ایشان از پیشوایان حدیث در مسانید و مدارکشان و منتهی کرده اند اسناد آنرا به علی امیرالمؤمنین علیه السلام پس مردم سخن گفته اند در آن، برخی گفتند که تحریم متعه روز خبیر صحیح و شکی در آن نیست و دیگری میگوید این چیزی

است که هیچ کس از اهل تاریخ و راویان خبر آنرا نمیشناسد که متعه روز خیر حرام شده باشد و سومی میگوید: آن غلط اشتباه است و در غزوه خیر متعه با زنها نشد، و چهارمی میگوید: که تاریخ در حدیث جز این نیست که آن در نهی از گوشت خرها اهل است نه در نکاح متعه و زناشویی موقت پس بعضی از راویان خیال کرده و آنرا ظرف تحریم متعه قرار داده اند. ه. چگونه این پندار غلط و خیال باطل مخفی شده بر گروه بزرگی از علماء آنان که از ایشانست شافعی و معتقد شده اند که روز خیر حرام شده چنانچه در زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۲ و چطور از یاد مثل

[صفحه ۵۸]

مسلم رفته و دور از او مانده و نقل کرده آنرا در صحیحش بلفظ، نهی شده از متعه زنها روز خیر و در لفظ دیگر، نهی شده از نکاح متعه روز خیر، و در لفظ و عبارت سوم از، نهی شده از آن روز خیر و در تعبیر چهارم از او: نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از متعه زنها روز خیر.

و پنجمی آمده که خدشه و تضعیف میکند احادیث بقیه اقوال را و میگوید: پس باقی نمانده خبر صحیح صریحی جز خیر و فتح با سخنان و کلماتیکه درباره حدیث خیر واقع شده.

این شان و حال صحیح ترین روایتی است که امامان حدیث در نهی از متعه نقل کرده اند، و بدبختی و گرفتاری در بقیه مستند و مدرک این گفته ها و اقوال بزرگتر و بزرگتر است.

و زشت تر و وحشت انگیزتر از همه اینها فریادها و دادهای قرن بیستم صاحب (الوشیعه) موسی (جار الله) است زیرا که او یک بدبختی و مصیبت بزرگی آورده که دست بازی کنان با قرآن و سنت کوتاه از آنست در قرنهای گذشته و برای و عقیده ناقص و مذهب ساختگی که مخالف رای و مذهب همه پیشین و گذشتگان از امت است و مساعد او نیست در بافته هایش هیچ مبدائی از مبادی اسلامی و

[صفحه ۵۹]

هیچ چیزی از کتاب و سنت را

گوید: و برای امت درباره متعه سخن دراز و پهنی است: و من میبینم که متعه از بقایای نکاح جاهلیت است و ممکنست که آن از بعضی از مردم در صدر اسلام واقع شده و ممکن است که شارع بزرگوار آنرا برای برخی از مردم مقرر کرده باشد در سالهایی از باب آنچه نازل در آن شده مگر آنچه که گذشت... و بتحقیق که نازل شده در سختترین محرمات متعه یک امر تاریخی بود و حکم شرعی باذن و اجازه از شارع درباره آن نبوده، و اگر یک مدعی ادعاء کند که متعه حلال خالص بوده از شارع و اقرار از او پس باشد و هر آینه ما میگوئیم که باکی بان نیست و برای ما سخنی در این نیست بر رد آن.

فقط کلام و سخن من اکنون در اینست که متعه آیا ثابت شده در قرآن یا نه.

کتابهای شیعه ادعا میکند که درباره متعه نازل شده قول خداوند جل جلاله: "فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن" ... پس آنچه را که تمتع نمودید بان از زنها پس مهرهایشان را بدهید

و من میبینم که ادب بیان امتناع میکند و عربیت این جمله کریمه خودداری میکند از اینکه این جمله جلیله کریمه درباره متعه نازل شده

[صفحه ۶۰]

باشد برای آنکه ترکیب این جمله فاسد و باطل میشود و تربیت و نظم این آیه سودمند مختل و معطل میماند اگر بگوئیم که آن در باره متعه نازل شده. ص ۳۲

اما متعه نکاح و نکاح متعه پس قرآن در باره آن و در آن نازل نشده، و برای این معنای بزرگ این باب بسته شده برای دفع کردن آنچه را که در کتب شیعه منتشر شده که قول خدا "فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن" ... در باره نکاح متعه نازل شده ص ۱۲۱.

متعه اصلا در شرع اسلام مباح نبوده و نسخ آن نسخ حکم شرعی نبوده جز این نیست که نسخ کرده امر جاهلی را به تحریم ابدی ص ۱۳۲.

حدیث متعه از عجائب احادیثیست که جماعتی از صحابه میگویند حتی آنکه جماعتی از تابعین که از آنها طاوس و عطاء و سعید بن جبیر و گروهی از فقهاء مکه گفته اند، حاکم روایت کرده در علوم حدیث از امام او زاعی که او میگفت: پنج چیز از قول اهل حجاز ترك شده که از آنست متعه ص ۱۳۲.

گوید: ابن جریح فقیه مکه حقیقه اسراف و زیاده روی در سخن کرده باباحه متعه چنانچه اسراف در عمل متعه نمود تا جائیکه وصیت کرد در باره هفتاد زن و گفت: آنها را تزویج نکنید چونکه آنان مادران شمایند، و ابو عوانه در صحیحش از ابن جریح از این مسرف متمتع روایت کرده که او بایشان در بصره گفت: شهادت دهید که من

[صفحه ۶۱]

برگشتم از متعه، گواه گرفت ایشانرا بعد از آنکه هیچده حدیث بر ایشان حدیث نمود که باکی بمتعه نیست و بعد از آنکه از متعه سیر شد و از کار افتاد و از انجام کار ناتوان و عاجز شد، گفت من برگشتم

استبعاد کرده بنهایت استبعاد را از اینکه مومن بداند لغت قرآن کریم را و ایمان باعجاز آن داشته باشد و بفهمد حق فهمیدن افاده نظم و ترتیب را میگوید: که قول خدای جل جلاله "فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه" نازل در باره متعه زنان شده باشد، قولیست که نمیشود مگر از جاهل و نادانیکه ادعاء میکند و توجه ندارد ص ۱۴۹.

کتابهای شیعه نسبت داده میشود به باقر و صادق که بدرستیکه فما استمتعتم به منهن، نازل در باره متعه شده و بهترین دو احتمال اینست که سند جعلی باشد و گرنه پس باقر و صادق جاهلند ص ۱۶۵

یافت نمیشود در کتاب غیر شیعه قولی برای هیچکس که (فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن). نازل در متعه زنها باشد و امت اجماع کرده اند بر تحریم متعه و کسی نگفته که قول خدا. فما استمتعتم به منهن، نسخ شده باشد ص ۱۶۶.

حکومت‌های امت‌های اسلامی ارشاد نموده در شرافت دین و صلاح دنیایشان از فقهاء امت، پس حکومت دولت ایرانی چنانیکه هست چندین مرتبه شروع کرد از جلوتر در باطل کردن متعه فقهاء میبینیم امروز بفضل پادشاه بزرگ و شاهنشاهش که متعه را نسخ کرده نسخ قطعی جدی.

براستیکه حکومت دولت ایران که کوشش و تلاش میکند در اصلاح زندگانی امت و دنیای آنها و در تعمیر و آباد ساختن وطن و زنده

[صفحه ۶۲]

کردن آن شروع کرده در اصلاح دین امت پس منع کرده منع جدی متعه فقهاء شیعه را. ص ۱۸۵
ج- این جمله هائی است که ما جمع آوری کردیم از اوراق الوشیعه که سیاه کرده آنرا مردک در مسئله مته و این اوراق سیاه دور
است از ادب دین، ادب علم، ادب عفت، ادب کلام، ادب اجتماع، و میان آن و آنچه که اسلام آورده فاصله بسیار است پس ما آنرا
مقابلہ نمیکنیم در آن مگر بسلام.

اما بسط و توسعه سخن در متعه پس نیازی برای ما نیست که تماس با آن داشته باشد بعد آنچه را که مبالغه کرده و اطاله دادن را در
ان محققین اصحاب ما و مخصوصا متاخرین از ایشان پس این مردک بعد از آن آمده و حمله بر ایشان میکند بسخنان زشت و باکی
ندارد و افتراء و تهمت میزند بایشان بزبان قبیح و هرزه برای او مهم نیست و فقط آنچه برای ما مهم است بیدار کردن ادراک و
احساس کاوش گر است بدروغ های مردک و جنایتهای بزرگ او بر علم و قرآن و اهل آن بکتمان کردن رای پیشینیان در آن و
تکذیب کردن او حقایق ثابتہ دائمی بر امت را بسخنان و کلمات بی معنی و یاوه گوئی ها و پخش کردن چیزهائیکه مخالف قرآن و
سنت نبویه است در میان گروه دانشمندان و او با جهل و نادانیش بکتاب و سنت خود را فقیه

[صفحه ۶۳]

و دانشمندی از فقهاء اسلامی میبندد، پس بر آن اسلام سلام باد (که مانند موسی جار اله فقیه آن باشد).

متعه در قرآن مجید

"فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه و لا جناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد الفریضه ان الله کان علیما حکیما" پس آن
چه را که متعه کردید از ایشان پس بدهید بایشان مهرهایشانرا که فرض کرده شده و نیست گناهی بر شما در آنچه بان راضی شدید
به آن از بعد مهر واجب بدرستیکه خداوند دانای درست کردار است

موسی صاحب (الوشیعه) خیال کرده که قول بنزول آیه از ادعاهای شیعه فقط است و در غیر کتابهای ایشان یافت نمیشود کسی که
قائل بان باشد، و قول بان نمیشود مگر از نادانیکه ادعاء کرده و نفهمیده، پس ما یاد میکنیم مقداری از آنچه را که کتابهای ملت و
همکیشان اوست تا آنکه خواننده بداند که نیش های این مردک احمق نادان بد زبان ناسزا گوئیکه متوجه میشود.

۱- احمد امام حنبلی ها در مسندش ح ۴ ص ۴۳۶ باسندهائیکه تمام رجال و راویان آن مورد وثوق و اعتمادند از عمران بن حصین
نقل کرده گوید: آیه متعه در کتاب خدای تبارک و تعالی نازل شده و ما بان عمل کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آیه
ای نازل نشده که آنرا نسخ کند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم

[صفحه ۶۴]

نهی نفرمود تا از دنیا رفت.

و در صفحه ۴۶ تا ۵۰ گذشت که عده ای از مفسرین آنرا یاد کرده اند در سوره نساء در آیه متعه و باین حدیث شمرده کسیکه شمرده که عمران بن حصین از کسانیست که ثابت و پابرجا بر مباح بوده متعه بوده است.

۲- ابوجعفری طبری متوفای ۳۱۰ در تفسیرش ج ۵ ص ۹ نقل کرده باسنادش از ابی نصره گوید: پرسیدم از ابن عباس از متعه زنان گفت آیا نخواندی سوره نساء را گفت: گفتم: چرا، گفت: پس قرائت نکردی در آن فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی، پس آن چه را که متعه کنید از ایشان تا مدت معین گفتم باو: اگر چنین قرائت کرده بودم از تو نمیپرسیدم، گفت: پس بدرستی که آن چنین بوده است، و در حدیث است: که ابن عباس گفت: سه بار قسم خورد که خدا چنین نازل نمود.

و از قتاده در قرائت ابی بن کعب نقل کرده "فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی" و نقل کرده باسناد صحیح از شعبه از حکم گوید: پرسیدم از او از این آیه که آیا نسخ شده گفت: نه.

و روایت کرده از عمر بن مره: که شنید از سعید بن جبیر که میخواند "فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی". و از مجاهد: نقل شده که بدرستی که در آیه یعنی نکاح متعه است.

و از ابی ثابت نقل شده: که ابن عباس قرانی بمن داد که در آن بودفما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی.
۳- ابوبکر جصاص حنفی متوفای ۳۷۰ در "احکام القرآن"

[صفحه ۶۵]

ج ۲ ص ۱۷۸ نقل کرده آنچه که گذشت از حدیث ابن عباس و ابی بن کعب در قرائت آیه و یاد کرده از طریق این جریح و عطاء خراسانی از ابن عباس که آن نسخ شده بقول خدای تعالی "یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن" ای پیامبر هر گاه زنها را طلاق دادید پس برای عده داشتن طلاق دهید، پس اگر آن آیه درباره متعه نازل نشده باشد چگونه نسخ شده و دانستی بطلان نسخ آنرا بان و غیر آن.

۴- حافظ ابوبکر بیهقی متوفای ۴۵۸ نقل کرده باسنادش در سنن کبری ج ۷ ص ۲۰۵، از محمد بن کعب از ابن عباس رضی الله عنه گوید: متعه در اول اسلام بود، و مردم این آیه را چنین قرائت میکردند "فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی. الحدیث

۵- حافظ ابو محمد بغوی شافعی متوفای ۱۶ / ۵۱۰ در تفسیرش حاشیه تفسیر خازن ج ۱ ص ۴۲۳ گوید: حسن و مجاهد گویند: که آیه درباره نکاح صحیح است، و دیگران گفته اند: آن نکاح متعه است تا آنجا که گوید: عموم اهل علم معتقدند که نکاح متعه حرام است و آیه نسخ شده است و ابن عباس رضی الله عنهما معتقد بود که آیه محکم و رخصت داده در نکاح متعه، سپس روایت کرده حدیث ابی نصره یاد شده را بلفظ طبری.

۶- ابو القاسم جار الله زمخشری معتزلی متوفای ۵۳۸ در (الکشاف) ج ۱ ص ۳۶۰ گفته اند: آیه درباره متعه زنان نازل شده

[صفحه ۶۶]

و از ابن عباس نقل کرده که آن محکم و بحلیت باقیست و نسخ نشده است و او بود که قرائت میکرد "فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی".

۷- قاضی ابوبکر اندلسی متوفای ۵۴۲ در (احکام القرآن) ج ۱ ص ۱۶۲ گوید: در آیه دوقول است، اول اینکه اراده کرده استمتاع مطلق نکاح که جماعتی گفته اند که از ایشانست حسن و مجاهد و یکی از دو روایت ابن عباس.

دوم- اینکه مراد متعه زنانست بازدواج ایشان تا مدت معین آنگاه روایت کرده از ابن عباس و حبيب بن ابی ثابت، و ابی بن کعب.
 ۸- ابوبکر یحی بن سعدون قرطبی متوفای ۵۶۷ گوید: در تفسیرش ج ۵ ص ۱۳۰ نزد بیان اختلاف در معنای آیه: جمهور گفته اند که مقصود نکاح متعه است که در اول اسلام بوده است، و ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر: فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمى فآتوهن اجورهن، خوانده اند.

و گوید در میان خلاف است درباره کسیکه زنی را متعه کرده: و در روایت دیگری از مالک سنگسار نمیشود، برای اینکه نکاح متعه حرام نیست و لیکن برای اصل دیگری که برای علماء ما است غریب است آنها به تنهایی بان فتوا داده غیر سایر علماء و آن اینست که آنچه بسنت حرام شده آیا آن مثل آنستکه بقران حرام شده باشد یا نه، پس از روایت بعضی مدنی ها از مالک معلوم میشود که آن دو یکسان و برابر نیستند و این ضعیف است.

و ابوبکر طرسوسی گوید: ورخصت نداده در نکاح متعه مگر

[صفحه ۶۷]

عمران بن حصین و ابن عباس و بعضی از صحابه و گروهی از اهل بیت (رسالت) و درباره قول ابن عباس شاعر میگوید:

اقول للركب اذ طال الثواء بنا

: يا صاح هل لك من فتيا ابن عباس

(میگویم بمسافر وقتیکه طولانی شد منزل برای ما، ای رفیق من آیا برای توست فتوای ابن عباس:

فی بضه رخصه الاطراف ناعمه

تكون مثواك حتى مرجع الناس

در تمتع و کامیابی با زنان نرم و نازک بدن رخصت است که در اقامتگاه و منزلت باشد تا برگشت مردم و سایر علماء و فقهاء از صحابه و تابعین و گذشتگان صالح براینند که این آیه نسخ شده ص ۱۳۳.

امینی (نور الله ضریحه) گوید: پس دیدیکه قول بنزول آیه در متعه رای علماء و فقهاء از صحابه و تابعین و پیشین شایسته است جز اینکه ایشان نسبت داده اند بآنها نزد قول قرطبی نسخ را و تو شناختی و دانستی سخن حق را درباره آن.

و نیز قرطبی گوید: در تفسیرش ج ۵ ص ۳۵ در قول خدای تعالی: " و لا جناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد الفریضه " گناهی بر شما نیست در آنچه را که راضی شدید بآن از بعد مهر واجب گوید گوینده گان باینکه آیه در متعه است، این اشاره است بانچه زن و مرد راضی میشدند بر آن از زیادی در مدت متعه در اول اسلام زیرا که زنی بود که در مدت یکماه بیك دینار مثلا شوهر میکرد پس چون ماه منقضی میشد و تمام میگشت پس چه بسا مرد میگفت مدت مرا زیاد

[صفحه ۶۸]

کن تا مهر تو را زیاد کنم، بیان کرده که این جائز بود در موقع رضایت طرفین.

م- ابو الولید محمد بن احمد قرطبی مشهور باین رشد متوفای ۵۹۵ در بدایه المتجهد ج ۲ ص ۵۸ گوید: از ابن عباس مشهور شده حلال بودن متعه و پیروی ابن عباس نموده بر قول بحلیت آن اصحاب او از اهل مکه و یمن و روایت کرده اند که ابن عباس برای این استدلال میکرد بقول خدای تعالی: "فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه و لا- جناح علیکم" پس آنچه را که متعه نمودید از ایشان پس مهریه آنها را واجبست بدهید و گناهی بر شما نیست و در حدیثی از اوست (الی اجل مسمی).

۹- ابو عبد الله فخر الدین رازی شافعی متوفای ۶۰۶ در تفسیر کبیرش ج ۳ ص ۲۰۰ یاد کرده دو قول در آیه را و گوید: یکی از آن دو قول بیشتر علماء است.

و قول دوم: اینکه مقصود باین آیه حکم متعه است و آن عبارت از اینست که مردی زنی را اجیر کند بمال معلوم تا مدت معینی پس با او آمیزش و جماع کند، و اتفاق کرده اند که آن در اول اسلام حلال بوده است، و اختلاف کرده اند در اینکه آیا آن نسخ شده یا نه پس بیشتر از امت برانند که آن نسخ شده و بقیه از ایشان گفته اند که آن همانطور که حلال بوده بحلیت باقیست (تا روز قیامت) و این قول از ابن عباس و عمران بن حصین روایت شده، اما از ابن عباس سه روایت است " سپس راویان را یاد کرده " پس گوید: و اما عمران بن حصین، پس او گوید آیه متعه در کتاب خدای تعالی نازل شده و بعد از آن آیه ای نیامده که آنرا نسخ کند و رسول خدا

[صفحه ۶۹]

صلی الله علیه و آله ما را بان فرمان داد و ما هم متعه نمودیم و از دنیا رفت پیامبر درحالیکه ما را از آن نهی و منع نکرده بودند سپس مردی آنچه خواست برای خودش گفت.

و در صفحه ۲۰۱ یاد کرده قرائت ابی بن کعب و ابن عباس را چنانچه از طبری گذشت و در ص ۲۰۳ گوید: بدرستیکه قرائت ابی و ابن عباس بر فرض ثبوت آن دلالت نمیکند مگر بر اینکه متعه مشروع بوده و ما نزاعی در آن نمیکنیم فقط چیزیکه ما میگوئیم انیست نسخ عارض بر آن شده.

۱۰- حافظ ابو زکریا نووی شافعی متوفای ۶۷۶ در شرح صحیح مسلم ج ۹ ص ۱۸۱ یاد کرده که عبد الله بن مسعود قرائت کرده: " فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ .

۱۱- قاضی ابو الخیر بیضاوی شافعی متوفای ۶۸۵ در تفسیرش ج ۱ ص ۲۵۹ گوید: گفته اند آیه درباره متعه ای نازل شده که سه روز بود در وقتیکه مکه فتح شد سپس نسخ شد چنانچه روایت شده که آنحضرت علیه الصلوه و السلام مباح کرد پس از آن صبح کرد که میگفت: ای مردم من شما را امر کردم به تمتع و کامجوئی از ایمن زنها بدانید که خدا حرام کرد این را تا روز قیامت و آن نکاح موقت است بوقت معلوم که موسوم بان شده.

۱۲- علاء الدین بغدادی متوفای ۸۴۱: در تفسیر معروفش بتفسیر خازن ج ۱ ص ۳۵۷: گروهی گویند: مقصود

[صفحه ۷۰]

از حکم آیه آن نکاح متعه است و آن اینستکه تزویج کند زنی را تا مده معلومی بچیز معلومی پس هر گاه این مدت منقضی و سپری شد آنزن هم از او جدا شود بدون طلاق و استبراء کند رحم خود را و میان آنها هم میراثی نیست و این در اول اسلام معمول

بود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی از متعه نمود آنگاه یاد کرد حدیث سیره یاد شده در لفظ بیضاوی را پس گوید: و باین جهت علماء از صحابه و کسانیکه بعد از ایشان بوده اند معتقد شده اند که نکاح متعه حرام و آیه نسخ شده است، و اختلاف کرده اند در ناسخ آن پس بعضی گفته اند نسخ بسنت و حدیث شده است و آن آنستکه گذشت از حدیث سیره. و این بنا بر مذهب کسیستکه میگوید: سنت نسخ میکند قرآنی را و مذهب شافعی اینستکه سنت میتواند ناسخ قرآن باشد، پس بنا بر این میگوید: بدرستیکه ناسخ این آیه قول خدای تعالی است در سوره مومنون "والذین هم لفروجهم حافظون..." و کسانیکه این حافظ عورتشان هستند، پس از آن یاد کرده روایات ابن عباس را که از آنهاست که آیه محکم و نسخ نشده (و حکمش تلقیا تا قیامت باقیست)

۱۳- ابن جزئی محمد بن احمد غرناطی متوفای ۷۴۱ در تفسیرش (التسهیل) ج ۱ ص ۱۳۷ گوید: ابن عباس و غیر او گویند، معنایش اینست هر گاه کامیاب از همسر شدید و آمیزش و جماع واقع شد پس واجبست دادن اجره و آن صدق کامل است.

[صفحه ۷۱]

و بعضی گفته اند: که آن در نکاح متعه است و آن نکاح تا مدتی بدون میراث و در اول اسلام جایز بود و این آیه نازل شد در وجوب صدق و مهر در آن سپس حرام شد پیش بیشتر علماء پس بنا بر این آیه نسخ شده است بخبریکه ثابت در تحریم نکاح متعه است و برخی گفته اند: آیه فرائض آنرا نسخ کرده است برای آنکه نکاح متعه میراثی برایش نیست، و بعضی گفته اند: "والذین هم لفروجهم حافظون" آنرا نسخ کرده و از ابن عباس روایت شده جواز نکاح متعه، و روایات شده که او برگشته از آن عقیده.

۱۴- ابو حیان محمد بن یوسف اندلسی متوفای ۷۴۵ در تفسیرش ج ۳ ص ۲۱۸ قرائت ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر: "فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی" یاد کرده و گوید: که ابن عباس و مجاهد و سدی و غیر ایشان گویند: بدرستیکه آیه در نکاح متعه است. و ابن عباس باین نضره گفته که آیه را خدا چنین نازل کرده (الی اجل مسمی).

۱۵- حافظ عماد الدین بن کثیر دمشقی شافعی متوفای ۷۷۴ در تفسیرش ج ۱ ص ۴۷۴ گوید و استدلال شده بعموم این آیه بر نکاح متعه و شکی نیست در اینکه آن مشروع بوده در اول اسلام سپس بعد از این نسخ شده پس از آن بعد از ذکر بعضی از اقوال نسخ گوید و ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی قرائت

[صفحه ۷۲]

میکردند: "فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی" و مجاهد گوید: درباره نکاح متعه نازل شده و لکن جمهور بر خلاف این رفته اند و عمده چیزیکه ثابت شده در دو صحیح (مسلم و بخاری) از امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام.

۱۶- حافظ جلال الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ در (الدر المنثور) ج ۲ ص ۱۴۰ گوید: طبرانی و بیهقی در سننشان از ابن عباس نقل کرده که متعه در اول اسلام بود و مردم این آیه را چنین میخواندند: "فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی". و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن انباری در مصاحف و حاکم و تصحیح کرده آنرا از طریقهای از ابی نضره گوید: قرائت کردم بر ابن عباس و بتحقیق گذشت در ص ۲۲۹.

و عبد بن حمید و ابن جریر از قتاده نقل کرده اند و ابن انباری در مصاحف از سعید بن جبیر قرائت ابی بن کعب: "فما استمتعتم به منهن الی اجل،" و عبد الرزاق از عطاء نقل کرده قرائت ابن عباس را و ابن جریر از سدی در آیه نقل کرده گفته: این متعه است. و

عبد الرزاق و ابو داود نقل کرده اند در ناسخ آن و ابن جریر نقل کرده از حکم که سؤال از این آیه شد که آیا نسخ شده گفت: نه.
۱۷- ابو السعود عمادی حنفی متوفای ۹۸۲ در تفسیرش (حاشیه تفسیر رازی): ج ۳ ص ۲۵۱ گوید: بعضی گفته‌اند: که

[صفحه ۷۳]

آیه نازل شده درباره متعه ایکه زناشویی و نکاح تا وقت معلوم است از یکروز یا بیشتر موسوم باین شده است، برای آنکه غرض از آن مجرد کامجویی و تمتع بزنست و کامجویی باو هم در مقابل مالیست که میدهد باو و آن در موقعیکه مکه فتح شد سه روز مباح بود سپس نسخ شد برای آنچه روایت شده که آنحضرت آنرا مباح کرد آنگاه صبح کرد در حالیکه میگفت: ای گروه مردم من شما را فرمان دادم که تمتع و کامیاب شوید از این زنها اما بدانید که خدا آنرا حرام کرد تا روز قیامت و برخی گفته‌اند: دو مرتبه مباح حلال شد و دوبار حرام.

۱۸- قاضی شوگانی متوفای ۱۲۵۰ در تفسیرش ج ۱ ص ۴۱۴ گوید: بتحقیقکه اهل علم اختلاف کرده‌اند: در معنای متعه، وحسن و مجاهد و غیر ایشان گویند: معنا اینست "مما انتفعتم پس از آنچه که کامیاب شدید و سود و لذت بردید بآمیزش و جماع از زنها بنکاح شرعی پس بدهید اجرت ایشانرا یعنی مهرهای ایشانرا، و جمهور گفته‌اند: که مقصود باین آیه: نکاح متعه ایستکه در صدر اسلام بوده است، و تائید میکنند این را قرائت ابی بن کعب، و ابن عباس و سعید بن جبیر "فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن،" پس آنچه را که تمتع و لذت بردید از زنها تا مدت معینی پس مهرهای ایشانرا بدهید، سپس نهی کرد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله چنانچه این صحیح است از حدیث علی علیه السلام گوید: نهی نمود پیامبر از نکاح متعه و از گوشت

[صفحه ۷۴]

خرهای اهلی در روز خبیر. پس از آن یاد نمود حدیثی نهی از آنرا در روز فتح مکه و روز حجه الوداع، پس گفت: پس اینست ناسخ و از سعید بن جبیر حکایت شده نسخ آن بایه میراث زیرا که متعه میراثی در آن نیست و از عایشه و قاسم بن محمد نقل شده منسوخ بودن آن بایه "، و الذین لفروجهم حافظون" و کسانیکه حافظ و نگهبان عورتشانند.

۱۹- یاد کرده شهاب الدین ابوالثناء سید محمود آلوسی بغدادی متوفای ۱۲۷۰ در تفسیرش ج ۵ ص ۵ قرائت ابن عباس و عبد الله بن مسعود آیه را "فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی،" سپس گوید: و نزاعی نزد ما نیست در اینکه آن حلال بود سپس حرام شد و الصواب و قول درستیکه مختار این نویسنده است اینستکه تحریم و اباحه هر کدام دوبار شده و پیش از روز خبیر حلال بود پس در روز خبیر حرام شد بعد از آن در روز فتح مکه مباح شد و آن روز او طاس بود برای متصل بودن آن دو سپس در آنروز حرام شد بعد از سه روز تحریم موکدی تا روز قیامت.

[صفحه ۷۵]

با من بیا:

بیا با من ای خواننده تا سؤال کنیم از این مردک، موسی جار الله، از این کتابها آیا اینها از مراجع و مدارک اهل سنت نیست در علم قرآن، آیا این گروه از بزرگان و پیشوایان در تفسیر نیستند، آیا بر پژوهشگر کنجکاو واجب نیست که مراجعه باین کتابها کند پس

نقض و ابرام نماید و گفته‌ها را با هم سنجد و ترجیح دهد که آیا برابری میکند یاوه‌های آن با مثل ابن عباسی که مترجم قرآن و ابی بن کعبی که نزد ایشان قاری ترین صحابه و عبد الله بن مسعودی که (عالم بقرآن و سنت) است و نیز عمران بن حصین و حکم و حبیب بن ابی ثابت و سعید بن جبیر و قتاده و مجاهد، آیا هر کدام از ایشانرا جاهل مدعی غیر ملتفت میبند، آیا این اهانت او سب و ناسزای بصحابه و پیشینیان صالح و شایسته نیست که متهم نموده شیعه را بان نزد خویشان خود.

یا رجال و مردان بزرگ قوم خود را از شیعه میدانند که با زبانهای تیز و برنده ایشانرا قطعه قطعه و پاره پاره میکنند، پس اگر نزد او ارزشی نیست برای مثل بخاری و مسلم و احمد و طبری و محمد بن کعب، و عبد بن حمید، و ابی داود، و ابن جریر، و جصاص و ابن انباری و بیهقی و حاکم، و بغوی، و زمخشری و اندلسی و قرطبی و فخر رازی و نووی، و بیضاوی و خازن و ابن جزری، و ابی حیان، و ابن کثیر، و ابی السعود، و سیوطین، و شوکانی، و آلوسی پس ایشان از بزرگان و اعلام او در علم و دینند. بلی: از خاطر ما نمی‌رود که دروغها و افسانه‌های ثبت شده

[صفحه ۷۶]

این مردک و نسبت قول بنزول آیه متعه بشیعه فقط تماما مقدمه برای سب و ناسزاگویی بساحت مقدس دو امام بزرگوار معصوم حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما الصلوه والسلام است و او هر کس که صاحب انصاف و وجدان باشد میدانند که چهار امام قوم او (۱- ابو حنیفه امام حنفی ها ۲- محمد بن ادرس شافعی امام شافعی ها ۳- مالک ابن انس امام مالکی ها ۴- احمد بن حنبل امام حنبلی ها در علمشان خوشه چین علم آن دو بزرگوار میباشند) پس اگر نزد ایشان چیزی از علم پیدا شود پس از این سرچشمه گواراست و حضرت باقر و صادق همان حضرت باقر و صادقند، و موسی الوشیعه هم همین موسی الوشیعه و خداوند همان خدای دادگر عادل است و الی الله المشتکی، و شکوه و شکایت من بسوی خداست و بیائید از مردک سؤال کنیم از ادب بیانیکه او فهمیده و بر این گروه بزرگان در قرنهای گذشته مخفی مانده و از نقصانیکه او شناخته و پیشوایان قوم او بر تقدیر نزول آیه در متعه ندانسته اند آن چیست و کجاست، و از چه کسی اختیار کرده و چه کسی آنرا گفته و چه دلیلی برای اوست و از چه کسی آنرا فرا گرفته و برای چه آنرا پیشینیان و پسینیان کتمان کرده اند تا نوبت باو رسیده است: گمان نمیکنم که او بتواند پاسخی دهد که تشنه‌ای را سیراب کند و شاید او برگرداند ناسزاهای رکیک خود را بمردمی دیگر.

حدود متعه در اسلام

۱- اجرت و مهریه.

[صفحه ۷۷]

۲- مدت معین.

۳- عقدیکه شامل ایجاب و قبول باشد.

۴- جدائی بسپری شدن مدت یا بذل.

۵- عده ای کنیز و حره زن آزاد نازا و باردار(زن آبستن).

۶- عدم میراث.

بدرستی که این حدود را فقهاء در کتب فقهیه خود و محدثین در صحاح و مسانیدشان و مفسرین در ذیل آیه کریمه ای که یاد شد نقل کرده اند، پس اتفاقشان واقع شده بر اینکه آن حدود شرعیه اسلامیه است که چاره ای از آن نیست، چه قائل باباحه دائمی و همیشه باشد یا اباحه موقته منسوخه: پس مجال سخن این مردک کجاست: که آن از نکاح های جاهلیت تاریخیه بوده و باذن شارع نبوده است. و کجا در جاهلیت نکاحی باین حدود بوده است و بتحقیق ضبط کرده اند که نکاح ها و عاداتها و تقالید آنرا و در آن چیزی نبود که مشابه نکاح متعه باشد. بلی: این مردک افترا میزند و اعتنائی و توجهی بگفته خود ندارد، و ما در پیش یاد کردیم گروهی از کسانی که حدود نکاح متعه را یاد کرده اند در جزء سوم ص ۳۳۱، و برای چه این جریح زیادروی و اسراف در انجام فاحشه ای که نازل در شدیدترین محرّمات در گمان و خیال (موسی صاحب الوشیعه) شده کرده و اگر این جریح مستخف و سهل انگار و لا ابالی در دین بوده است، پس برای چه تمام صاحبان شش صحیح از او نقل حدیث کرده و مسانید و اسانید خود را مشحون و پر از روایات او نموده و از او دوازده هزار

[صفحه ۷۸]

حدیثی که فقهاء نیازمند باو هستند شنیده اند، پس اگر مثل او فاسد و خراب یا روایت او فاسد باشد هر آینه واجب شود که اوراق اکثر از جوامع حدیث نابود شود و در این وقت ارزشی برای این صحاح شما باقی نمی ماند، و اگر چنانست که او (موسی الوشیعه) پنداشته است، پس چرا پیشوایان و بزرگان علم رجال او را مدح و تعریف نیکوئی نموده اند، و چگونه احمد امام حنبلی ها او را محکمترین مردم دیده و چگونه کتابهای او را کتب امانت نامیده اند.

آنگاه چه گناهی بر این مرد (یعنی ابن جریح) است اگر عمل کند بانچه که اجتهاد او منتهی بان شده و حال آنکه او هیچده حدیث در این موضوع روایت میکند، و اما حدیث عدول او از رایش پس اگر درست باشد نقل این مرد از ابی عوانه و راست باشد اسناد ابی عوانه، و اگر بود هر آینه روشن و ظاهر شده و فقهاء آنرا نقل کرده و منحصر و محصور نمیشد نقل آن بیکی از یکی و خصوصاً ابن جریحی که او علما و عملا- مصر بر متعه کردن و صیغه گرفتن بود، و من گمان میکنم که نسبت عدول باین مرد مثل نسبت عدول بحبر و عالم بزرگ امت عبد الله بن عباس باشد که آنرا تکذیب نموده است آنکه تکذیب کرد چنانچه دانستی.

و اما آنچه نسبت داده (موسی الوشیعه) بحکومت ایران در داخل کردن منع از متعه رادر جمله اصلاحاتش و نسخ کرده آنرا نسخ قطعی مسلم و آنرا منع کرده منع قطعی پس آن مثل بقیه

[صفحه ۷۹]

تهمتها و ساختگی های اوست پس چه اندازه دلیل او را از کارانداخته و راه بر او تنگ شده و دلیل پیچ شده که براهین او را وامانده کرده تا دروغ و تهمت زده و استدلال کرده بچیزیکه گوش دنیا آنرا نشیده است و کتاب و سنت را مقابله کرده بتاریخ ساختگی و دروغین بر حکومت اسلامیه ای که چیز تازه ای هرگز نیاورده در متعه و بر فرض تحقق تهمت او بر حکومت ایران چه ارزشی برای منع حکومت است برابر آنچه که پیامبر بزرگ و قرآن مقدس او اعلام فرموده است.

بخوان و بخند یا گریه کن:

قوشچی متوفای ۸۷۹ در شرح تجرید در مبحث امامت یاد کرده که عمر بر بالای منبر گفت: "ایها الناس ثلاث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا انهی عنهن و احرمهن و اعاقب علیهن: متعه النساء و متعه الحج و حی علی خیر العمل،" سه چیز بود معمول در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و من از آنها نهی میکنم و هر کس مرتکب شود او را شکنجه و مجازات بر آن میکنم ۱- متعه و صیغه کردن زنان ۲- متعه حج ۳- گفتن حی علی خیر العمل سپس آقای قوشچی از طرف عمر عذر خواهی کرده، بقول خودش: این مطلب از چیزهایی نیست که موجب بدگویی و مذمت عمر شود زیرا که مخالفت مجتهد با غیر او در مسائل اجتهادیه بدعت نیست.

نیستیم که ما فرض کنیم که نیرومند و قهرمانی در علم برابر میاندازد پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را بیکی از امتش و قرار میدهد هر یک از آن دورا مجتهد و حال آنکه آنچه را که پیامبر امین بگوید آن عین و متن چیز است که در لوح محفوظ ثبت شده و نیست

[صفحه ۸۰]

آن مگر وحی الهام غیبی که باو میشود او را شدید القوی تعلیم نموده پس کجاست آن از اجتهادیکه عبارت از رد فرع بر اصل و بکار انداختن ظن و گمان در طریق استنباط و اینکه جایز از مخالفت اجتهادیه آن وقت است که مجتهدی با مجتهدی مثل خودش برابر هم قرار بگیرند نه کسیکه اجتهاد کند برابر نص و خبر صریح و روشن و فتوا و رای دهد در مقابل تصریحات شریعیه از قول شارع و عمل او. آنگاه کدام شخص منصف و معتدلی است که بگوید آقای صاحبان عقل و سید پیامبران و مرسلین و این مردک در یک عرضند از جهت فهم و ادراک تا آنکه برابری دهد بین رای آنها و چه ارزشی است برای آراء همه عالمیان هر گاه مخالف باشد با آنچه پیامبر و شارع معصوم آورده، لکن من معذور میدانم قوشچی را برای التزام او برد کردن آنچه را که نصیر الدین طوسی آورده برای آنکه نسبت عجز و سستی در استدلال باو داده نشود، پس برای او چاره ای نیست از اینکه بیاورد هر چه را حرکت میکند و راه می رود خواه دلیل برای او باشد یا وزر و گناه

م- و ابن قیم در زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۴ گوید: اگر گفته شود: پس چه میکنید بانچه که مسلم در صحیحش روایت کرده از جابر بن عبد الله که گفت: ما بودیم که بیک مشت خرما و آرد متعه میکردیم در عهد و زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر تا عمر نهی کرد درباره عمرو بن حرث و در آنچه ثابت شده از عمر که او گفت دو متعه بودند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله (معمول) من از آن دو نهی میکنم، متعه زنها و متعه حج، گفته میشود: مردم درباره این دو مطلب دو دسته و گروهند: یک گروه میگوید:

[صفحه ۸۱]

بدرستیکه عمر همان عمر است آنرا حرام کرد و از آن نهی نمود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نمود به پیروی کردن آنچه را که خلفاء راشدین دستور داده و مقرر نمودند و این گروه درست نمیدانند حدیث سیره بن معبد را در تحریم متعه در سال فتح مکه زیرا که آن از روایت عبدالمملک بن ربیع بن سیره از پدرش از جدش میباشد، و ابن معین درباره او سخن گفته و بخاری جایز ندیده نقل حدیث او را در صحیحش با شده نیازی که بان داشته است، و بودن آن اصلی از اصول اسلامی، و اگر پیش او درست بود خودداری از نقل آن و استدلال بان نمیکرد، گفتند: و اگر حدیث سیره صحیح بود بر ابن مسعود مخفی نمیماند تا آنکه روایت

کند که ایشان متعه میکردند و استدلال بایه مینمود، و نیز و اگر صحیح بود عمر نمیگفت که متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود و من از آن نهی میکنم و کسی را که مخالفت کند مجازات میکنیم بلکه میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام کرده و از آن نهی فرمود، گفتند: و اگر صحیح بود (حدیث سبره) در زمان صدیق (ابوبکر) کسی متعه نمیکرد و آن زمان خلافت بود حقیقه.

و گروه دوم حدیث سبره را صحیح دانسته و اگر آن صحیح نباشد پس حدیث علی (ع) که رضوان خدا بر اوست صحیح است: که

[صفحه ۸۲]

رسول متعه زنهارا حرام کرد پس لازمست حمل کردن حدیث جابر را بر اینکه آنچه را که جابر خبر داده از آن که ما متعه میکردیم تحریم بگوشش رسیده و مشهور نشده بود تا زمان عمر پس چون درباره آن نزاع و کشمکش واقع شد حرمتش ظاهر و معروف شد و باین کیفیت جمع میشود آن احادیث که درباره آن وارد شده و بالله التوفیق.

امینی (قدس الله نفسه الزکیه) گوید: کجا ممکن است جمع بین احادیث این باب که متناقض با یکدیگر است از جهت های گوناگون بیک صحیح خیال شده، و چه وقت صحیح شده و چگونه تمام میشود نسبت ساختگی آنرا با میرالمومنین علیه السلام و در جلوی دست امت گفته صحیح و ثابت اوست که فرمودند: "لو لا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الاشقی،" اگر عمر نهی از متعه نکرده بود زنا نمیکرد مگر بدبخت بی آبرو و بتحقیق از آنحضرت ضبط شده مذهبش بحلیت متعه، چنانچه فرزندان خانه رفیع و بلندش معتقدند اباحه آنرا چه آنهائیکه گذشتند و چه آنهائیکه باقی هستند، و از چیزهائیکه همه پذیرفته و قبول کرده اند: گفته ابن عباس است: "لو لا نهی عمر لما احتاج الی الزنا الاشقا" اگر عمی نهی از متعه نکرده بود هر آینه محتاج و نیازمند بزنا نمیشد مگر بی آبروی فرومایه و کیست آنکه امت را خبر داده از نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از متعه غیر علی علیه السلام تا آنکه در زمان عمر ظاهر و مشهور شد و چه وقت منع و نهی از آنحضرت صلی الله علیه و آله مشهور بوده و حال آنکه اول

[صفحه ۸۳]

کسیکه آنرا آورد و آشکار کرد بنهی از آن عمر بود که میگفت: "متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا نهی عنهما و اعاقب،" دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله معمول بود و من از آن دو نهی میکنم و هر کس مرتکب شود مجازات مینمایم.

و گفت: "متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و علی عهد ابی بکر و انا نهی عنهما،" دو متعه در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در زمان ابی بکر معمول بود و من از آن دو نهی میکنم، و گفت: "ان الله و رسوله قد احلوا لکم متعتین و انی محرمهما علیکم،" بدرستی که خدا و رسول او دو متعه را بر شما حلال کرد و من حرام کننده آنهایم بر شما.

و گفت: "ثلاث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله انا محرمهن، متعه الحج و متعه النساء و حی علی خیر العمل" سه چیز بودند در زمان پیامبر خدا معمول و متداول من حرام کننده آنهایم: متعه حج و متعه زنها و حی علی خیر العمل.

پس آیا پاسخ دادیکنفر صحابی او را بر رد کردن ادعاء او را بر حلال بودن متعه در عهد پیامبر و ابوبکر یا در نسبت تحریم او را بخودش و آیا اجماع اصحاب پیامبر بر حلیت متعه در عهد و زمان ابوبکر خلاف دین خدا و سنت پیامبر اوست، بلی آدم غرق شده بهر خس و خاشاکی متوسل میشود: "لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب، ان الذین

یفترون علی الکذب لا یفلحون" و نگوئید برای وصف کردن زبانشان

[صفحه ۸۴]

دروغ را که این حلال است و این حرام تا ببندید بر خدا دروغ را بدرستیکه آنان که میبندند بر خدا دروغ را رستگار نمیشوند.

رای خلیفه درباره کسی که گوید: من مومنم

از مسند عمر... از سعید بن یسار روایت شده که گفت: بگوش عمر رسید که مردی در شام گمان میکرد که او مومن است، پس نوشت بفرماندارش: که او رابفرست پیش من پس چون وارد شد عمر گفت: توئی که گمان میکنی که تو مومن هستی، گفت: آری ای امیر مومنین، گفت: وای بر تو و از کجا این ادعا را میکنی، آیا نبودند با رسول خدا صلی الله علیه و آله اصنافی از مردم، مشرک و منافق و مومن، پس تو از کدام یک این سه گروهی، پس عمر دستش را بسوی او دراز کرد برای شناختن آنچه را که گفت تا دست او را گرفت.

و از قتاده گوید: عمر گفت هر کس بگوید من عالم هستم پس او جاهل است و هر کس بگوید که من مومنم، پس او کافر است. کنز العمال ج ۱۰۳ ص ۱۰۳.

امینی (روح الله روحه) گوید: من نمیدانم چیست این مشگله ای که موجب احضار و آوردن آنمرد از شام شده و در اطراف او هزاران نفر از مومنین بودند که سخن او را میگفتند که ما مومن هستیم

[صفحه ۸۵]

و او خیال میکرد که او امیر ایشانست و نه پرسید از آنها از آنچه را که از شامی پرسیده بود، آنگاه چطور این مشگله بساده ترین پاسخ حل شد، آیا خلیفه نمیدانست این را که انسان هر گاه مشرک یا منافق نبود حتما و یقینا بدون شک مومن است، یا او تصور میکرد که مومنیکه اعتماد و اطمینان بایمان خود دارد برایش جایز نیست که بگوید: (انا مومن) من مومنم، برای اینکه این سخن کفر است چنانچه در حدیث قتاده است، و این تعبد و پرستش بقول عمر است، ولی خداوند سبحان در قرآنش مردمی را مدح کرد باینکه گویند ما ایمان آوردیم مانند قول خدای تعالی: "حواریون گفتند نحن انصار اله آمنا بالله" ما یاران خدائیم ایمان آوردیم بخدا و قول او "ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول" پروردگار ما ایمان آوردیم بآن چه که نازل کردی و پیروی کردیم این پیامبر را، و قول او "ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی الایمان ان آمنوا بربکم فامنا" پروردگار ما بدرستیکه ما شنیدیم ندا کننده ای فریاد میزد برای ایمان که به پروردگارتان ایمان آورید، پس ما ایمان آوردیم و قول او: "یقولون آمنا و اشهد باننا مسلمون:" میگویند ایمان آورده ایم و گواهی بده باینکه ما مسلمانییم، و قول او: "یقولون ربنا آمنا" میگویند

[صفحه ۸۶]

پروردگار ما ایمان آوردیم، و قول او: "قالوا آمنا برب العالمین گفتند ما ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان، قول او: "و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا" و ثابتین در علم میگویند ما ایمان آوردیم بقران تمام آن از نزد پروردگار ماست و بعضی

از ایشان هستند که وقتی مخاطب بقول خدای علی عظیم میشوند: "او لم تومن" آیا ایمان نداری، میگوید: بلی و برخی از ایشان هستند که گویند: "سبحانک تبت الیک و انا اول المومنین تو منزهی بسوی تو توبه نمودم و من اول مومنینم." و از اوضح و اضحات عدم فرق بین قول گوینده است که بگوید ایمان آوردیم بفلان چیز یا بگوید ما مومن هستیم یا من مومنم بچنانم هر گاه اطمینان بایمان خود دارد و کسیکه فرق گذارد میان آنها پس او یقیناً بی پروا و لا ابالی است. و شاید خلیفه ناظر دشواری و تنگی پاسگاه در ایمان بوده و کمی نجات و خلاصی از نهانیهای صفات شرک و نفاق حتی مکرر از حدیفه از خودش میپرسید که آیا مومنست یا منافق غزالی در احیاء العلوم ج ۱ ص ۱۲۹ گوید: اخبار و آثار معرفی میکند بتوخطر امر را بسبب دقایق نفاق و شرک نهانی و اینکه او ایمن از آن نیست حتی اینکه عمر بن خطاب.۰ از حدیفه از خودش میپرسید که آیا او در

[صفحه ۸۷]

منافقین یاد شده و آیا او از منافقین است و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از منافقین محسوب داشته یا نه. م- و حدیفه صاحب سر وراز مخفی و نگو بود در شناخت منافقین و برای همین بود که عمر بر مرده ای نماز نمیخواند مگر آنکه حدیفه نماز بر او بخواند میترسید که مبادا از منافقین باشد ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب ج ۱ ص ۴۴ چنین گفته است.

ورود اسقف نجران بر خلیفه

اسقف و کشیش بزرگ نصارای نجران وارد بر امیر المومنین عمر بن خطاب شد در اول خلافتش و گفت: ای امیر مومنان، بدرستی که زمین ما سردسیر و آمدن بانجا مخارجش سنگین و سخت است که لشکر نمیتواند تحمل آنرا کند و من ضامنم که مالیات زمینم را در هر سال کاملاً بیاورم و تقدیم کنم گوید: پس ضمانت او را پذیرفت و او در هر سال حمل میکرد مالیات را و میاورد و تقدیم میکرد و عمر مینوشت براثت او را از این پس یکمرتبه اسقف با جماعتی آمد و او پیر مرد خوش سیما و نیکو روی و با هیبت بود، پس عمر او را دعوت بخدا و پیامبر و قرآن او نمود و برای او چیزهایی را از فضیلت اسلام وانچه که مسلمین بسوی او میروند از نعمتهای ابدی و کرامت بازگو

[صفحه ۸۸]

کرد پس اسقف گفت: ای عمر آیا در قرانتان میخوانید: "و جنبه عرضها كعرض السماء و الارض" و بهشتیکه عرضش مانند عرض و پهنای آسمان و زمین است، پس آتش و دوزخ کجاست، پس عمر ساکت شد و بعلی علیه السلام عرض کرد: شما بگو پاسخ او را، پس علی علیه السلام باو فرمود: من پاسخ تو را میدهم ای اسقف آیا دیده ای که هر گاه شب میاید روز کجاست و وقتی روز میاید شب کجا میروند، پس اسقف گوید: من نمیدیدم کسی را که بتواند جواب این مسئله را بدهد. این جوان کیست این عمر: پس عمر گفت: علی بن ابیطالب (ع) داماد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پسر عموی او و پدر حسن و حسین است، پس اسقف گفت ای عمر مرا خبر بده از قطعه ای از زمین که یکبار خورشید بر آن تابید و دیگر نتابید بر آن نه پیش از آن و نه پس از آن. عمر گفت از این جوان سؤال کن پس از آنحضرت پرسید: فرمود: من جواب تو را میدهم، آن دریائی بود که برای بنی اسرائیل شکافته شد و خورشید بر آن یکبار تابید و دیگر نتابید نه قبل از آن و نه بعد از آن، پس اسقف گفت مرا خبر بده از چیزیکه در

دست مرد است شبیه بمیوه های بهشتی (که هر چه از او بر میدارند تمام نمیشود) عمر گفت از جوان به پرس، پس سؤال کرد از او: فرمود من بتو پاسخ میدهم آن قرانست که اهل دنیا بر آن جمع میشوند و نیاز خود را از او میگیرند و بر میدارند و از او چیزی کم نمیشود پس همینطور میوه های بهشت، پس اسقف گفت راست گفتی، مرا خبر

[صفحه ۸۹]

بده آیا برای آسمانها قفلی هست، پس علی علیه السلام فرمود آری قفل آسمانها شرک بخدا است، پس اسقف گفت کلید این قفل چیست فرمود: شهادت ان لا اله الا الله چیزی زیر عرش حاجب و مانع آن نمیشود، پس گفت راست گفتی، مرا خبر بده از اول خو نیکی بروی زمین ریخته شده خون که بود، علی علیه السلام فرمود اما ما نمیگوئیم چنانچه آنها میگویند خون خشاف (خون شبکور و خفاش) و لکن اول خو نیکی بر روی زمین ریخت خون نفاس و زایمان و جفت حواء بود وقتیکه هابیل بن آدم را زائید گفت راست گفتی یک مسئله دیگر باقی ماند، مرا خبر بده خدا کجاست، پس عمر خشمگین و غضبناک شد، پس علی علیه السلام فرمود من پاسخ تو را میدهم و هر چه میخواهی سؤال کن ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فرشته آمد و سلام کرد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود از کجا فرستاده شدی گفت از آسمان هفتم از پیش پروردگرم، سپس فرشته دیگری آمد پس از او پرسید از کجا آمدی گفت از زمین هفتم از نزد پروردگرم، پس سومی از مشرق آمد و چهارمی از مغرب و از هر کدام پرسید از کجا آمدید پس گفتند از نزد خدا پس خداوند عزو جل هم اینجاست و هم آنجاست: " فی السماء اله و فی الارض اله " در آسمان خدا و د زمین خداست.

[صفحه ۹۰]

حافظ عاصمی در کتاب زین الفتی در شرح سوره هل اتی آنرا نقل کرده است.

شلاق زدن به روزه داری که بر کنار شراب نشسته

احمد- امام حنبلی ها نقل کرده در کتاب اشربه و نوشیدنیها از عمر بن عبد الله بن طلحه خزاعی که آوردند پیش عمر بن خطاب گروهی را که در موقع میگساری و شرابخوری دستگیر شده بودند و در میان آنها مرد روزه داری بود پس عمر آنها را شلاق زد و آن روزه دار و صائم را هم با آنها شلاق زد گفتند که او روزه دار است گفت: چرا با آنها نشست. آیا خلیفه دانسته بود علت و جهت نشستن آنمرد را با ایشان

[صفحه ۹۱]

در مجلس میگساری و حال آنکه او روزه دار بود و با ایشان مشارکت در عمل نداشت، پس شاید ضرورت او را ناچار بنشستن در آن مجلس کرده بود و توان جدائی از ایشان را نداشت از ترس آسیب و صدمات ایشان یا ضرر دیگری در آینده اگر از ایشان جدا میشد یا اینکه قصد نهی از منکر کردن بایشان روزه دار بیچاره را ملزم کرده بمصاحبت با ایشان و نرمی در اول کار و هر گاه یکی از این احتمالات داده شود حد ساقط خواهد بود زیرا که فرمودند: " ان الحدود تدرا بالشبهات " حدود به شبهه ها ساقط میشود.

و بر فرض اینکه احتمال هیچ یک از اینها هم نباشد پس بدرستی که نهایت چیزیکه اینجا باشد اینست که آنمرد را بجهت تادیب تعزیر کنند و در ص ۳۵۲ ج ۱۱ دانستی حد تعزیر را و اینکه آن از ده ضربه تجاوز نمیکند پس چگونه یکسان قرار داد میان او که شراب نخورده و روز داشته با آنهاییکه میگساری کردند در جلد و شلاق زدن.

رای خلیفه در مشک بیت المال

یکبار برای عمر مشگی آوردند پس دستور داد که میان مسلمین تقسیم کنند آنگاه دماغ خود را بست پس باو گفتند چرا بینیت را گرفتی پس گفت و آیا از آن بوییش منتفع میشود و روزی وارد بر همسرش شد پس با او بوی مشک یافت گفت این چی گفت من از مشک بیت المال مسلمین فروختم و با دست خودم و زن کردم پس چون انگشتم را در

[صفحه ۹۲]

در این اثاث‌خانه مالیدم بوی گرفت، پس گفت: بده بمن آن متاع را پس آنرا گرفت و آب بر آن ریخت پس بوییش نرفت، پس شروع کرد بمالیدن در خاک و بر آن آب ریختن تا بوییش رفت. پس باید فقیه زبردست و جامع اینطور باشد و آیا خلیفه پرده میزد در جلوی چراغهای مسلمین تا آنکه بنور آن روشن نشود یا سدی میزد بر محل وزش باد صبا و قتیکه بوئی از کشتزاری مسلمین حمل میکرد و امثال این اتنفاعات قهریه ایکه داخلی برضاء مالک در آن نیست، منکه نمیدانم، انا لا ادری.

اجتهاد خلیفه در نماز میت

از ابی وائل نقل شده گوید: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر میت هفت تکبیر و پنج تکبیر و شش تکبیر میگفتند یا گفت چهار تکبیر، پس عمر بن خطاب جمع کرد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس هر مردی آنچه دیده بود خبر داد پس عمر آنها را بر چهار الله اکبر مثل طولانی ترین نماز متحد نمود. و از سعید بن مسیب روایت شده که حدیث میکرد از عمر گوید: تکبیرات چهار و پنج بود پس عمر مردم را بر چهار تکبیر گفتن بر میت جمع نمود.

[صفحه ۹۳]

و ابن حزم در (المحلی) گوید: استدلال کرده کسیکه منع کرده از بیش از چهار الله اکبر گفتن را بخبریکه ما آنرا روایت کردیم از طریق وکیع از سفیان ثوری از عامر بن شقیق از ابی وائل گوید: عمر مردم را جمع کرد پس با ایشان مشورت کرد در تکبیر بر جنازه میت پس گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله: هفت و پنج و چهار الله اکبر گفتند، پس عمر مردم را بر چهار تکبیر جمع نمود. و طحاوی از ابراهیم نقل کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و مردم در تکبیر بر جنازه مختلف بودند نمیخواستی که بشنوی مردی میگوید شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت تکبیر میگفت و دیگری میگفت: شنیدم رسول خدا پنج کبیر میگفت، و دیگری میگفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار الله اکبر میگفت مگر آنکه میشنیدی پس در این

مردم اختلاف کردند و بهمین منوال بودند تا ابوبکر مرد، پس چون عمر. متولی امر خلافت شد و اختلاف مردم را بر این دید جدا بر او دشوار آمد پس فرستاد بسوی مردانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت: بدرستیکه شما گروه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی اختلاف میکنید بر مردم کسانیکه بعد از شما میآیند اختلاف میکنند و وقتی اجتماع بر امری کردید مردم بر آن اجتماع و اتحاد خواهند نمود پس تامل کنید کاریرا که اجتماع بر آن کنید پس مثل اینکه آنها را بیدار کرد. پس گفتند خوب چیز است آنچه دیدی و گفתי ای امیر

[صفحه ۹۴]

مومنین پس بفرما بر ما پس عمر گفت: " بلکه شما برای من اشاره کنید راهنمایی نمائید چونکه منم بشری مانند شمایم " پس امر را بین خود شور کردند پس اجماع و اتحاد نمودند نظرشانرا بر اینکه قرار دهند تکبیر بر جنازه ها و اموات را مثل الله اکبر در نماز عید قربان و عید فطر چهار تکبیر پس جمع شد نظرشان بر این. (عمده القاری ج ۴ ص ۱۲۹)

و عسکری در اولیاتش گوید: و سیوطی در تاریخ خلفاء ص ۹۳ و قرمانی در تاریخ خود، حاشیه کامل، ج ۲ ص ۲۰۳، بدرستیکه عمر اول کسی بود که مردم را جمع کرد بر چهار تکبیر گفتن بر نماز میت

امینی (رحمه الله علیه) گوید: آنچه از سنت و عمل صحابه ثابت شده در اختلاف عدد در تکبیر بر جنازه محمول بر مراتب فضل است در میت یا خود نماز و این کشف میکند از کفایت کردن هر یک از این اعداد پس اختیار یکی از اینها و جمع بر آن و منع از بقیه چنانچه منع از بدعه میشود رائی است و اجتهاد است برابر سنت و عمل صحابه

و از مطالب آشکار و روشن بعد خواندن آنچه واقع شد از رد و بدل بین خلیفه و صحابه اینکه در اینجا فسخی نبوده و جز این نیست که هر یک از ایشان یاد کرده اند آنچه را که مشاهده کرده اند بر عهد و زمان پیامبر، پس دعوی نسخ و عقب انداختن چهار تکبیر را بر این عددها سخنی باطل است و برای همین استدلال بآن هیچکس از کسانیکه با استدلال او توجه میشود ننموده، و فقط منحصر کردند دلیل را بر تعیین عمر و منع او بعد از باطل کردن آنچه گفته شد از دلیل منع چنانچه شنیدی از ابن حزم و او چنانست که میبینی رائی است که مخصوص قائل اوست که مقاومت نمیکند با سنت ثابت و

[صفحه ۹۵]

آن بگفته مردانی ترک نمیشود.

و مرهون و بی اساس میکنند این جمع و منع را اعراض صحابه از آنها احمد در مسندش ج ۴ ص ۳۷۰ نقل کرده اند عبد الاعلی گوید: پشت سر زید بن ارقم نماز خواندم بر جنازه پس پنج تکبیر گفت پس ابو عیسی عبد الرحمن بن ابی لیلی برخاست بطرف او پس دست او را گرفت و گفت: فراموش کردی، گفت: نه و لیکن من نماز خواندم پشت سر ابو القاسم حبیب خدا صلی الله علیه و آله پس پنج الله اکبر گفت پس من آنرا هرگز ترک نمیکنم.

و بغوی از طریق ایوب بن نعمان روایت کرده که او گفت: حاضر شدم جنازه سعد بن حبه را پس زید بن ارقم پنج تکبیر بر او گفت.

(اصابه ج ۲ ص ۲۲)

و طحاوی از یحیی بن عبد الله تیمی نقل کرده که گوید: نماز خواندم یا عیسی مولای حذیفه بن یمان بر جنازه ای پس پنج تکبیر بر

او گفت آنگاه توجهی بمان نمود و گفت: نه شك کردم و نه فراموش نمودم و لكن تكبير گفتم چنانچه مولای من و ولی نعمت من، یعنی حدیفه بن یمان نماز خواند بر جنازه ای پس پنج الله اکبر گفت سپس رو بما کرد و گفت نه شك کردم و نه فراموش و لكن تكبير گفتم چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج تكبير گفت.

(عمده القاری ج ۴ ص ۱۲۹)

ابن قیم جوزیه در زاد المعاد گوید: پیامبر صلی الله علیه

[صفحه ۹۶]

و آله امر میفرمود بخالص کردن دعا برای میت و چهار تكبير میگفت و صحیح است از آنحضرت که پنج تكبير هم گفتند و صحابه بعد از آنحضرت چهار و پنج و شش تكبير میگفتند و زید بن ارقم پنج تكبير گفت و گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله پنج تكبير گفتند، مسلم آن را یاد کرده و امام علی بن ابیطالب (ع) که رضوان خدا بر اوست بر جنازه سهل بن حنیف شش الله اکبر گفت و آنحضرت بر اهل بدر شش تكبير میگفتند و بر غیر ایشان از صحابه پنج تكبير و بر سایر مردم چهار تكبير دارقطنی آنرا بازگو کرده و سعید بن منصور از حکم از ابن عینی یاد کرده که او گفت، بودند که بر اهل بدر پنج و شش و هفت تكبير میگفتند و این یک آثار صحیحی است پس موجبی برای منع از آن نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله منع نکرد از زیادتز از چهار تكبير را بلکه خود آنحضرت و اصحاب او بعد از او این کار را میکردند و کسانی که منع از زیادتز از چهار تكبير کردند کسانی هستند از ایشان که استدلال بحديث ابن عباس نموده اند که آخرین جنازه ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن نماز خواند چهار تكبير گفت، گفتند:

[صفحه ۹۷]

و این آخر دو امر بود و البته عمل میشود باخری پس آخرین از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله داشته باش این را و این حدیث را که خلال در علل: گفته: خبر داد مرا حارث گوید: از امام احمد سؤال کردند از حدیث ابی الملیح از میمون از ابن عباس پس حدیث را بازگو کرد، پس احمد گفت این دروغ است اصلی و اساسی برای آن نیست، آنرا فقط محمد بن زیاد طحان روایت کرد و او مردی بود که جعل و اختراع حدیث میکرد و استدلال کردند باینکه میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده که ملائکه و فرشتگان وقتی بر آدم علیه السلام نماز خواندند چهار الله اکبر گفتند، و گفتند: این سنت و آئین شماس است ای پسران آدم، و این حدیث را اثرم درباره او گوید: یاد محمد بن معاویه نیشابوری که در مکه است در میان آمد، پس ابو عبد الله شنید گفت: دیدم که احادیث او مجعول ساختگی است و بعضی از آنها از ابی الملیح از میمون بن مهران از ابن عباس یاد کرده: که فرشتگان وقتی بر آدم نماز خواندند چهار تكبير گفتند: و ابو عبد الله آنرا بزرگ دانسته و گفت ابو الملیح صحیح ترین حدیث و پرهیزکارترین مردم برای خدا بود از اینکه مثل این روایت را بازگو کند و استدلال کردند بانچه بیهقی روایت کرد از حدیث یحیی از ابی از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرشتگان وقتی بر آدم علیه السلام نماز خواندند پس چهار تكبير گفته و گفتند این روش و سنت شماس است ای فرزندان آدم، و این صحیح نیست چونکه مرفوع و موقوف روایت شده و اصحاب معاذ بودند که پنج تكبير میگفتند: علقمه گوید: گفتم بعد الله، که قومی از اصحاب معاذ از شام آمدند و بر مرده ای از خودشان پنج تكبير گفتند، پس عبد الله گفت بر مرده وقتی در تكبير

[صفحه ۹۸]

نیست، تکبیر بگو و قتیکه امام تکبیر گفت پس وقتی امام منصرف شد منصرف شو این صریح کلام ابن قیم است و در آن فایده‌هایی است.

خلیفه و مسائل سلطان روم

احمد، امام حنبلی‌ها، در باب فضائل نقل کرده گوید: حدیث کرد ما را عبد الله قواریری حدیث کرد ما را مومل از یحیی بن سعید از ابن مسیب گفت عمر بن خطاب بود که میگفت: "اعوذ بالله من معضله لیس لها ابو حسن" پناه میبرم از مشکله ایکه ابو حسن علی علیه السلام در آن نباشد، ابن مسیب گوید: و برای این قول سبی است و آن اینستکه، پادشاه روم نامه ای بعمر نوشت و از او مسائلی پرسید پس عمر آن مسائل را برای صحابه گفت پس جوابی نزد آنها نیافت، پس آنها را بر امیر المومنین علیه السلام معروض داشت پس آنحضرت در سریع ترین اوقات به بهترین پاسخ او را داد.

مسائل ملک روم:

ابن مسیب گوید: سلطان روم بعمر نوشت: از قیصر پادشاه بنی الاصفهر بعمر خلیفه مومنین، مسلمین، اما بعد، پس من بتحقیق که میپرسم از تو مسائلی را پس مرا از آن خبر بده.

۱- آن چیست که خدا خلق نکرده آنرا؟

۲- و آن چیست که خدا نمیداند آنرا؟

۳- و آن چیست که نزد خدا نیست؟

[صفحه ۹۹]

۴- و آن چیست که تمامش دهانست؟

۵- و آن چیست که تمامش پاست؟

۶- و آن چیست که تمامش چشم است؟

۷- و آن چیست که تمامش بال است؟

۸- خبر بده از مردیکه برایش فامیل نیست؟

۹- خبر بده از چهار چیزیکه رحم و شکمی آنها را بر نداشته؟

۱۰- و از چیزیکه نفس میکشد ولی روح در آن نیست؟

۱۱- و از صوت ناقوس که چه میگوید؟

۱۲- و از حرکت کننده ایکه یکبار حرکت کرد؟

۱۳- و از درختیکه سواره صد سال در سایه اش میروود و تمام نمیشود مثلش در دنیا چیست؟

۱۴- و از مکانیکه یکبار بیشتر خورشید بر آن نتابید؟

۱۵- و از درختیکه بدون آب روئید؟

۱۶- و از اهل بهشت که میخورند و مینوشند و بر ایشان مدفوعی از بول و غایط نیست مثلشان در دنیا چیست؟

- ۱۷- و از سفره گسترده بهشتی که در آن قدحهایی است و در هر قدح انواعی رنگارنگ غذا است که مخلوط بهم نمیشوند مثلشان در دنیا چیست؟
- ۱۸- و از حوریه و کنیزیکه از سیبی در بهشت بیرون میاید و چیزی از آن کم نمیشود؟
- ۱۹- و از کنیزیکه در دنیا برای دو مرد است ولی در آخرت برای یکمرد است؟
- ۲۰- و از کلیدهای بهشتی که آن چیست؟

[صفحه ۱۰۰]

پس علی علیه السلام نامه را خواند و فوراً پشت آن نوشت:

جواب نامه قیصر روم و مسائل او:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، که من مطلع و آگاه شدم که نامه تو ای پادشاه و من پاسخ تو راه میدهم بکمک و نیرو و برکت خدا و برکت پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله:

۱- اما چیزیکه خدای تعالی آنرا نیافریده، آن قرانست چونکه آن کلام خدا و صفت اوست و همینطور کتابهای نازل شده و خدای سبحان قدیم است و هم چنین تفاوت او.

۲- و اما چیزیکه خدا نمیداند پس قول شماست که برای او فرزند و همسر و شریک است، نیست خدا که فرزندی اختیار کند و با او خدائی نیست زائده نشده و نمی زاید (لم یلد و لم یولد).

۳- و اما چیزیکه پیش خدا نیست ظلم و ستم است، نیست پروردگار تو ستم کننده بر بندگانش.

۴- و اما آنچه تمامش دهانست آن آتش است که هر چه از هر طرف در او افکنده شود میخورد.

۵- و اما آنچه تمامش پاست: آبست.

۶- و اما آنچه تمامش چشم است: خورشید است.

۷- و اما آنچه تمامش بال است: باد است.

۸- و اما آنکه فامیلی برایش نیست: حضرت آدم علیه السلام.

۹- و اما آنکه شکمی آنها را بر نداشت: چهار چیز است:

۱- عصای موسی، ۲- قوچ ابراهیم، ۳- آدم و ۴- حواء.

[صفحه ۱۰۱]

۱۰- و اما آنکه نفس میکشد بدون روح آن صبح است برای گفته خدای و الصبح اذا تنفس.

۱۱- و اما ناقوس: پس آن میگوید " طقا طقا، حقا حقا مهلا مهلا عدلا عدلا صدقا صدقا، ان الدنيا قد غرتنا و استهوتنا تمضی الدنيا قرنا قرنا ما من یوم یمضی عنا الا او هی منا رکنا ان الموت قد اخبرنا انا نرحل فاستوطننا." بدرستیکه دنیا ما را فریب داد و بازی داد دنیا قرن قرن میگذرد هیچ روزی از ما نمیگذرد جز اینکه رکنی از ما را سست و خراب میکند براستیکه مرگ ما را خبر داده که ما خواهیم رفت پس ما دل بسته و وطن نمودیم.

۱۲- و اما حرکت کننده: پس طور سینا هنگامیکه بنی اسرائیل عصیان نمودند و بین آن و زمین مقدسه چند شبانه روز فاصله بود پس خدا قطعه‌ای از آنرا کند و برای آن دو بال از نور قرار داد پس روی سر آنها نگاه داشت و این است قول خدای تعالی: "و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلّه و ظنوا انه واقع بهم" و زمانیکه ما بلند کردیم کوه را بالای سر ایشان مثل آنکه آن سایبانی بود و گمان کردند که آن بر ایشان فرود آید، و بنی اسرائیل را فرمود: اگر ایمان نیاورید آنرا بر شما فرود آورم پس چون توبه آوردند بجای خودش برگردانید.

۱۳- و اما مکانیکه نتابید بر آن آفتاب مگر یکمرتبه: پس آن زمین دریا بود وقتیکه خدا آنرا شکافت پس خدا آنرا شکافت برای موسی علیه السلام و آب بلند شد مانند کوه ها و زمین خشکید بتابش

[صفحه ۱۰۲]

آفتاب بر آن سپس آب برگشت بجای خودش.

۱۴- و اما درختیکه سواره در سایه اش صد سال می‌رود آن درخت طوبی و آن سدره المنتهی در آسمان هفت است بسوی آن منتهی میشود اعمال بنی آدم و آن از درختهای بهشتی است در بهشت قصری و خانه ای نیست مگر آنکه در آن شاخه ای از شاخه های آنست و نظیرش در دنیا خورشید است که اصلش یکیست و نورش در همه جاست.

۱۵- و اما درختیکه بدون آب روئیده شد پس آن درخت یونس بود و این معجزه ای برای او بود برای قول خدای تعالی: "و انبتنا علیه شجره من یقظین" و ما رویانیدیم بر او درختی از کدو.

۱۶- و اما غذاء اهل بهشت پس مثل آنها در دنیا جنین و طفل در رحم مادر است که او تغذیه میکند از طریق بند ناف و ابداء بول و غایط و مدفوعی ندارد.

۱۷- و اما انواع غذاهائیکه در یک ظرف است پس مانندش در دنیا تخم پرنده گان است که در آن دو رنگ سفید و زرد است و مخلوط و آمیخته بهم نمیشود.

۱۸- و اما جاریه از سیب بیرون می‌آید پس نظیرش در دنیا کرم است که از سیب بیرون می‌آید و سیب تغییر نمیکند.

۱۹- و اما جاریه و کنیزیکه بین دو نفر است پس آن درخت خرمائی است که در دنیا برای مومنی مثل من و برای کافری مانند تو

[صفحه ۱۰۳]

است، ولی در آخرت آن فقط مال منست نه تو برای آنکه آن در بهشت است و تو داخل آن نخواهی شد.

۲۰- و اما کلیدهای بهشت: پس لا اله الا الله محمد رسول الله است.

ابن مسیب گوید: پس چون قیصر روم نامه را خواند گفت: این جواب صادر نشده مگر از خانه نبوت و پیامبری، آنگاه پرسید از جواب دهنده، پس باو گفتند که این جواب پسر عم محمد صلی الله علیه و آله است، پس بانحضرت نوشت. سلام علیک، اما بعد: پس من مطلع شدم بر جواب تو و دانستم که تو از خاندان نبوت و معدن رسالت و موصوف بشجاعت و علمی و علاقه دارم که برای من روشن کنی مذهب و روش خودتان را و روحیکه در کتاب شما خدا یاد کرده در قولش: "و یسالونک عن الروح قل الروح من امر ربی" و سؤال میکنند تو را از روح بگو که روح از امر پروردگار منست، پس امیر المومنین علیه السلام باو نوشت. اما بعد: پس روح نکته لطیفه و لمعه شریفه نیست از صنعت آفریدگار و قدرت ایجاد کننده اش آنرا از خزائن

ملکش بیرون آورده و در ملکش ساکن گردانیده پس آن در نزد او برای تو وسیله است و برای او نزد تو امانت، پس هر گاه گرفتی مالت را که نزد اوست میگیرد مال خودش را که پیش تو است و السلام
 زین الفتی در شرح سوره هل اتی حافظ عاصمی، و تذکره خواص الامه سبط ابن جوزی حنفی ص ۸۷.

[صفحه ۱۰۴]

آگاهی خلیفه در احکام

از ابن اذینه عبدی گوید: آمدم پیش عمر و از او پرسیدم از کجا عمره کنم گفت: برو نزد علی علیه السلام و از او سؤال کن، پس آمدم نزد او پرسیدم پس علی علیه السلام بمن گفت از هر کجا که شروع کردی، یعنی میقات زمینت گوید: پس پیش عمر آمدم و آن مطلب را برای او بازگو کردم، پس گفت من نمیدیدم برای تو مگر آنچه که پسر ابی طالب گفت ابن حزم آنرا در (المحلی) ج ۷ ص ۷۶ با سند و عن فلان و عن نقل کرده است و ابو عمرو و ابن سمان آنرا در (الموافقه) یاد کرده چنانچه در ریاض النضره ج ۲ ص ۱۹۵ و ذخایر العقبی ص ۷۹ موجود است، محب الدین طبری در (اختصاص امیر المومنین بحواله کردن جمعی از اصحاب بانحضرت مسائلشان را.... (معاویه و عایشه و عمر را از ایشان شمرده است پس نقل کرده از طریق احمد در حدیث: اینکه عمر هر گاه چیزی بر او مشکل میشد از او فرا میگرفت، سپس یاد کرد جمله ای از مراجعات عمر را بانحضرت سلام الله علیه، پس اعلمیت عمر که موسی صاحب (الوشیعه) یا غیر او از بزرگان قوم خیال کرده اند کجاست.

[صفحه ۱۰۵]

رای خلیفه در مناسک

مالک - امام مالکی ها، نقل کرده از عبد الله بن عمر، که عمر بن خطاب در عرفه برای مردم خطبه خواند و مناسک حج را به ایشان آموخت و از جمله مطالبی که گفت این بود: هر گاه شما منی آمدید، پس کسیکه رمی جمره کرد (سنگ زد) پس بر او حلال شود آنچه بر حاجی حرام بود مگر زن و عطر (بوی خوش) هیچکس تماس با زنها نگیرد و استعمال طیب (بوی خوش) نکند مگر آنکه طواف خانه نماید.

و در حدیث دیگر: اینکه عمر بن خطاب گفت: کسیکه رمی جمره کند (سنگ بزند) سپس سر بتراشد یا تقصیر کند (کمی از موی سبیل یا ریش گیرد) و قربانی کند شتر یا اگر با او هست پس حلال است برای او آنچه حرام بوده مگر زن و بوی خوش تا آنکه طواف خانه نماید.

در لفظ ابی عمر:

از سالم بن عمر از پدرش که عمر گفت: هر گاه سنگ ریزه زدید (رمی جمره) و قربانی کردید و سر تراشیدید پس بر شما حلال شود هر چیزی مگر زن و بوی خوش سالم گفت: و عایشه گوید: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوش بوی کردم برای محل شدن او پیش از اینکه طواف خانه کند، سالم گوید: پس سنت رسول خدا

[صفحه ۱۰۶]

صلی الله علیه و آله سزاوارتر است که پیروی شود.

صاحب (ازاله الخفاء) گوید: بعد ذکر دو حدیث اول گوید: گفتم فقهاء ترک کرده‌اند قول او (و طیب بوی خوش) را چون حدیث عایشه و غیر آن نزد ایشان صحیح بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود را خوش بوی میساخت پیش از آنکه طواف افاضه نماید.

امینی (قدس الله سره) گوید: افسوس بر امتیکه بایشان مناسک حج بیاموزد کسیکه نمیداند آنچه را که بسبب آن حلال میشود بر محرم آنچه بر او حرام شده بود. و آفرین بر خلیفه ایکه فقهاء ترک کنند قول او را وقتیکه آنرا مخالف سنت نبویه ببینند و آن ثابت شده بود بحدیث عایشه و غیر او، آنرا پیشوایان صحاح و مسانید مانند بخاری در صحیحش ج ۴ ص ۵۸ و مسلم در صحیحش ج ۱ ص ۳۳۰ و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۱۷۳ و ابو داود در سننش ج ۱ ص ۲۷۵، و دارمی در سننش ج ۲ ص ۳۲، و ابن ماجه در سننش ج ۲ ص ۲۱۷ و نسائی در سننش ج ۵ ص ۱۳۷ و بیهقی در سننش ج ۵ ص ۲۰۵ نقل کرده اند و اضافه کن بر آن بیشتر جوامع حدیث و کتب فقهیه را اگر تمامش نباشد.

م- و بیهقی نقل کرده مثل حدیث عایشه را از ابن عباس و زرکشی آنرا در (الاجابه) ص ۸۹ یاد نموده.

[صفحه ۱۰۷]

اجتهاد خلیفه درباره شراب و آیات آن

۱- زمخشری در ربیع الابرار در باب لهو و لذات و قصف و لعب و شهاب الدین ابشیهی در (المستطرف ج ۲ ص ۲۹۱) گوید: خداوند تعالی درباره شراب سه آیه نازل کرد: اول قول خدای تعالی: "یسالونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس" سؤال میکنند از تو میگساری و قماربازی بگو که در آن دو گناه بزرگ و سودهایی برای مردم است، پس از مسلمین بودند کسانی که میگساری میکردند و کسانی بودند که ترک کردند تا اینکه مردی شراب خورد و بنماز ایستاد پس در نماز هذیان و یاوه گفت پس خداوند تعالی: نازل نمود: "یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوه و اتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون" ای کسانی که ایمان آورده اید نزدیک نماز نشوید در حالیکه شماس و دور از ادراک و شعور هستید تا بدانید چه میگوئید، پس برخی از مسلمین ادامه بشرابخواری دادند و بعضی آنرا ترک کردند تا آنکه عمر شراب خورد پس استخوان فک شتری را گرفت و سر عبد الرحمن ابن عوف را شکست

[صفحه ۱۰۸]

آنگاه نشست بنوحه خواندن بر کشته های بدر بشر اسود ابن که میگفت:

و کان بالقلب قلب بدر

من الفتیان و العرب الکرام

و بود در کنار چاه عمیق بدر از جوانان و بزرگان عرب.

و کان بالقلب قلب بدر
من الشیزی المکلل بالسنام

و بود در کنار چاه عمیق بدر از کاسه های چوبی که آراسته بسنام بود.

ایوعدنی ابن کبشه ان سنحی
و کیف حیاه اصداء و هام

آیا مرا وعده میدهد پسر بزرگ عرب که ما بزودی زنده میشویم و چگونه است زندگی پوسیده ها و کرم ها.

ایعجز ان یرد الموت عنی
و ینشرنی اذا بلیت عظامی

آیا عاجز است از اینکه مرگ را از من بگرداند و مرا زنده میکند وقتی که استخوان من پوسیده است.

الا من مبلغ الرحمن عنی
بانی تارک شهر الصیام

آیا کسی نیست که بخدا برساند از من که من البته تارک ماه روزه هستم.

فقل لله: یمنعنی شرابی
و قل لله: یمنعنی طعامی

[صفحه ۱۰۹]

بگو بخدا باز گیرد نوشابه مرا و بگو بخدا که باز دارد طعام و غذای مرا.

پس این جریان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید پس خشمگین بیرون آمد در حالیکه عبایش بزیمن میکشید پس بلند کرد چیز را که در دستش بود پس عمر را زد، پس عمر گفت: پناه میبرم بخدا از غضب او و غضب پیامبر او، پس خداوند تعالی نازل

فرمود: "انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوه و البغضاء فى الخمر و الميسر و يصدكم عن ذكر الله و عن الصلوه فهل انتم متهمون جز اين نيست كه شيطان ميخواهد ميان شما دشمنى و كينه توزى در ميگسارى و قماربازى بياندازد و مانع شود شما را از ياد خدا و از نماز گذاردن پس آيا دست بر ميذاريد و ميپذيريد نهى خدا را.

پس عمر گفت: انتهينا انتهينا. پذيرفتيم، پذيرفتيم دست برداشتيم دست برداشتيم و طبرى آنرا در تفسيرش ج ۲ ص ۲۰۳ بتغييرى در شعرها روايت کرده جز اينكه در آن جاى عمر در موضع اول (رجل) ياد کرده.

۲- از عمر بن خطاب .. گويد: وقتى تحريم شراب نازل شد عمر گفت: بار خدايا براى ما روشن كن درباره شراب بيانيكه كافى باشد، پس نازل شد آيه ايكه در بقره است: "يسالونك عن الخمر و الميسر" گويد پس عمر را خوانده و بر او قرائت فرمود پس گفت بار خدايا بيان كن بر ما درباره شراب بيان شفا دهنده اى، پس نازل شد آيه ايكه در سوره نساء است: "يا ايها الذين آمنوا

[صفحه ۱۱۰]

لا تقربوا الصلوه و انتم سكارى" اى كسانيكه ايمان آورده ايد و بحق گرويده ايد نزديك بنماز نشويد در حاليكه مست و از حال طبيعى بيرون رفته ايد: پس هر گاه اقامه ميشد جارچى رسول خدا صلى الله عليه و آله فرياد ميكرد: بدانيد نبايد مستى نزديك نماز شود پس عمر را خوانده و بر او خواندند، پس گفت: بار خدايا بيان كن براى ما بيان واضح و آشكارى، پس نازل شد: "انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوه و البغضاء فى الخمر و الميسر و يصدكم عن ذكر الله و عن الصلوه فهل انتم متهمون"، جز اين نيست كه شيطان ميخواهد ميان شما دشمنى و كينه توزى در ميگسارى و قماربازى ايجاد كند و مانع شما از ذكر خدا و نماز شود، پس آيا شما منتهى و متنبه نميشويد، عمر گفت: انتهينا انتهينا

[صفحه ۱۱۱]

۳- از سعد بن جبير نقل شده: كه مردم بر روش جاهليت بودند تا آنكه امر يا نهى شدند، پس بودند كه در اول اسلام ميگسارى ميكردند، تا آنكه نازل شد: "يسالونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس" سئوال ميكند از تو از شراب و قمار بگو كه در آن دو گناه كبيره و سودهائى براى مردم است، گفتند ما براى سودش ميخوريم نه براى گنااهش، پس مردى شراب خورد و جلو ايستاد كه امامت كند بر ايشان پس خواند: قل يا ايها الكافرون اعبدوا ما تعبدون" بگو اى كسانيكه كفر ورزيده ايد ميپرستم آنچه شما ميپرستيد، پس نازل شد: "يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوه و انتم سكارى" اى كسانيكه بخدا گرويده ايد نزديك بنماز نشويد در حاليكه از خود بيخود هستيد پس گفتند ما مينوشيم در غير موقع نماز، پس عمر گفت: بار خدايا نازل كن بر ما درباره شراب بيان كفايت كننده اى، پس نازل شد: "انما يريد الشيطان الايه" جز اين نيست كه شيطان ميخواهد، پس عمر گفت: "انتهينا(تفسير قرطبي ج ۵ ص ۲۰۰).

۴- از حارثه بن مضر بن نقل شده كه گويد: عمر... گفت بار خدايا بيان كن براى ما درباره شراب، پس نازل شد: يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوه و انتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون

[صفحه ۱۱۲]

الایه " ای کسانیکه ایمان آورده اید نزدیک نماز نشوید در حالیکه شما مست و بیشعور هستید تا بدانید که چه میگوئید، پس پیامبر صلی الله علیه و آله عمر را فرا خواند و آیه را بر او تلاوت نمود پس گویا اینکه موافق با خواسته عمر نبود، پس گفت بار خدایا بیان کن برای ما درباره شراب، پس نازل شد: " یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه ای کسانیکه ایمان آورده اید جز این نیست که مشروب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلید از کارهای شیطانست پس از آن دوری کنید تا آنکه منتهی شد، بقول خدا: " فهل انتم منتهون " پس آیا منتهی میشوید و نهی را میپذیرید، پس پیامبر صلی الله علیه و آله عمر را خواند و آیه را بر او تلاوت نمود، پس عمر گفت: منتهی شدیم و دست برداشتیم ای پروردگار.

حاکم در (المستدرک) ج ۴ ص ۱۴۳ نقل کرده و آنرا صحیح دانسته او و ذهبی در تلخیصش و ترمذی در صحیح ج ۲ ص ۱۷۶ از طریق عمرو بن شرجیل و یاد کرده آنرا آلوسی در روح المعانی ج ۷ ص ۱۵ طبع منیریه.

۵- و ابن منذر از سعید بن جبیر نقل کرده گوید: چون نازل شد و آیه: " یسالونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس " عده نوشیدند برای گفته او: منافع للناس و عده ای ترک کردند برای قول او (اثم کبیر) که از ایشان بود عثمان بن

[صفحه ۱۱۳]

مظعون.

تا آنکه نازل شد آیه یک در سوره نساء است: " لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری " نزدیک نماز نشوید در حالیکه مست و از خود بیخود هستید، پس قومی ترک کردند و جمعی هم سر کشیدند و نوشیدند، در روز موقع نماز نمیخوردند و در شب مینوشیدند تا نازل شد آیه یک در مائده است: " انما الخمر و المیسر ... " تا آخر آیه عمر گفت: مقرون بقمار و بتها و تیر قرعه ها شده ای مرگ بر تو باد و دور باشی، پس مردم ترک کردند.

و طبری از سعید بن جبیر نقل کرده چیزیکه نزدیک باین است و در آخرش دارد تا آنکه نازل شد: انما الخمر و المیسر... پس عمر گفت امروز نابود شدی مقرون بقمار شده ای.

و ابن منذر از محمد بن کعب قرظی نقل کرده حدیثی که در آنست: آنگاه نازل شد آیه چهارمیکه در سوره مائده است پس عمر بن خطاب گفت: منتهی شدیم ای پروردگار ما امینی (طاب الله ثراه) گوید: نخواستم به بازگو کردن این

[صفحه ۱۱۴]

احادیث اثبات شرابخواری و میگساری را بر خلیفه در ایام دوره جاهلیت زیرا که اسلام قطع میکند آنچه قبل از آن بوده " و لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طمعوا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و احسنوا و الله یحب المحسنین: " نیست بر کسانیکه ایمان آوردند و عملی صالح کردند گناهی در آنچه خوردند هر گاه پرهیزکار شدند و ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند سپس پرهیز کردند و ایمان آوردند پس پرهیز کردند و نیکی نمودند و خدا نیکوکاران را دوست دارد. بلکه نهایت برادری آگاه کردن خواننده است بر مقدار علم خلیفه به کتاب خدا و حدود معرفت اوست بمفاهیم و مقاصد آیات خدا و اینکه او نمی دانست و نمی شناخت منع را از قول خدای تعالی: " یسالونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر: " سؤال میکنند تو را از مشروب و قمار بگو در آن دو گناه کبیره است و بتحقیق که نازل کرده بیانی برای نهی از آن و

اصحاب هم آنرا شناخته اند و عایشه گوید: چون سوره بقره نازل شد، در آن نازل شد تحریم شراب پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی از آن کرد.

و بیان قطعی و جدی در مقام معرفی از خطر و منع بهتر از آن نبوده و مخصوصا بملاحظه امثال قول خدای تعالی "انما حرم ربی

[صفحه ۱۱۵]

الفواحش ما ظهور و ما بطن و الاثم و البغی " جز این نیست که پروردگار من حرام کرد زشتیها را آنچه ظاهر باشد و آنچه باطن باشد و گناه و ستم ناحق را از آیات وارده در (اثم) است که بتمام صراحت حرام شده اثمیکه فریاد زده آیه اولی بوجود آن در خمر و شراب و اثم: گناهست، و اثم و اثم گناهکار است که گاهی اطلاق بخود شراب میشود مثل قول شاعر:

نشرب الاثم بالصواع چهارا

و تری المسک بیننا مستعرا

ما مینوشیم شراب را با پیمانہ و پیاله علنا و بطور آشکارا و میسینی مشک را میان ما که عاریه و وام گرفته شده و قول دیگری:

شربت الاثم حتی ضل عقلی

کذاک الاثم تذهب بالعقول

نوشیدم شراب را تا آنکه عقلم یاوه و گم شد و هم چنین شراب عقلها را زایل میکند و از بین میبرد و منافع شراب نیست مگر قیمت و بهاء آن مانند تحریم آن و آنچه باو میرسد از آشامیدن آن از لذت و بتحقیق تصریح شده بر این چنانچه در تفسیر طبری ج ۳ ص ۲۰۲.

و جصاص در احکام القرآن ج ۱ ص ۳۸۰ گوید: این آیه اقتضاء و ایجاب میکند حرام بودن شرابرا که اگر آیه دیگری وارد نشود در حرمت آن هر آینه آن کافی و بینازکننده از دیگریست و این هر آینه قول خداست "قل فیهما اثم کبیر" بگو در آن دو گناه کبیره

[صفحه ۱۱۶]

است و گناه تمامش حرام است بقول خدای تعالی "قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم" بگو جز این نیست که پروردگارم حرام کرد بدیها را چه ظاهر باشد و چه نباشد و اثم را. و خبر داد که اثم و گناه حرام است و اکتفا نکرد بر خبر دادن باینکه در آن گناه است حتی آنرا توصیف نمود باینکه کبیر و بزرگ است برای تاکید کردن منع از آن، و قول خدا منافع للناس، دلالتی نیست در آن بر اباحه آن برای آنکه مقصود منافع و سود دنیویست و بدرستیکه در سایر محرمات هم سودهایی برای فاعل آن در دنیا هست مگر اینکه این منافع جبران ضرر آنرا از عقاب و عذایبیکه بسبب ارتکابش مستحق شده نمیکند، پس یاد کردن او منافع آنرا دلالت بر جواز و اباحه آن نمیکند مخصوصا اینکه تائید کرد منع آنرا با ذکر منافعش بقولش در سیاق آیه " و اثمها اکبر

من نفعهما " و گناه آن دو بزرگتر و بیشتر از منافع آنست، یعنی آنچه که مستحق میشود بسبب آن دواز عذاب را بزرگتر از سود دنیائی که از آن دو طلب میشود.

پس اگر گفته شود: در قول خدای تعالی " فیهما اثم کبیر " دلالتی نیست بر تحریم کمی از شراب برای آنکه مقصود آیه چیز است که ملحق و عارض میشود از آثار آن گناه بسبب مست شدن و ترک نماز کردن و تجاوز بمحارم کردن و کشتار نمودن پس هر گاه گناه و جنایت بسبب این کارها حاصل شد پس ادا کرده ما را مقتضای ظاهر آیه از حرمت ولی دلالتی نیست در آن بر تحریم کمی از آن.

گفته شود باو: معلوم است که در مضمون قول خدا " فیهما اثم کبیر " نوشیدن آن مستتر و پنهانست برای آنکه جسم شراب آن فعل خدای تعالی است و در آن گناهی نیست و البته گناه و جنایت که

[صفحه ۱۱۷]

مستحق عذابست بسبب افعال ماست در آن پس وقتی نوشیدن در آن مستقر باشد تقدیر آن اینست " فی شربها و فعل المیسر اثم کبیر " در نوشیدن شراب و فعل قمار گناه کبیره است پس شامل میشود این نوشیدن قلیل و کم و زیاد آنرا چنانچه اگر شراب حرام باشد هر آینه معقول بود که مقصود بان نوشیدن آن و انتفاع بان باشد پس این ایجاب میکند حرمت کم و زیاد آنرا. ا ه پس تمام اینها از نظر خلیفه دور مانده و بیان شافی و قطعی میخواست بعد از این آیه و آیه سوره نساء بقولش: بار خدایا بیان کن برای ما بیان قطعی را و از آن دست بر نداشت و منتهی از آن نشدن مگر بعد از مدتی از عمرش بعد از نزول قول خدای تعالی " فهل انتم منتهون " پس آیا پایان نمیدهید.

قرطبی در تفسیرش ج ۶ ص ۲۹۲ گوید: چون عمر فهمید که این تهدید سختی زیادتیر بر معنای (انتهوا) است گت: انتهینا پایان دادیم و دیگر نمیکنیم.

و ابن جزئی کلبی در تفسیرش ج ۱ ص ۱۸۷ گوید: در آن توقیف و آگهی است که متضمن زجر و وعید است و برای همین وقتی آیه نازل شد عمر گفت: انتهینا انتهینا، توبه کردیم توبه کریم.

و زمخشری در کشاف ج ۱ ص ۴۳۳ گوید: از بلیغ ترین آنچه نهی بان شده مثل اینکه گفته است: بحقیقت که تلاوت شد بر شما آنچه در آنست از انواع موانع و نواهی پس آیا شما با این موانع دست بر میدارید و منتهی میشوید یا شما بر همان روش قبلی هستید که گویا موعظه نشده و منعی از شما نگشته است.

و بیضاوی در تفسیرش ج ۱ ص ۳۵۷ گوید: در قول خدای

[صفحه ۱۱۸]

تعالی (فهل انتم منتهون) اعلان و آگهیست باینکه امر در منع و ترسانیدن بنهایت رسیده و عذررها و بهانه ها منقطع شده و دیگر پذیرفته نمیشود و نبود این تاویل از خلیفه و بیان خواستن بعد از بیان و منتهی شدن پیش از منع شدید و تهدید مگر برای عشق و علاقه بشراب و بودن او شرابخوارترین مردم در جاهلیت چنانچه افشاء میکند و فاش میسازد او را قول خود او در خبریکه ابن هشام درسیره اش ج ۱ ص ۳۶۸ نقل کرده است من دور از اسلام بودم و در جاهلیت میخانه و میکده داشتم شراب را دوست داشتم و مینوشیدم و برای ما محفلی بود که در آن بزرگان قریش در بازار (جنب مسجد الحرام) جمع میشدند در نزدیک عمر بن عبد بن

عمران مخزومی پس من شبی بیرون آمدم بسراغ دوستانم را که در مجلسشان بودند پس آمدم و هیچکس از ایشانرا ندیدم پس گفتم: من اگر بروم بفلان میفروش که در مکه شراب میفروخت شاید من پیش او شرابی بیابم و از آن بنوشم. و در آن خبریکه بیهقی در سنن کبری ج ۱۰ ص ۲۱۴ نقل کرده از عبد الله بن عمر از قول پدر بزرگوارش در دوران خلافتش: بدرستیکه من شرابخوارترین مردم بودم در جاهلیت و شراب مثل زنا نیست. و از اینجا خلیفه اختصاص بدعوت پیدا کرد که پیامبر بزرگوار

[صفحه ۱۱۹]

بر او آیات نازل شد در شراب را قرائت فرمود و او از کسانی بود که آنها تاویل میکرد و دست از آن بر نمیداشت تا آنکه آیه منع شد و تهدید بایه مائده نازل شد و آن آخرین سوره بود از قرآن که نازل گردید و برخی از آن آیاتی بود که در حجه الوداع نازل شد. و در الدر المنثور ج ۲ ص ۲۵۲، از محمد بن کعب قرظی نقل کرده او گوید: سوره مائده بر رسول خدا در حجه الوداع در میان مکه و مدینه نازل شد در حالیکه آنحضرت سوار شترش بود، و روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله سوره مائده را در حجه الوداع قرائت فرمود و گفت: آی مردم بدرستیکه سوره مائده آخرین سوره ایست که نازل شده پس حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام بدانید، (تفسیر قرظی ج ۶ ص ۳۱)

و بعد از همه این مطالب آیا خلیفه نمیدانست که شرابخواری از بزرگترین گناهان کبیره است چنانچه خبر میدهد از آن صحیححه حاکم از سالم بن عبد الله گوید: که ابوبکر و عمر و عده ای از مردم نشستند بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و باز گو کردند بزرگترین گناهان کبیره را پس نزد ایشان علمی و دانشی درباره آن نبود پس مرا فرستادند بسوی عبد الله بن عمرو سؤال کردم از او پس مرا خبر داد که بزرگترین کبائر میگساری و شرابخوریست پس آمدم و پیش

[صفحه ۱۲۰]

ایشان و آنها را خبر دادم پس منکر شدند این را پس همگی از جا پریده و آمدند در خانه او پس او بایشان خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل مردی را رفت و او را مخیر ساخت بین اینکه یا شراب بخورد یا بیگناهی را بکشد یا زنا کند یا گوشت خوک بخورد یا کشته شود پس شراب را اختیار کرد و چون شراب نوشید و مست شد هر چه از او خواستند انجام داد.

و برای اعتیاد او بمشروبات از اول مدت طولانی تا نزول آیه سوره مائده در حجه الوداع مشغول بمیگساری و شرابخواری سخت شد بعد از نزول این بیبم و تهدید و بعد از قولش: انتھینا انتھینا و او بود که میگفت بدرستیکه ما مینوشیم این شراب تند و تیز برای آنکه بسبب آن قطع کند گوشتهای شتر را در شکم و معده ما که ما را اذیت میکند پس کسیکه از مشروبش بچیزی خمار و مست و بیخود شود پس آنرا ممزوج باب کند.

و میگفت: من مردی هستم که مبتلا بتورم شکم یا آتش و حرارت معده ام و مینوشم این شراب تند را پس شکم را ملایم میکند، ابن ابی شیبہ نقل کرده آنرا چنانچه در کنز العمال ج ۳ ص ۱۰۹. و میگفت: گوشت این شترها را در شکمهای ما هضم نمیکند مگر

[صفحه ۱۲۱]

شراب تند.

م، و او بود که شراب تند را مینوشید تا آخرین نفس، عمرو بن میمون گوید: من حاضر شدم نزد عمر موقعیکه مجروح شد شراب تیزی برایش آوردند نوشید (طب ج ۶ ص ۱۵۶).

و تیزی و تندی شرابش باندازه ای بود که اگر دیگری از آن مینوشید هر آینه او مست و بیخود میشد و بر آن اقامه حد میشد مگر اینکه خلیفه از آن متاثر نمیشد برای اعتیادش یا اینکه آنرا میشکست و مینوشید، شعبی گوید: یکنفر اعرابی از پیاله و جام عمر آشامید پس بیهوش شد پس عمر او را حد زد سپس گفت: و البته او را حد زد برای مستی نه برای نوشیدن. (العقد الفرید ج ۳ ص ۴۱۶)

و در لفظ جصاص در احکام القرآن ج ۲ ص ۵۶۵ آمده که: یکنفر اعرابی از شراب عمر نوشید پس عمر او را هشتاد شلاق زد پس اعرابی گفت: جز این نیست که من از شراب تو نوشیدم، پس عمر شرابش را طلبید و آنرا بوسیله آب ملایم کرد سپس از آن آشامید و گفت: کسی را که شرابش او را خمار و گیج و مانند مستها کند پس آنرا بسبب آن بشکند و فرو نشاند سپس جصاص گوید: و آنرا ابراهیم نخعی از عمر مثل آن روایت کرده و در آن گفته: که عمر بعد از آنکه اعرابی را زد از آن شراب نوشید. و در جامع مسانیدابی حنیفه ج ۲ ص ۱۹۲ گوید: این چنین آنرا فرو نشانید و بشکنید با آب هر گاه شیطانش بر شما غلبه کرد و او دوست میداشت شراب تند و تیز را.

[صفحه ۱۲۲]

و از ابن جریر نقل شده: که مردی در راه مدینه سر کشید شرابی را که برای عمر بن خطاب آماده کرده بودند پس مست شد پس عمر او را وا گذاشت تا از مستی درآمد پس او را شلاق و حد شراب زد سپس آنرا با آب ممزوج کرد و از آن آشامید. و از ابی رافع روایت شده: که عمر بن خطاب... گفت هر گاه از تندی باده و شراب ترسیدید آنرا بسبب آب فرو نشانید و بشکنید نسائی در سنن ج ۸ ص ۳۲۶ نقل کرده و آنرا از ادله کسانی شمرده که نوشیدن مسکر را مباح میدانند.

م- وقاضی ابو یوسف در کتاب الاثار ص ۲۲۶ از طریق ابی حنیفه از ابراهیم ابی عمران کوفی تابعی نقل کرده گوید: که عمر بن خطاب. مرد مستی را گرفت پس خواست تکه برای او راه فراری قرار دهد پس ممکن نشد چونکه مستی بر او غالب شده بود، پس گفت او را حبس کنید و وقتی بهبودی یافت و مستی او بر طرف شد او را بزیند سپس بقیه مشروب او را گرفت و چشید و گفت: اوه این شراب مردها را بیخود میکند سپس آبی در آن ریخت و آنرا ملایم کرد و خود نوشید و باصحابش هم نوشانید و گفت: این چنین کنید بشرایتان هر گاه شیطانش بر شما غالب شد.

و عجیب و شگفت آمیز شلاق زدن کسیستکه از ظرف عمر آشامیده و مست شده است بجهت اینکه او اگر نمیدانست که در ظرف و کوزه مسکر است و نوشید پس بر او حدی و عقوبتی نیست چنانچه ابو

[صفحه ۱۲۳]

عمر در (العلم) ج ۲ ص ۸۶ نقل کرده و در صفحه ۳۴۸ از خود خلیفه: که حدی نیست مگر برای کسیکه آنرا دانسته، و اگر میدانسته

که در ظرف و قدح خلیفه شراست پس بدرستی که برای او در سر کشیدن و نوشیدن آن تاسی و تقلید بخلیفه است و فرق بین آن دو اینست که آنمرد را مست نمود چون معتاد نبود و خلیفه را مست نکرد برای آنکه معتاد بان بود پس مثل اینکه مدار نزد خلیفه در حلال بودن مشروبات و حد زدن بر آن بر مست شدن و نشدن بنسبت بشخص هر نوشنده است و از آن خبر میدهد گفته او: مشروب آنست که عقل را زایل کند و حد و مجازات و حرام بودن بطور مطلق برای هر مست کننده نیست و اگر چه نزدیک شود صفتی مستی بمانعی از خصوصیات مزاجها یا در کم نوشیدن پس صفت مستی مربوط بمشروب فقط است نه بشار و نوشنده و دلالت میکند بر این احادیث صحیح بسیاری بر اینکه شراب اندکی که مستی نیورد از آنچه زیادش مست کننده است حرام است مانند قول آنحضرت صلی الله علیه و آله من نهی میکنم شما را از کم آنچه که زیادش مست میکند.

و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله از طریق جابر و پسر عمر و پسر عمرو: هر چه که زیادش مستی میاورد پس قلیل و کم او حرام است.

[صفحه ۱۲۴]

"ما اسکره کثیره فقلیله حرام"

ابو داود در سنن ج ۸ ص ۱۲۹ و احمد در مسندش ج ۲ ص ۱۶۷ و ج ۳ ص ۳۴۳ و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۳۴۲ و ابن ماجه در سنن ج ۲ ص ۳۳۲ و نسائی در سنن ج ۸ ص ۳۰۰ و بیهقی در سنن ج ۸ ص ۲۹۶ و بغوی در مصابیح السنه ج ۲ ص ۶۷ و خطیب در تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۲۷ آنرا نقل نموده اند.

و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله: "کل مسکر حرام و ما اسکر منه الفرق فمل الکف منه حرام" هر مست کننده ای حرام است و هر سطلی که گنجایش ۱۶ رطل داشته باشد و تولید مستی کند پس کف دستی از آنهم حرام است.

و در لفظ دیگر: هر چه که سطل بزرگی از آن تولید مستی کند پس جرعه ای از آنهم حرام است.

ابو داود در سنن ج ۲ ص ۱۳۰ و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۳۴۲ و بیهقی در سنن ج ۸ ص ۲۹۴ و بغوی در مصابیح السنه ج ۲ ص ۶۷ و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۲۹ و ابن اثیر در جامع الاصول چنانچه در التیسیر ج ۲ ص ۱۷۳ آنرا نقل نموده اند.

و از سعد روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله نهی فرمود از قلیل هر چه زیادش مستی میاورد، آنرا نسائی در سنن ج ۸ ص ۳۰۱ نقل کرده است.

و سندی در شرح سنن نسائی گوید: هر چه که مستی حاصل میکند زیاد نوشیدن آن پس قلیل آن و کثیر کم و زیادش حرام است هر چند که قلیلش مسکر نباشد و مستی نیورد و جمهور و عموم علماء

[صفحه ۱۲۵]

این را گرفته و بر آن اعتماد است نزد علماء حنفی ما.

و اعتماد بر قول باینکه حرام شراب مست کننده است و آنچه پیش از مست شدن باشد حلال است محققین آنرا رد کرده اند چنانچه مصنف رحمه الله تعالی (یعنی نسائی) هم آنرا رد کرده است.

و در تفسیر طبری ج ۲ ص ۱۰۴ از قتاده روایت شده: که حرمت شراب در آیه سوره مائده آمده چه قلیلش و چه کثیرش آنچه مستی

آورد یا مستی نیاورد، و عبد بن حمید آنرا نقل کرده چنانچه در (الدرالمنثور) ج ۲ ص ۳۱۶ موجود است.

ابوحنیفه نقل کرده باسنادش از رسول خدا صلی الله علیه و آله قول آنحضرت را، شراب حرام شده برای خودش قلیل آن و کثیر آن اندک و زیاد آن و مست کننده از هر مشروب.

م- و خطیب آنرا در تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۹۰ روایت کرده از ابن عباس و لفظ آن اینست: "حرمت الخمر بعینها قلیلها و کثیرها و المسر من کل شراب" شراب خودش ذاتا حرام است کم آن و زیاد آن و مست کننده از هر مشروبی (حرام است).

و عمر البته حلال کرد شراب را وقتیکه پخته شود و دو سومش برود و چون وارد شام شد باو شکایت کردند بیماری و بآه زمین را تا آنکه گفتند: آیا برای تو رواست که قرار دهی برای خودت از این شراب چیزیکه مستی نیاورد، گفت: بلی، آنرا به پزید و طبخ کنی تا آنکه دو سومش برود و یک سومش بماند پس امر کرد عمر ایشانرا که از آن بنوشند و نوشت بفرماندارانش اینکه

[صفحه ۱۲۶]

بمردم بدهید شرابی را که دو سومش رفته و یک سومش باقی مانده باشد.

و محمود بن لیبید انصاری گوید: که عمر بن خطاب هنگامیکه وارد شام شد اهل شام باو شکایت کردند و با زمین و سنگینی آنراو گفتند ما را اصلاح نمیکنند مگر این شراب، پس عمر گفت بنوشید این عسل را، گفتند عسل ما را اصلاح نمیکنند، پس مردی از اهل زمین شام گفت آیا برای تو هست که قرار دهیم برای این شراب چیزیکه مستی نیاورد گفت: آری، پس آنرا پختند تا دو ثلثش رفت و یک سوم باقی ماند پس برای عمر آوردند پس انگشتش را داخل آن نمود سپس دستش را بلند کرد پس دنبال آن کش آمد، پس گفت: این شراب است این مانند شراب شتر است پس دستور داد عمر ایشانرا که آنرا بنوشند پس عباده بن صامت گفت: حلال کردی آنرا بخدا قسم، پس عمر گفت: نه بخدا قسم، بار خدایا: که من حلال نمیکنم بر ایشان چیزیرا که تو بر ایشان حرام کردی و حرام نمیکنم بر آنها چیزیرا که تو حرام کردی، امام مالکی ها آنرا در موطاء ج ۲ ص ۱۸۰ در جامع تحریم شراب نقل کرده.

پس حج نمود ابو مسلم خولانی و داخل بر عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شد و شروع کرد عایشه از او سؤال کردن از شام و از سردی زمین آن پس ابو مسلم او را پاسخ میداد، پس عایشه

[صفحه ۱۲۷]

گفت چگونه بر سرمای آنجا تحمل میکنید، پس گفت ای مادر مومنین آنها شرابی که مخصوص آنهاست مینوشند که بآن طلاء میگویند، پس عایشه گفت راست گفت خدا و حبیب من تبلیغ کرد، شنیدم حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: بدرستیکه مردمی از امت من شراب مینوشند و اسم دیگری بر آن میگذارند.

م- و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله: بزودی بعد از من امتحان و آزمایش میشوند باموالشان و منت میگذارند بدینشان بر پروردگارشان و آرزو میکنند رحمت خدا را و ایمن میشوند غضب او را و حلال میکنند حرام او را بشبهات دروغی و هواهای نفسانی و ندانستگی، پس حلال میکنند شراب را بنام نبیذ (آب انگور و کشمش) و پول حرام و نامشروع و رشوه را باسم هدیه و پیشکشی و ربا را بنام معامله (نهج البلاغه ج ۲ ص ۶۵).

و از ابن عباس از طلاء و شراب پرسیدند، پس گفت: و چیست این طلاء که شما از من میپرسید، پس برای من بیان کنید چیزیرا که

از من سؤال میکنید، گفتند: آن انگور است که میفشردند آنگاه میزدند آنگاه آنرا در دنان میریزند، گفت دنان " خمره " چی، گفتند: ظرفهایی قیر اندود است، گفت: قیر اندود است گفتند: بلی، نگفت: آیا مست میکند، گفتند: هر گاه زیاد از آن بنوشد مست میکند گفت: پس بلی مسکری حرام است.

[صفحه ۱۲۸]

و پیش از همه اینها قول و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله است: " اجتنب کل مسکریتش قلیله و کثیره " دوری کن هر مسکریرا که مستی و (ناشگی) میاورد از کم و زیاد آن، نسائی آنرا در سنن ج ۸ ص ۳۲۴ نقل کرده و ابی ربیع در تیسیر الوصول ج ۲ ص ۱۷۲ از او حکایت نموده است.

این آراء و اجتهاداتی است که از نواحی پراکنده در باب مشروبات جمع آوری شده و اختصاص بخلیفه دارد که مساعد با آن نیست دلیلهای شرعی از کتاب و سنت بلکه آن فتنه و آزمایشی است و لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

جهل خلیفه به غسل از جنابت

از رفاعه بن رافع نقل شده که گفت: در آن میان که من پیش عمر بن خطاب بودم مردی وارد بر او شد و گفت: ای امیر مومنین، این زید بن ثابت است که در مسجد نشسته و فتوا میدهد برایش در غسل جنابت کسیکه آمیزش میکند ولی انزال منی) از او نمیشود، پس عمر گفت او را بیاورید پیش من پس زید آمد و چون عمر او را دید گفت ای دشمن خودت بمن رسیده که برای خودت فتوا میدهی مردم را پس زید گفت ای امیر مومنین، بخدا قسم من این کار را نکردم لکن من شنیدم از عموهایم حدیث پس حدیث کردم آنرا از ابی ایوب و از ابی بن کعب و از رفاعه بن رافع، پس عمر رو کرد برفاعه بن رافع و گفت: و شما این کار را میکنید هر گاه یکی از

[صفحه ۱۲۹]

شما آمیزش کرد با زنش پس کسل شد و آبش نیامد غسل نکند، پس گفت: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را میکردیم و در آن برای ما حرمتی و منعی نیامد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در آن نهی نشد، گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله این را میدانست، گفت: نمیدانم، پس عمر فرمان داد بجمع شدن مهاجرین و انصار، پس همگی جمع شدند پس مشورت کرد با ایشان پس مردم گفتند که در این کار غسلی نیست مگر آنچه از معاذ و علی که رضوان خدا بر آنها بادنقل شده که آنها گفتند وقتی ختان و سر حشفه و ختنه گاه از ختنه گاه زن تجاوز کرد و داخل شد غسل واجب شود پس عمر گفت: این و شما اصحاب بدر و شما اختلاف کردید پس بعد از شما اختلاف شدیدتر خواهد بود گوید: پس علی علیه السلام فرمود: ای امیر مومنین: هیچکس داناتر باین موضوع از آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله از همسرانش پرسیده نیست، پس فرستاد نزد حفصه، پس گفت مرا علمی باین مسئله نیست پس پیش عایشه فرستاد، پس عایشه گفت: اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل " هر گاه سر ختنه گاه بگذرد از ختنه گاه غسل واجب شود، پس عمر گفت: نشنوم مردی را که این کار را بکند مگر آنکه او را با شلاق زدن بدر میاورم، و در لفظی: بمن نرسد که کسی اینکار را کرده و غسل نمیکند مگر آنکه بعنوان عقوبت شکنجه میکنم.

احمد امام حنبلی ها در مسندش ج ۵ ص ۱۵ نقل کرده آنرا و ابن ابی شیبه در تصنیفش و ابوجعفر طحاوی در معانی الآثار و

حکایت کرده آنرا از دو نفر آخری عینی در عمده القاری ج ۲ ص ۷۲ و یاد کرده آنرا قاضی ابوالمجالس در "المنتصر من المختصر من مشکل

[صفحه ۱۳۰]

الاثار ج ۱ ص ۵۱ و هیشمی نقل کرده آنرا از طریق احمد و طبرانی در الکبیر و گفته راویان احمد تمامی مورد اعتمادند، رجوع کن مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۶۶ و الاجابه زرکشی ص ۸۴. این روایت هم افشاء و اظهار میکند بی معرفتی این گروه اصحاب را که با ایشان خلیفه مشورت نموده بحکم شرعی و در مقدم ایشان شخص خلیفه است، سوای امیرالمومنین علی علیه السلام و معاذ و عایشه، و چه اندازه فرق است بین بی معرفتی خلیفه بمثل این حکمیکه لازم است مکلف آنرا بشناسد پیش از بسیاری از واجبات و بین بی معرفتی غیر او برای آنکه مردم باو اقتداء و تاسی میکنند در احکام نه بغیر او.

خلیفه و وسعت دادن به دو مسجد

عبد الرزاق از زید بن اسلم نقل کرده که گفت: برای عباس بن عبد المطلب خانه ای بود در کنار مسجد مدینه پس عمر گفت: آنرا بمن بفروش و خواست آنرا داخل مسجد کند، پس عباس قبول نکرد که آنرا باو بفروشد، پس عمر گفت: پس آنرا بمن هبه کن، این را هم نپذیرفت، پس عمر گفت: خودت آنرا داخل مسجد کن پس قبول نکرد، پس گفت برای تو چاره ای نیست مگر اینکه یکی از این سه کار را بکنی پس نپذیرفت، گفت: پس میان من و خودت مردی را حکم و داور قرار بده پس ابی بن کعب را اختیار کرد پس شکایت را نزد او بردند پس ابی بعمر گفت من نمینم که تو آنرا از خانه اش بیرون

[صفحه ۱۳۱]

کنی مگر آنکه او را راضی نمائی، پس باو گفت آیا این حکم و قضاوت در کتاب خدا و حدیث او دیده ای یا از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای.

ابی گفت: بلکه سنتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، عمر گفت: این کدامست، گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود که سلیمان بن داود وقتی بیت المقدس را بنا کرد هر دیواریرا که بنا میکرد چون صبح میشد خراب میشد پس پسرش باو سفارش کرد که بنا نکن در حق مردی مگر آنکه آنرا راضی کنی، پس عمر او را وا گذاشت و عباس بعد از این آنرا داخل مسجد کرد و توسعه بان داد.

صورت دیگر

ابن سعد از سالم ابی النصر رضی الله عنه نقل کرده که گفت: چون مسلمین زیاد شدند در عهد عمر. مسجد بر ایشان تنگ شد پس عمر آنچه اطراف مسجد بود از خانه ها خرید مگر خانه عباس بن عبد المطلب و اطاقهای مادران مومنین همسران پیامبر را پس عمر بعباس گفت: ای ابوالفضل بدرسیتکه مسجد مسلمین تنگ شده بر ایشان و من خریدم آنچه را که اطراف آن بود از منازل پس توسعه داده شد بآن بر مسلمین در مسجدشان مگر خانه تو و حجره های مادران مومنین، و اما حجره های همسران پیامبر پس راهی بان نیست و اما خانه تو پس هر چه میخواهی از بیت المال بگیر و آنرا بفروش که توسعه دهم بان در مسجدشان، عباس گفت این

کار را نمیکنم، عمر گفت: اختیار کن از من یکی از سه کار را ۱- یا اینکه

[صفحه ۱۳۲]

آنرا بفروش بهر چه میخواهی از بیت المال مسلمین، ۲- و یا اینکه یک زمینی از هر جای مدینه بخواهی در اختیار تو میگذارم و برای تو از بیت المال مسلمین میسازم، ۳- و یا اینکه تصدق کن بر مسلمین بآن پس توسعه داده شود بان در مسجدشان، پس عباس گفت: نه، و نه یکی از این سه پیشنهاد، پس عمر گفت: قرار بده میان من و خودت هر کسی را که خواستی پس گفت ابی بن کعب رضی الله عنه را قاضی قرار دادم، پس رفتند پیش ابی وقصه را برای او بازگو کردند، پس ابی گفت اگر خواستید برای شما حدیثی بگویم که آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، پس گفتند برای ما حدیث کن، پس گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: که خداوند وحی کرد بدادود: که برای من خانه ای بنا کن تا در آن یاد شوم پس برای او نقشه بیت المقدس را کشید پس برخورد کردند یکی از چهار گوشه آن به خانه مردی از بنی اسرائیل پس داود از او خواست که بفروشد آنرا باو پس قبول نکرد پس داود با خودش حدیث کرد که از او بگیرد، پس وحی شد باو: که ای داود من تو را دستور دادم که خانه‌ای بسازی که من در آن یاد شوم پس قصد کردی که داخل خانه من کنی غصب را و غصب از شان من نیست و اینکه فرزندان تو هم آنرا بنا نکنند گفت پروردگارا پس از فرزندان من گفت از فرزندان تو، گفت گوید عمر... گرفت اطراف لباس ابی بن کعب را و گفت من آمدم پیش تو برای چیزی پس تو آوردی بچیزیکه از آن سخت تر بود هر آینه باید البته بیرون آئی از عهده آنچه که گفتم پس او را کشان کشان بمسجد آورد و بر دسته و گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهداشت که در میان ایشان ابوذر

[صفحه ۱۳۳]

رضی الله عنه بود پس ابی گفت: من قسم میدهم شما را بخدا که مردیکه حدیث بیت المقدس را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده وقتیکه خدای تعالی امر کرد داود را که بنا کند آن خانه را برخیزد و بازگو کند پس ابوذر گفت: من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری گفت منم آنرا از رسول خدا شنیدم پس ابی را ول کرد، پس ابی رو کرد بعمر و گفت: ای عمر، آیا مرا متهم میسازی بر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس عمر گفت: ای ابو المنذر نه بخدا قسم من تو را بر آن متهم نساختم و لکن من ناخوش داشتم که حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر نباشد.

صورت سوم:

حاکم باسنادش از عمر بن خطاب نقل کرده که او بعباس بن عبد المطلب گفت: که من شنیدم رسول خدا میفرمود: ما زیاد میکنیم در مسجد و خانه تو در نزدیکی مسجد است پس بما بده آنرا که زیاد کنیم آنرا در مسجد و من برای تو زمینی و خانه ای وسیع تر از آن میدهم، عباس گفت: نمیکنم، گفت من بزور آنرا از تو میگیرم گفت این کار هم برای تو نخواهد بود پس قرار بده میان من و خودت کسی را که قضاوت کند بحق گفت: و آن کیست، گفت: حذیفه بن یمان گوید: پس آمدند نزد حذیفه و قصه را برای او گفتند، پس حذیفه گفت: نزد من در این باره خبریست، گفت چیست آن خبر گفت: بدرستیکه داود پیامبر صلی الله علیه و آله خواست که زیاد کند در بیت المقدس و خانه یتیمی نزدیک مسجد بود پس از او خواست پس او

[صفحه ۱۳۴]

قبول نکرد، پس تصمیم گرفت داود که آنرا بزور از او بگیرد پس خدای عز و جل باو وحی کرد که من پاک میکنم خانه ها را از ظلم و ستم برای خانه خودم گوید: پس آنرا واگذارد، پس عباس باو گفت چیزی باقی ماند، گفت نه، گفت: پس عمر داخل مسجد شد پس ناگاه دید که ناودان عباس بسمت مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله است تا آنکه آب باران از آن در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شود، پس عمر با دستش ناودان را کند و گفت این ناودان نباید جاری در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، پس عباس باو گفت: قسم بانکسیکه محمد صلی الله علیه و آله را بحق فرستاد او این ناودان را در این مکان قرار داد و تو آنرا میکنی ای عمر، پس عمر گفت: بیا پاهایت را بگذار بر گردن من و آنرا بجای خودش بگذار پس عباس پا بر گردن عمر گذارد و ناودان را بجای اولش گذاشت سپس عباس گفت: من خانه را بتو بخشیدم که آنرا زیاد کنی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عمر آنرا افزود در مسجد سپس خانه ای وسیع تر از آن در زوراء باو بخشید.

حاکم گوید: و من یافتم برای آن شاهی از حدیث اهل شام... از سعید بن مسیب که عمر بن خطاب وقتی خواست که زیاد کند در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نزاعی واقع شد بر خانه عباس بن عبدالمطلب میان و عباس، تا پایان حدیث. صورت چهارم:

از عبد الله بن ابی بکر گفت: بود برای عباس خانه ای در قبله مسجد و مردم زیاد شدند و مسجد تنگ شد پس عمر بعباس گفت: تو

[صفحه ۱۳۵]

در وسعت هستی پس این خانه ات را بده که بمسجد بیفزایم و مسجد را توسعه بدهم پس عباس قبول نکرد این را پس عمر گفت من بتو پول میدهم و تو را راضی میکنم، گفت: نمیکنم هر آینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردن من سوار شد و با دست خودش ناودانش را درست کرد من نمیکنم، عمر گفت بزور از تو خواهم گرفت، پس یکی از دو بدیگری گفت: میان من و خودت حاکمی قرار بده پس ابی بن کعب را قاضی قرار داده و نزد او آمدند و در خانه از او اجازه خواستند پس ابی ساعتی آنها را نگه داشت آنگاه بانها اجازه داد و گفت: من شما را معطل کردم برای این بود که کنیزم داشت سر مرا میشت، پس عمر قصه خود را برای او گفت آنگاه عباس حکایت خود را برای او بازگو کرد پس ابی گفت به پیش من علميست از آنچه شما در آن اختلاف دارید و من البته قضاوت میکنم میان شما بانچه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم او را که میفرمود: بدرستیکه داود چون خواست بنا کند بیت المقدس را و خانه ای برای دو یتیم بود از بنی اسرائیل در قبله مسجد پس خواست از آنها بخرد آنها حاضر نشدند پس گفت من البته آنرا از آنها میگیرم پس خداوند عز و جل وحی کرد بداود: که بینایترین خانه ها از مظلومه و ستم خانه منست و من حرام کردم بر تو ساخت بیت المقدس را گفت: پس سلیمان: پس آنرا بخشیدند بسلیمان، پس عمر گفت بابی و کیست برای من که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را فرمود: پس ابی بعمر گفت: آیا تو گمان میکنی که من دروغ بر رسول خدا بسته ام بیرون برو از خانه ام، عمر بسوی انصار رفت و گفت: هر کدام از شما شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که چنین و چنان فرمود

[صفحه ۱۳۶]

گواهی دهد پس این گفت من و آن گفت من تا آنکه جمعی از مردان و بزرگان صحابه گواهی دادند پس چون عمر این را دانست

و گفت: اما قسم بخدا اگر نبود غیر از تو هر آینه قول تو را امضاء میکردم و لیکن خواستم که تحقیق بیشتر کنم.
صورت پنجم

بیهقی باسنادش از ابی هریره نقل کرده گوید: وقتی عمر بن خطاب خواست که زیاد کند در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شد آن زیادی بر خانه عباس بن عبدالمطلب پس عمر خواست آنرا داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله کند و عوض آنرا بدهد عباس نپذیرفت و گفت: این قطیعه و بخشش رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اختلاف کردند پس ابی بن کعب را میان خود حاکم قراردادند و آمدند بمنزل او و باو سید المسلمین میگفتند پس دستور داد برای آنها فرش و بالشتی قرار داده و بر آن نشستند در برابر او پس عمر هر چه میخواست باز گو کرد و عباس هم یاد نمود قطیعه و بخشش رسول خدا صلی الله علیه و آله، را پس ابی گفت بدرستی که خداوند عز و جل امر نمود بنده و پیامبرش داود علیه السلام را که خانه‌ای برای او بنا کند گفت: ای پروردگارم و این خانه کجاست فرمود: جائیکه مبینی که فرشته‌ای شمشیرش را کشید پس آنرا دید بر صخره و قله بیت المقدس و نبود در آنجا در آنروز مگر خانه جوانی از بنی اسرائیل پس داود علیه السلام آمد نزد او پس گفت: من مامور شدم که در این مکان خانه‌ای بنا کنم برای خدای عز و جل پس جوان گفت باو: خدای تو فرمان داده آنرا بدون رضای من از من

[صفحه ۱۳۷]

بگیری، گفت: نه، پس خدا وحی کرد بدوود علیه السلام بدرستی که من قرار دادم گنج‌های زمین را بدست تو پس او را راضی کن پس داود آمد پیش آن جوان و گفت من مامورم که تو را راضی کنم پس برای تو بان خانه ات یک قطار یک پوست گاو میش پر از طلاست گفت قبول کردم ای داود و آن بهتر است یا قطار گفت بلکه آن بهتر است گفت پس مرا راضی کن، گفت: پس برای تو سه قطار سه پوست گاو میش پر از طلاست، گفت: پس همواره بر داود سخت میگرفت تا آنکه راضی شد از او به نه (۹) قطار، عباس گفت: بار خدایا من نمیگیرم برای آن ثوابی را و من آنرا تصدق کردم بر گروه مسلمانها پس قبول کرد عمر... و آنرا داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد.

صورت ششم:

از ابن عباس گوید: برای عباس خانه‌ای در کنار مسجد مدینه بود پس عمر بن خطاب گفت: بفروش آنرا یا ببخش بمن آنرا تا اینکه آنرا جزو مسجد نمایم پس او نپذیرفت، پس گفت میان من و خودت مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را حاکم قرار بده پس ابی بن کعب را قرار دادند پس او بفتح عباس قضاوت کرد، پس عمر گفت هیچکس از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله جری تر از تو بر من نیست، پس ابی بن کعب گفت یا ناصح تر و خیرخواه تر از من بر تو نیست آنگاه گفت: ای امیرمومنین آیا نرسیده بتو حدیث داود بدرستی که خداوند عز و جل امر کرد او را بساختن بیت المقدس پس داخل کرد در آن خانه زنی را بدون اذن او پس چون بجلو

[صفحه ۱۳۸]

گیری مردان از آنزن رسید خدا منع کرد داود را از بناء و ساختن آن، داود گفت: ای پروردگار من اگر منع کردی مرا از ساختن آن پس آنرا در فرزندان من قرار بده، پس عباس گفت: آیا اینطور نیست که برای خود قضاوت کردی بان و مال من گردید، گفت: آری گفت: پس من تو را گواه میگیرم که من آنرا برای خدا قرار دادم.

بلاذری گوید: چون عثمان بن عفان خلیفه شد منازلی خرید و بمسجد توسعه داد و منازل اقوامی را گرفت و برای آنها بهاء و قیمت آنها گذارد، پس آنها نزد خانه ضجه و ناله کردند، پس گفت: جز این نیست که حکم و ملایمت من بر شما را جری کرد بر من، مثل این کار را عمر کرد قبلا پس شما اقرار کردید و راضی شدید، سپس دستور داد همه آنها را زندانی کردند تا آنکه عبد الله بن خالد بن اسید شفاعت کرد درباره ایشان پس آنها را آزاد ساخت.

و طبری و غیر آن گویند: در سنه ۱۷ هجری عمر بن خطاب عمره کرد و مسجد الحرام را ساخت و در آن توسعه داد و بیست شب در مکه اقامت کرد و خراب کرد خانه های مردمی را از همسایگان مسجد که حاضر بفروش منازلشان نشدند و بهاء منازلشان را در صندوق بیت المال گذارد تا بعدها گرفتند.

[صفحه ۱۳۹]

امینی (رحمه الله) گوید: گرفتن مجموع این روایات بمادرسی میدهد که خلیفه عالم بحکم موقع توسعه دادن مسجد الحرام و مسجد النبی نبوده تا آنکه ابی بن کعب باو خیر داده و موافقت با ابی نمود در روایتش ابوذر و مردی دیگر لکن او در موقع وسعت دادن بمسجد الحرام بخلافت روایت رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نمود از جائیکه نمیدانست و عجیب تر از این عمل عثمان است و آن بعد از ظهور این سنت نبویه و علم بان خانه های مردم را بزور گرفت و بمسجد افزود.

سکوت خلیفه از حکم طلاق

از قتاده روایت شده که گفت عمر بن خطاب را از مردی پرسیدند که زنش را طلاق داده بود در جاهلیت دو طلاق و در اسلام یک طلاق، پس گفت: من تو را نه امر میکنم و نه نهی، پس عبد الرحمن گفت: لکن من تو را امر میکنم که طلاق تو در حال شرک ارزشی ندارد و چیزی نیست.

عمر (خلیفه) نبود که دوری از امر و نهی کند در موقع حاجت و نیاز مسائل بشناخت حکم مسئله مگر برای عدم شناخت و ندانستگی و جهل و نادانی او کمتر از جهل و نادانی پسرش عبد الله بحکم طلاق در

[صفحه ۱۴۰]

حال حیض نیست و انتقام این را از او پدرش گرفت و از وی نفی صلاحیت برای خلافت را نمود در گفتگویی که میان او و ابن عباس جریان یافت و ما در جزو پنجم ص ۳۶۰ آنها بازگو کردیم.

رای خلیفه در خوردن گوشت

از عبد الله بن عمر نقل شده که گوید: عمر میآید کشتارگاه زبیر بن عوام... در بقیع و در مدینه غیر از آن کشتارگاهی نبود پس میآمد و با او (دره) شلاق مخصوص او بود پس وقتی میدید مردی گوشتی خرید دو روز پی در پی او را با شلاقش میزد و میگفت: آیا شکمت دو روز گرسنه مانده.

۲- از میمون بن مهران حکایت شده که مردی از انصار بعمر بن خطاب گذشت که گوشتی بدست گرفته بود پس عمر گفت باو:

این چي، گفت: گوشت برای خانواده ام میبرم ای امیرمومنان گفت خوبست پس فردا باو گذشت و با او گوشت بود، پس باو گفت: این چي گفت گوشت اهل منست، گفت: خوبست، سپس روز سوم باو گذشت و با او گوشت بود پس گفت: این دیگه چي گفت ای امیرمومنان گوشت خانواده منست پس با شلاقش بر سراو زد آنگاه بالای منبر رفت و گفت: "ایاکم و الاحمرین اللحم و النبیذ" بر شما باد که از دو سرخی دوری کنید، گوشت و مشروب چونکه این دو تا فاسدکننده دین و

[صفحه ۱۴۱]

تلف کننده مال است.

امینی (رضوان الله علیه) گوید: این فقه عجیبی است نمیشناسیم مفاد و معنای آنرا "قل من حرم زینه التي اخرج لعباده و الطیبات من الرزق" بگو چه کسی حرام کرده زینتی را که خدا برای بنده گانش بیرون آورده و روزی های پاک و پاکیزه را و این جمع نمیشود با حدیثیکه از پیامبر بزرگ آمده از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله آقای خورشدها در دنیا و آخرت گوشت و آقای مشروبات در دنیا و آخرت آبت.

و آنچه که در روایت صحیحی از ابن عباس آمده از اینکه مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا من وقتی که گوشتی گیرم آمد آنرا توزیع و تقسیم بزنها میکنم و شهوت من تحریک میشود، پس گوشت را بر خودم حرام کردم، پس خداوند نازل فرمود ای کسانیکه ایمان آوردید حرام نکنید پاکهای آنچه که خدا بر شما حلال کرده بر شما و تجاوز از حد نکنید که خدا متجاوزین را دوست ندارد بخورید از آنچه که روزی شما نموده خدا که حلال و پاکیزه است و بنا بر فرض کراهت در ادامه خوردن گوشت پس آیا دو روز یا سه روز پی در پی خوردن و ادامه دادن جرم و موجب تعزیر و

[صفحه ۱۴۲]

شکنجه بشلاق عمریست و ایا مفسده و زیان گوشت بمفسده و زیان شراب حرام میرسد پس بوده باشد در آنوقت فاسدکننده دین و تلف کننده مال و اگر باین رای عمل شود در اصناف و اقشار مسلمین هر آینه واجبست که شلاق در حالی از احوال بیکار نباشد و مرتبا بر سر مسلمین آشنا شود.

خلیفه و یهودی مدنی

از ابی الطفیل روایت شده که گوید: من حاضر شدم بر نماز بر ابی بکر صدیق سپس جمع شدیم بر عمر بن خطاب و با او بیعت کردم و چند روزی ماندیم و بمسجد رفت و آمد میکردیم و پیش عمر میرفتیم تا آنکه او را امیر المومنین نامیدیم پس در بینیکه ما پیش او نشسته بودیم ناگاه یک یهودی از یهودیان مدینه پیش عمر آمد که یهودیها خیال میکردند او از فرزندان هارون برادر موسی بن عمران علیهما السلام است تا آنکه ایستاد در برابر عمر و گفت باو: ای امیر مومنان کدام یک شما داناتر به پیامبر شما و کتاب پیامبر شماست تا از او سؤال کنم از آنچه میخواهم پس عمر اشاره بعلی علیه السلام کرد و گفت: این اعلم و داناتر به پیامبر ما و قرآن پیامبر ماست.

یهودی گفت: آیا تو چنین هستی ای علی (ع): فرمود: به پرس از هر چه که میخواهی گفت من سؤال میکنم تو را از سه تا و سه تا و یکی علی علیه السلام فرمود و چرا نمیگوئی من میپرسم از تو از هفت چیز، یهودی گفت: از سه تای اول میپرسم اگر جواب درست

[صفحه ۱۴۳]

دادی از سه تایی دیگر و یکی می‌پرسم و اگر جواب ندادی یا غلط جواب دادی دیگر سئوالی نمی‌کنم. علی علیه السلام باو فرمود: از کجا میدانی اگر پرسیدی و من تو را جواب دادم که خطا رفتی یا درست گفتم، گوید: پس یهودی دستی در آستین خود برد و کتاب کهنه‌ای بیرون آورد و گفت این کتاب میراث من از پدران و نیاکان منست با ملاء و دیکته موسی و خط هارون و در آن این خصالست که میخواهم از تو سئوال کنم، پس علی علیه السلام فرمود: قسم بخدا اگر جواب درست بتو دادم مسلمان میشوی یهودی بآنحضرت گفت: قسم بخدا اگر جواب درست دادی همین ساعت بدست تو مسلمان میشوم: علی علیه السلام فرمود: سئوال کن یهودی گفت: خبر بده بمن از اول سنگی که بر روی زمین گذارده شد و از اول درختیکه روی زمین روئیده شد و اول چشمه‌ایکه روی زمین جاری گردید چه بود؟

علی علیه السلام فرمود: ای یهودی بدرسیتیکه اول سنگی که بر روی زمین نهاده شد یهود خیال میکند که صخره و قله بیت المقدس بود و دروغ گفتند آن حجر الاسود بود که آدم آنرا با خودش از بهشت بزمین آورد پس آنرا در رکن بیت الله الحرام قرارداد و مردم آنرا لمس میکنند و او را میبوسند و با آن تجدید عهد و پیمان میکنند در میان خودشان و خدا، یهودی گفت: گواهی میدهم بخدا قسم که تو راست گفتی.

علی علیه السلام باو فرمود: و اما اول درختیکه بر روی زمین روئیده شد یهود پنداشته که آن درخت زیتون بود و دروغ گفته و لیکن آن درخت خرما می‌نوعی است (خرمای عجوه) که آدم آنرا از بهشت

[صفحه ۱۴۴]

با خود بزمین آورد و کاشت پس اصل همه خرماها از عجوه است، یهودی گفت شهادت میدهم بخدا که راست گفتی. فرمود: و اما اول چشمه‌ایکه بر روی زمین جاری شد یهود گمان کرده که آن چشمه نئی است که زیر صخره بیت المقدس است و دروغ پنداشته و لیکن آن چشمه حیات و آب زنده گیسست که رفیق موسی (یوشع) ماهی نمک سود شور را فراموش کرد پیش آن و چون آب ب ماهی رسید زنده شد و در آب پرید و موسی و رفیقش عقب او را گرفتند تا بخضر رسیدند، پس یهودی گفت بخدا قسم که راست گفتی.

علی علیه السلام فرمود: سئوال کن گفت: مرا خبر بده از منزل محمد که در کجای بهشت است علی علیه السلام فرمود: منزل محمد از بهشت، بهشت عدن در میان بهشتها است نزدیکترین بهشتها بعرش خدای رحمن عز و جل است، یهودی گفت شهادت میدهم بخدا قسم که راست گفتی.

علی علیه السلام فرمود: به پرس، گفت: خبر بده مرا از وصی محمد در اهلبش چه اندازه میماند بعد از آنحضرت و آیا میمیرد یا کشته میشود، علی علیه السلام فرمود: ای یهودی سی سال بعد از او میماند و رنگین میشود این از این و اشاره کرد بسر و محاسن مبارکش گوید: پس یهودی از جا پرید و گفت: شهادت میدهم ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله.

حافظ عاصمی در زین الفتی در شرح سوره هل اتی نقل کرده و در حدیث افتاده است چنانچه میبینی و در آن تصریح عمر است بر اینکه علی علیه السلام اعلم امت است به پیامبر آن و کتاب او، و موسی صاحب الوشیعه میگوید: عمر اعلم امت است علی الاطلاق بعد از

[صفحه ۱۴۵]

ابی بکر، و الانسان علی نفسه بصیره، و آدمی بر خودش بینا تر است.

خلیفه اول کسی است که در فرائض میراث قائل بعول شد

از ابی عباس روایت شده گوید: اول کسیکه زیاد کرد فرائض ارث را عمر بن خطاب بود وقتیکه برای او فرائض پیچیده شد و دفع کرد بعضی را بر بعضی گفت: بخدا قسم نمیدانم کدامیک شما را خدا جلو انداخت و کدام را عقب و مرد پرهیزکاری بود، پس گفت نمیبینم چیز را که وسیع تر باشد برای من از اینکه مال را بر شما تقسیم کنم بحصه ها و داخل کنم بر هر صاحب حقی آنچه داخل میشود بر آن از برگشت فریضه و زیاد شدن سهام.

و از عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود نقل شده که گوید: من و زفر بن اوس بن حدثان وارد شدیم بر ابن عباس بعد از آنیکه نابینا شده بود و باز گو کردیم فرائض میراث را پس گفت شما خیال میکنید آنکه حساب ریگ روان را از جهت عدد دارد احصا نکند در مال نصف و نصف و ثلث را هر گاه نصف و نصف برود پس جای ثلث کجاست.

پس زفر باو گفت: ای پسر عباس اول کسیکه زیاد کرد فرائض را کی بود گفت: عمر بن خطاب بود گفت: و چرا، گفت: وقتیکه پیچیده میشد بر او و بعضی بر بعضی بار میشدند گفت: قسم بخدا نمیدانم چه کار کنم با شما، بخدا قسم نمیدانم کدامیک را خدا مقدم داشت و کدام را موخر، گفت: و من نمیبینم در این مال چیز را بهتر از این

[صفحه ۱۴۶]

باشد که تقسیم کنم بر شما بحصه ها و سهم های شما، سپس ابن عباس گفت: و قسم بخدا اگر مقدم میداشت کسی را که خدا مقدم داشته و موخر میگذاشت کسی را که خدا عقبش انداخته فریضه زیاد نمیشد پس زفر باو گفت: و کدام مقدم و کدام موخر است پس گفت هر فریضه ای که زایل نشود مگر بفریضه ای پس این آنستکه خدا مقدم داشته و این فریضه شوهر است که برای او نصف است پس اگر زایل برع و شد چیزی از او کم نشود و زن برایش ربع است پس اگر از او زایل شود بر میگردد به هشت یک از او کم نمیشود و خواهران بر ایشان دو ثلث است و یک خواهر برایش نصف است پس اگر دخترها بر آنها داخل شد برای آنها ما بقی خواهد بود پس این گروه آنهایی هستند خدا تاخیرشان انداخته پس اگر بدهد کسی را که خدا فریضه او را مقدم داشته کدام پس از آن تقسیم کند آنچه مانده میان کسانی که خدا عقبشان انداخته بسهم فریضه زیاد نشود پس زفر گفت باو: پس چه چیز تو را بازداشت که اشاره کنی باین رای بر عمر گفت هیبت و رعب و خشونت او بخدا قسم.

و در اوائل سیوطی و تاریخ او ص ۹۳، و محاضره سکتواری ص ۱۵۲: نقل شده که عمر اول کسی بود که در فرائض قائل بعول شد. امینی (قدس الله روحه) گوید: چی ممکنست که من بگویم

[صفحه ۱۴۷]

بعد از قول خلیفه: قسم بخدا نمیدانم چه کار کنم بشما و قسم بخدا نمیدانم کدام را خدا جلو انداخته و کدام را عقب یا بعد از قول

ابن عباس، و قسم بخدا اگر مقدم داشته بود آنرا که خدا مقدم داشته و موخر داشته بود آنرا که خدا موخر داشته بود فریضه سهامش زیاد نمیشد.

چگونه مردی دوری نمیکرد از قضاوت کردن در فرائض و حال آنکه اینست قول او: "وای بر شما در رای دادن" و او کسیست که در خطبه اش میگفت بدانید که اصحاب رای دشمنان سنن هستند احادیث آنها را خسته کرده که آنرا حفظ کنند پس فتوا بر ایشان دادند پس گم راه شدند و مردم را هم گمراه کردند بدانید که ما اقتدا کننده ایم نه مشروع کننده و ما پیروی میکنیم و بدعت نمیگذاریم گمراه نشویم مادامیکه متمسک باثر باشیم آیا چنین است اقتداء و پیروی کردن یا اینست آغاز و اول کار و بدعت گذاری در دین.

و چگونه جایز است برای مثل خلیفه که نداند فرائض را و حال آنکه اوست گوینده این جمله نیست جهلی مبعوض تر بسوی خدا و نه مضرتر برای جامعه مسلمین از جهل امام و کودانی او.

و چطور اشغال میکرد میدان و مجلس قضاوت را پیش از آنکه تفقه در دین خدا کند و حال آنکه اوست گوینده تفقهوا قبل ان تسودوا، تفقه کنید و فقه و احکام دین بیاموزید پیش از آنکه رئیس

[صفحه ۱۴۸]

شوید و بزرگی کنید.

اجتهاد عمر در تقسیم کردن و مصادره کردن اموال عمالش

او اول کسی بود که شرکت کرد با عمال و نصف کرد اموال ایشانرا.

۱- از ابی هریره گفت: عمر بن خطاب مرا عامل و فرماندار بحرین کرد پس برای من دوازده هزار جمع شد پس چون مرا عزل کرد و من وارد بر عمر شدم بمن گفت: ای دشمن خدا و دشمن مسلمین یا گفت و دشمن کتاب خدا، دزدی کردی مال الله را گفت: گفتم: من دشمن خدا و مسلمین، یا گفت دشمن کتاب او نیستم، و لیکن من دشمن کسی هستم که دشمن خدا و مسلمین باشد و لکن اسبهایی بچه آوردند و سهامی جمع شد، گفت: پس از من دوازده هزار گرفت و چون نماز صبح را خواندم گفتم: اللهم اغفر لعمر خدایا عمر را ببخش تا آنکه بعد از آن گفت: ای ابو هریره آیا عامل نمیشوی گفتم: نه، گفت: برای چه، بتحقیق که عامل شد کسیکه بهتر از تو بود یوسف گفت مرا قرار داده بر گنجینه های زمین، پس گفتم: یوسف پیامبر فرزند پیامبر بود و من ابو هریره پسر امیه هستم و از شما میترسم از سه چیز و دو چیز گفت: پس چرا نگفتی: پنج

[صفحه ۱۴۹]

چیز، گفتم: میترسم که بر پشتم بزنی و آبرویم را به بری و مالم را بگیری و کراهت دارم که بگویم بدون حکم و حکم کنم بدون علم.

عمر طلبد ابو هریره را و باو گفت: دانستی که تو را من عامل بر بحرین گردانیدم و حال آنکه تو نعلین و کفش نداشتی پس از آن بمن رسید که تو اسبهایی خریده ای بهزار و ششصد دینار گفت: برای ما اسبهایی بود که کره زائیده و هدایائی بود که مردم میدادند که ملحق بان شد، گفت: من برای تو حساب کردم روزی و مخارجت را و این زیاد است آنرا بده گفت: برای تو نیست، گفت: آری

بخدا قسم که پشت را بدرد میاورم سپس برخاست بسوی او با شلاقش و او را چنان محکم زد تا آنکه خون جاری شد آنگاه گفت: بیار آنها را گفت: من آنها نزد خدا حساب کردم (یعنی در راه خدا دادم) گفت: این است اگر از حلال گرفتی آنها بمیل و رغبت پرداختی، یا از دورترین نقاط بحرین مردم برای تو آوردند نه برای خدا است و نه برای مسلمانها امیمه تورا نزائیده مگر برای خرچرانی و امیمه ما در ابوهیره بود.

۲- سعد بن ابی وقاص که باو میگفتند: مستجاب، برای قول پیامبر صلی الله علیه و آله: به پرهیزید دعاء سعد را، پس چون عمر مال او را نصف کرد سعد باو گفت: هر آینه من تصمیم گرفتم، عمر باو گفت باینکه نفرین کنی مرا، گفت: بلی، گفت: در این موقع نیابی مرا بدعا کردن پروردگارم بدبخت.

و بلاذری در فتوح البلدان ص ۲۸۶ نقل کرده از ابن اسحاق گوید: بنا کرد سعد بن ابی وقاص عمارتی چند طبقه و برای آن دری از چوب قرار داد و اختصاص داد بر قصرش درب مخصوص منبت کاری شده

[صفحه ۱۵۰]

بطلا- و نقره، پس عمر بن خطاب برانگیخت محمد بن مسلمه انصاری را تا آنکه درب عمومی و خصوصی را سوزانید و سعد را واداشت در مساجد کوفه پس سعد نگفت درباره عمر مگر خیر.

وسیوطی گوید: فرمانداد عمر عمالش را پس نوشتند اموالشانرا از جمله سعد بن ابی وقاص پس نصف مالشان را گرفت.

۳- وقتیکه عزل کرد عمر ابو موسی اشعری را از بصره نصف کرد اموال او را.

۴- نوشت عمر بن خطاب بعمر و بن عاص و او فرماندار عمر بر مصر بود، از عبد الله عمر بن خطاب بعمر و بن عاص: سلام علیک: بتحقیق بمن رسیده که شایعه ای برای تو منتشر شده که دارای اسب و شتر و گاو و گوسفند و برده گانی شده ای و خاطر من هست پیش از این تو مالی نداشتی پس بنویس برای من از کجا این اموال را آوردی و آنها را کتمان نکن.

پس عمر و بن عاص باو نوشت: بسوی عبد الله امیر مومنین سلام علیک، پس من شکر و سپاس میگذارم بتو خدائی را که جز او خدائی نیست، اما بعد: پس نامه امیر مومنین رسید بمن که در آن یاد شده آنچه برای من شایع شده و اینکه او مرا میشناخت که پیش از این من مالی نداشتم و من اعلام میکنم امیر مومنان را که من در زمینی هستم که نرخ در آن ارزان و من علاج میکنم از حرفه دارم داری و زراعت آنچه که اهل آن علاج میکنند و در روزی امیر مومنین توسعه است، بخدا قسم اگر خیانت با تو حلال بود من بتو خیانت نمیکردم، پس ای مرد کوتاه کن که برای حسبتهائی هست که آن بهتر از عمل کردن برای توست اگر برگردیم بان زنده گی خواهیم کرد بان، و قسم بجان خودم که در

[صفحه ۱۵۱]

پیش تو کسیستکه زنده گی او مذموم است و حال آنکه مذمتی برای او نیست پس بدرستیکه مرا اینطور بود و من قفلی تو را نگشودم و در عمل تو شرکت نکردم.

پس عمر به او نوشت

اما بعد: پس بدرستیکه من بخدا قسم نیستم از آن افسانه هائیکه نوشتی و ترتیب کلام دادن در غیر مورد تو را بیناز نکند که خود را تزکیه و تبرئه کنی و من برانگیختم بسوی تو محمد بن سلمه را پس نصف کند مال تو را بدرستیکه شما فرمانداران نشسته اید بر

چشمه های مال عذر و بهانه ای شما را مستثنی نمیکند جمع میکنید برای فرزندان و مهیا میکنید برای خودتان اما قطعاً شما برای خودتان بد نامی جمع میکنید و آتش را بارث میرید و السلام.

پس چون محمد بن سلمه بر او وارد شد عمرو برای او غذای فراوانی ترتیب داد پس محمد بن سلمه امتناع کرد از خوردن چیزی از آن، پس عمرو باو گفت: آیا حرام میدانی غذای ما را پس گفت اگر غذای میهمانی را پیش من گذارند میخورم آنرا و لیکن غذائی پیش من گذاردی که آن مقدمه شر است بخدا قسم آبهم پیش تو نمیشامم، پس بنویس برای من هر چیزی را که برای تو است و آنرا پنهان نکن، پس تقسیم کرد تمام اموالش را تا آنکه یکجفت کفش باقی ماند پس یکی از آن دو را گرفت و دیگری را گذارد پس خشمناک شد عمرو بن عاص و گفت: ای محمد بن سلمه خدا زشت و بدنام کند زمانی را که عمرو بن عاص برای عمر بن خطاب در آن فرمانداری کرد بخدا قسم من میدیدم خطاب را که پشته ای از هیزم روی سرش حمل میکند بر سر پسرش هم مثل آنست از آن پدر و پسر نبود مگر در بردیکه

[صفحه ۱۵۲]

بمچ دست نمیرسید، و بخدا قسم عاص بن وائل نبود که راضی شود پوشیدن لباس دیباچیکه بطلا مزین شده باشد. محمد باو گفت: ساکت شو بخدا قسم عمر از تو بهتر است و اما پدر تو و پدر او هر دو در آتش هستند و قسم بخدا اگر نبود زمانیکه تو در آن پیشی گرفتی هر آینه نمیگذاردم عاقول گوسفندیکه فراوانی آن تو را مسرور کند و نوزادان آن تو را خوشحال نماید، پس عمرو گفت: این سخنان من نزد تو امانت خداست و بعمر بازگو نکن

۵- ابوسفیان معاویه را دیدن کرد پس چون برگشت از پیش او وارد بر عمر شد پس عمر گفت: اجازه بده بما ابوسفیان، گفت: چیزی بما نرسیده که تو را بآن اجازه بدهیم پس عمر انگشتی او را گرفت و آنرا برای هند (زن ابوسفیان) فرستاد و بفرستاده گفت: بهند بگو ابوسفیان میگوید بنشانی انگشتی نگاه کن آن دو خرجین را که آوردم و بتو سپردم آنها را حاضر کن پس انقدر توقف نکرد عمر که دو خرجینکه در آن ده هزار درهم بود آوردند پس عمر آنها را انداخت در بیت المال، و چون عثمان خلیفه شد آنها را برگردانید بابی سفیان پس ابوسفیان گفت من نمیگیرم مالی را که عمر آنرا بر من عیب گرفت و مرا بان سرزنش کرد.

۶- چون عمر بن خطاب عتبه بن ابی سفیان را والی طائف و صدقات آن نمود سپس او را معزول کرد باو در بعضی از راه ها برخورد کرد و با او سی هزار درهم پول دید پس باو گفت: این پول ها را از کجا آوردی گفت: بخدا قسم این نه برای تو است و نه برای مسلمانها و لیکن این مالیست بیرون میروم با آن برای خریدن مزرعه ای، پس عمر گفت: عامل و فرماندار خود را با او مالی یافتیم

[صفحه ۱۵۳]

نیست راهی برای آن مگر بیت المال و آنرا از او گرفت پس چون عثمان خلیفه شد بابی سفیان گفت: آیا تو در این مال نیازی هست پس بدرستیکه من نیستم برای گرفتن پسر خطاب در آن راهی و جهتی را، گفت بخدا قسم که برای ما بآن نیاز است و لیکن رد نکن تو فعل کسیکه پیش از تو بوده پس برگرداند بر تو کسانیکه بعد از تو خواهند آمد.

۷- روزی عمر گذشت بساختمانیکه با سنگ و کچ میساختند پس گفت: این بنا مال کیست گفتند: مال حاکمی از حکام تو در بحرین است، پس مصادره کرد مال او را و میگفت برای من بر هر خیانتکاری دو امین است آب و گل.

۸- عمر فرستاد بسوی ابی عبیده: که اگر خالدخودش را تکذیب کرد پس او فرماندار است بر آنچه که بر او بوده و اگر تکذیب نکرد خودش را پس او معزول است پس عمامه اش را بردارد و آنرا دو بخش و قسمت کند، پس تکذیب نکرد خودش را پس ابو عبیده مالش را تقسیم کرد تا آنجا که یکتای نعلینش را هم گرفت و یکتای دیگر را برای او گذارد و خالد میگفت سمعا و طاعه لامیر المومنین شنیدم و مطیعم امیر مومنان را.

و بگوش عمر رسید که خالد ده هزار دیناریا درهم باشعث بن قیس داده که قصد کرده بود احسان کردن باو را پس فرستاد بسوی ابو عبیده که بالای ملبأر رود و خالد را جلوی خود نگاهدارد و کلاه و عمامه او را از سرش بردارد و او را بعمامه اش ببندد که اگر ده هزاریکه باو داده از مالش بوده پس اسراف کرده و اگر از مال مسلمین بوده پس آن خیانت بوده.

[صفحه ۱۵۴]

پس چون خالد وارد بر عمر شد باو گفت: از کجا این توانگری را پیدا کردی که ده هزار دینار از آنرا بعنوان جایزه میدهی، گفت از انفال و دو سهم، عمر گفت آنچه بر نود هزار زیاد باشد آن برای توست پس ارزیابی کرد اموال و عروض آنرا و از آن بیست هزار گرفت سپس باو گفت: قسم بخدا که تو برای من بزرگواری و براستیکه تو حبیب منی و بعد از امروز برای من بر چیزی عمل نخواهی کرد و بشهرها نووشت، که من خالد را از روی خشم یا ترس و بخلی و خیانتی معزول نکردم و لیکن مردم فریفته او شدند پس دوست داشتم که بدانند که براستیکه خدا فاعل ما یشاء و اوست که هر کار را میکند.

حلبی در سیره ج ۳ ص ۲۲۰ گوید: و اصل و ریشه عداوت میان خالد و آقای ما عمر بنا بر آنچه را که شعبی حکایت کرده این بود که در جوانی با هم کشتی گرفتند و خالد پسر دائی عمر بود پس خالد عمر را زمین زد و ساق پایش شکست پس معالجه کرد و بست تا خوب شد و چون بخلافت رسید اول کاری که کرد عزل خالد بود و گفت هرگز نباید متولی عملی و کاری برای من باشد و از این جهت فرستاد بسوی ابو عبیده که اگر خالد خودش را تکذیب کند.

و ابن کثیر آنرا در تاریخ خود ج ۲ ص ۱۱۵ یاد کرده است.

و طبری در تاریخش از سلیمان بن یسار نقل کرده که گفت: عمر هر وقت که بر خالد میگذشت، میگفت: ای خالد مال الله را از زیر نشیمنگاهت بیرون آر، پس میگفت: قسم بخدا از مال خدا چیزی پیش من نیست و چون اصرار کرد بر او خالد باو گفت: ای امیر مومنان ارزش آنچه در سلطنت و خلافت شما بدست آوردم چهل هزار درهم نیست، پس عمر گفت: من بچهل هزار درهم از تو گرفتم، گفت:

[صفحه ۱۵۵]

باشد آن مال تو، عمر گفت: گرفتم آنرا و برای خالد مالی نبود جز اسباب و وسائل زنده گی و برده گانی که آنرا ارزیابی کردند پس قیمتش بهشتاد هزار درهم رسید پس عمر آن را نصف کرد و چهل هزار باو داد و مال را گرفت و پس بعضی باو گفتند: ای امیر مومنان، اگر برگردانی بخالد مالش را بهتر است، و گفت: جز این نیست که من تاجر مسلمین هستم و قسم بخدا که هرگز بر نگردانم باو و عمر خیال میکردم که با این عملش تلافی زمین خوردنش را از خالد نموده و جبران شکست پایش شده و دلش خنگ شده است.

و در تاریخ ابن کثیر ج ۷ ص ۱۱۷ یاد شده: که عمر بعلی علیه السلام، بعد از مرگ خالد، گفت: پشیمان شدم بر آنچه که از

من بخالد شده بود و گفت خدا رحم کند ابوسفیان (خالد) را هر آینه ما بودیم که گمان میکردیم درباره از چیزهای را که نبود. م- و ابن کثیر در تاریخش ج ۷ ص ۱۱۵ یاد کرده از محمد بن سیرین که گفت خالد وارد بر عمر شد و پیراهن حریری در برداشت پس عمر باو گفت: این چی ای خالد، پس گفت و چه عیبی دارد ای امیر مومنان، آیا عبد الرحمن بن عوف حریر نپوشید، گفت: و تو مثل ابن عوفی و برای تو مثل آنچه برای ابن عوف باشد، من حکم کردم بر هر کس که در این خانه است اینکه هر یک از ایشان بگیرد هر چه بدست او میرسد از آن، گفت: پس حاضرین ریختند و پیراهن ابریشمی خالد را پاره کردند تا چیزی از آن باقی نماند و بلاذری یاد کرده جمعی از حکام را که عمر بن خطاب اموالشان را مصادره و تنصیف کردحتی لیک لنگه نعلین او را گرفت و تایدیگر را برای او گذارد و ایشان حکام والیان زیرند.

[صفحه ۱۵۶]

- ۱- ابی هریره دوسی والی بحرین.
- ۲- سعد بن ابی وقاص والی کوفه و بانی آن.
- ۳- ابو موسی اشعری والی بصره.
- ۴- عمرو بن عاص بن وائل سهمی والی مصر (وزیر مشاور معاویه)
- ۵- ابوسفیان بن حرب بن امیه...
- ۶- عتبه بن ابی سفیان والی طائف و متولی صدقان آن.
- ۷- عاملی از عمال او در بحرین...
- ۸- خالد بن ولید عامل و والی ابوبکر در بعضی از نواحی (تا خالد را مصنف ره مشروحا یاد کرده).
- ۹- ابوبکر نفع بن حرث بن کلده ثقفی.
- ۱۰- نافع بن حرث بن کلده ثقفی برادر ابوبکر.
- ۱۱- حجاج بن عتیک ثقفی والی فرات.
- ۱۲- جزء بن معاویه عموی احنف که والی بر سرق بود.
- ۱۳- بشر بن محتفز والی جندی شاپور (اهواز).
- ۱۴- ابن غلاب خالد بن حرث از بنی دهمان متصدی بیت المال اصفهان.
- ۱۵- عاص بن قیس بن صلت سلمی والی مناذر.
- ۱۶- سمره بن جندب والی بر بازار اهواز.
- ۱۷- نعمان بن عدی بن نضله الکعبی عامل دهات دجله.
- ۱۸- مجاشع بن مسعود سلمی داماد بنی غزوان والی بر زمین بصره و صدقات آن.
- ۱۹- شبل به معبد بجلی احمسی متصدی دریافت غنائم

[صفحه ۱۵۷]

۲۰- ابو مریم بن محرش حنفی‌والی رام هرمز.
و این گروه را ابو المختار یزید بن قیس در شعریکه تقدم عمر بن خطاب کرده یاد نموده گوید:

ابلق امیر المومنین رساله
فانت ایمن الله فی النهی و الامر

برسان بامیر مومنان پیام مرا که تو امین خدا هستی بر امر و نهی.

و انت امین الله فینا و من یکن
امینا لرب العرش یسلم له صدری

و تو ایمن خدا در میان مائی و کسیکه امین صاحب عرش باشد سینه من برای او تسلیم است.

فلا تدعن اهل الرساتیق و القری
یسیعون مال الله فی الادم و الوفیر

پس ول نکن اهل دهکده ها و دهات را که مال الله را خرج کنند در خورد و خوراک و پس انداز کردن.

فارسل الی الحجاج فاعرف حسابہ
و ارسل الی جزء و ارسل الی بشر

پس بفرست بسوی حجاج (بن عتیک) و حساب او را بررسی کن و بفرست بسراغ جزء (بن معاویه) و بسوی بشر (بن محتضر).

و لا تنسین النافعین کلیهما
و لا ابن غلاب من سراہ بنی نصر

و البته فراموش نکن هر دو نافع را (نافع بن حرث و نفع

[صفحه ۱۵۸]

بن حرث) و نه این غلاب از برده گان بنی نصر را.

و ما عاصم منها بصفر عبابه

و ذاك الذى فى السوق مولى بنى بدر

و نيست عاصم را تهى دستى عيب و نقصى چونكه كسيستكه در بازار غلام بنى بدر بود.

و ارسل الى نعمان و اعرف حسابه

و صهر بنى غزوان انى لذو خبر

و بفرست پيش نعمان (بن عدى) و حسابش را وارسى كن و بسراغ (مجاشع) داماد بنى غزوان كه من از او آگاهى دارم.

و شبلا فسله المال و ابن محرش

فقد كان فى اهل الرساتيق ذا ذكر

و شبل (بن معبد) را بخواه و از مال الله از او سؤال كن و نيز از (ابو مريم) پسر محرش كه در ميان اهل دهات زبازد بود.

فقا سمهم اهلى فداوك انهم

سيرضون ان قاسمتهم منك بالشرط

پس تقسيم كن با ايشان خاندانم قربان تو باد كه ايشان اگر تقسيم كردى از تو بنصف راضى خواهند شد.

و لا تدعونى للشهاده انى

اغيب و لكنى ارى عجب الدهر

ولى مرا براى شهادت نخواه كه من غيبت ميكنم و ليكن ميبنم شگفتى روزگار را.

نووب اذا ابوا و نغزو اذا غزوا

فانى لهم وفر ولسنا اولى و فر

[صفحه ۱۵۹]

ما آماده ميشويم هر گاه آنها آماده شوند و جنگ ميكنيم هر وقت آنها بجنگند پس من براى آنها ذخيره ام و حال آنكه صاحب اندوخته نيستيم.

إذا التاجر الداری جاء بناه
من المسك راحت فی مفارقههم تجری

هر گاه تاجر سیار و دوره گردی یک خیک از مشک بیاور بوی آن در سر رهگذرها جاری شود.

م- پس عمر تقسیم کرد اموال این گروه را پس نصفی از اموالشان را گرفت نعلی بنعل و در میان ایشان ابوبکر بود و گفت: من بر نمی گردانم چیزی را بتو پس عمر گفت: برادر تو عامل بیت المال و مالیات قبیله بتو مالی داده که بان تجارت کنی پس از او ده هزار گرفت و گفته اند که با او مناصفه کرد و نصف مالش را گرفت.

۲۱- و مصادره کرد اموال حرث بن وهب بکی از بنی لیث بکربن کنانه را و باو گفت چه شد شتران و برده گانی را که بصد دینار فروختی، گفت در مخارجی که مرا بود صرف کردم پس در آن تجارت کردم، گفت: و اما قسم بخدا که تو را برای تجارت نفرستادیم، زود آنرا بده گفت: اما بخدا قسم بعد از این برای تو کار نخواهم کرد عمر هم گفت: منم بخدا قسم بعد از تو را بکار نخواهم گرفت.

[صفحه ۱۶۰]

امینی (نور الله مرقده) گوید: من میدانم اگر بینه پیش خلیفه اقامه شود بر اینکه این اموال اختلاس و سرقت از بیت المال مسلمین بوده پس چرا تمامش را صادر نکرد و اگر خیال کرده که اینجا اموال مملوکه بوده برای ایشان پس آیا معقولست که مقدر کند این را در تمام ایشان بنصف آنچه در دست ایشانست حتی نعل و کفش را و این یکی از روش های وسیره او محسوب شود. سعید بن عبد العزیز گوید: عمر بود که قسمت میکرد باعمالش نصف آنچه بدست آورده بودند و اگر بینه ای بر این اقامه نشده پس چگونه بلند کرد و کوتاه نمود دستهای مردم را از آنچه در تصرف آنها بود و رد کرد ادعاهای ایشانرا باینکه از سود تجاره یا نتاج اسبشان با منافع زراعتشان یا قیمت ملکشان بوده و برای چه ایشانرا محاکمه در این کار نکرد بحاضر کردن شهود و دقت در قضیه و ملزم بجریمه کرد بصرف سوء ظن و تهمت و حال آنکه " ید المسلم " دست مسلمان از امارت و علائم ملکیت است و ادعاء بودن معارض او مسموع و قال قبولست و اگر چنین نباشد برای مسلمان بازاری برپا نخواهد ماند.

بنابراین ظاهر حال این گروه از صحابه ای که جریمه شدند و اموالشان مصادره شد بمقتضای فقه خلیفه ایشان دزدانی هستند که

[صفحه ۱۶۱]

زشت ترین دزدیها سرقت کرده اند برای اینکه دزد در بیشتر اوقات دزدی نمیکند مگر از یکنفر یا دو نفر یا بیشتریکه انگشت شمار باشد لیکن این جماعت بحکم این مصادره و مناصفه دزدانی از مال همه مسلمین هستند و پیش از این قضیه و بعدها امین ایشان بودند بر نفوس مسلمین و اعراض و اموال و احکامشان بعامل قرار دادنشان بر شهرها و بنده گان غیر اینکه در میان ایشان کسانی بودند که بعد از پرداخت جریمه خود را بر کنار کشید و دیگر زیر بار عمر نرفت، آیا صحیح است ایشان دزد و مختلس بودند، من میدانم یا آیا درست است که ایشان همگی عادل و پرهیزگار بودند، نیز بنده میدانم.

از انس بن مالک روایت شده که گوید: یکنفر اعرابی با شتریکه مال او بود آمد که آنرا بفروشد پس عمر آمد پیش او و چونه میزد پس شروع کرد عمر یکی یکی شترانرا با پایش میزد تا اینکه شتر برانگیزد و عمر ببیند که پاهای شتر چگونه است، پس اعرابی مرتب میگفت بی پدر شتر مرا ول کن و عمر را گفته اعرابی منتهی نمیکرد که این کار را بدونه دونه شترها نکند پس اعرابی بعمر گفت: من خیال میکنم که تو مرد بدی هستی، پس چون از آن فارغ شد شترها را خرید و گفت آنها را بران و قیمتش را بگیر، پس اعرابی گفت: نمی رانم مگر آنکه جهاز و پلاسه‌های آنها را بردارم، عمر گفت من آنها را با جهاز و پلاس خریدهام پس آنها هم مال منست چنانچه خریدهام اعرابی گفت

[صفحه ۱۶۲]

شهادت میدهم که تو مردی بدی هستی، پس در آن میان که آنها نزاع میکردند علی علیه السلام آمد، پس عمر گفت راضی هستی باین مرد که میان من و تو قضاوت کند، اعرابی گفت: آری، پس برای آن حضرت قصه را بازگو کردند، پس علی علیه السلام فرمود: ای امیر مومنان اگر شرط کردی بر او که با پلاس و جهازشان بخری پس آنها مال شماست، چنانچه شرط کردی و گرنه متاعش را آرایش میدهد به بیشتر از قیمتش پس پلاسه‌ها و جهازهایشانرا از آنها برداشت و آنها را اعرابی راند و عمر پول شتران را باو داد.

خداوند امیر المومنین علی علیه السلام را از طرف اعرابی بهترین پاداش را دهد که در آنروز برای او حفظ کرد پلاس و پالان شترهایش را از اینکه بدون عوض و قیمت بگیرد و اما حل کردن مشکله عمل خلیفه و فقه او را در این مقام پس آنرا موکول میکنیم به نظر کاوش پژوهنده آزاد.

رای خلیفه درباره بیت المقدس

از سعید بن مسیب روایت شده که گوید: مردی اجازه خواست از عمر بن خطاب در رفتن به بیت المقدس، پس باو گفت برو و آماده شو و هر گاه آماده شدی مرا خبر کن پس چون تجهیز سفر کرد آمد

[صفحه ۱۶۳]

نزد او پس عمر با خود گفت عوض آن بعمره برو، گوید و عبور کرد باو دو مرد درحالیکه شتران صدقه را بازدید میکرد، پس بآن دو مرد گفت از کجا میائید، گفتند: از بیت المقدس، پس آنها را با شلاق زد و گفت: آیا حج است مانند حج بیت الله الحرام، گفتند: ما از آنجا عبور میکردیم.

امینی (رحمه الله) گوید: که بیت المقدس یکی از سه مسجدیست که باید برای زیارت آن شد رحال کرد و قصد زیارت و نماز خواندن در آنرا نمود، لیکن خلیفه از نظرش رفته این خبرهایی که از پیامبر رسیده و نشنیده آنها را از آنحضرت صلی الله علیه و آله یا حفظ نکرده یا فراموش کرده پس منع نمود آنمردیرا که آماده زیارت آن بود و از او اجازه خواسته بود و شلاقش را بلند کرده و بر سر آن دو مرد کوبیده بود که از زیارت آن آمده بودند پس آنها از ترس اظهار کردند که ما از آنجا عبور کردیم و گذشتیم، و بر تو است صراحت احادیث این باب که آنها بخوانی و تعجب کنی.

۱- از ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله: "لا یثد الرجال الا الی ثلاثه مساجد المسجد الحرام، و مسجدی هنا و المسجد

الاقصى.

شایسته نیست که شد رحال شود و رنج مسافرت را دید مگر برای سه مسجد ۱- مسجد الحرام ۲- این مسجد من ۳- مسجد الاقصى (بیت المقدس).

[صفحه ۱۶۴]

مدارک آن:

آنرا احمد امام حنبلی ها نقل کرده در مسندش ج ۲ ص ۲۷۸ و ۲۳۸ و بخاری در صحیحش چنانچه در سنن کبری ج ۵ ص ۴۴ و مسلم در صحیحش ج ۱ ص ۳۹۲ و دارمی در سننش ج ۱ ص ۲۳۰ و ابو داود در سننش ج ۱ ص ۳۱۸ و ابن ماجه در سننش ج ۱ ص ۴۳۰ و نسائی در سننش ج ۲ ص ۳۷ و بیهقی در سننش ج ۵ ص ۲۴۴ و بغوی در مصابحش ج ۱ ص ۴۷ و هیشمی گوید در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۳ روایت کرد آنرا احمد و بزار و طبرانی در کبیر و اوسط و رجال احمد همه مورد اعتماد و وثوق میباشند. لفظ دیگر ابی هریره:

البتة فقط باید مسافرت نمود برای سه مسجد، مسجد کعبه و مسجد من و مسجد ایلیا، مسلم آنرا در صحیحش ج ۱ ص ۳۹۲ و بیهقی در سننش ج ۵ ص ۲۴۴ نقل کرده.

امینی (قدس الله سره) گوید: ایلیا اسم شهر بیت المقدس است بعضی گفته اند معنایش بیت الله است، ابو علی (طبرسی) گوید: و بیت المقدس را ایلیا نامیده‌اند.

بقول فرزدد شاعر که میگوید:

وبیتان بیت الله نحن ولادته

وقصر باعلی ایلیاء مشرف

و دو بیت خانه خدایند که ما والیان آن هستیم و قصری به بالاترین نقطه شهر ایلیاء مشرف است.

[صفحه ۱۶۵]

۲- از علی امیر المومنین علیه السلام بلفظ اول ابی هریره طبرانی آنرا نقل کرده چنانچه در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۳ یاد شده است.

۳- از عبد الله بن عمر بلفظ اول ابوهریره

بزاز آنرا کرده و هیشمی در مجمع ج ۴ ص ۴ گوید راویان آن مردان درستی هستند و در لفظ دیگری برای اوست،

شدر حال نشود و بار سفر بسته نگردد مگر برای زیارت سه مسجد: ۱- مسجد الحرام، ۲- مسجد مدینه، ۳- مسجد بیت المقدس.

طبرانی در کبیر و اوسط آنرا نقل کرده و هیشمی در مجمع گفته راویان آن همگی مورد اعتمادند.

۴- از عبد الله بن عمرو بن عاص بطور انتساب روایت شده: که سلیمان بن داود علیهما السلام وقتیکه بیت المقدس را بنا کرد از خدای عز و جل سه خصلت تقاضا کرد: ۱- قضاوتیکه مصادف و موافق با حکم الله باشد پس خدا باو داد، ۲- حکومت و سلطنتیکه به هیچکس مثل آنرا نداده باشد بعد از او، پس خدا باو داد ۳- از خدای عز و جل خواست موقعیکه از بناء مسجد فارغ شد هیچکس

نیاید آنرا که در آن نماز بخواند مگر آنکه از گناهانش بیرون رود مثل روزیکه از مادرش بدنیا آمده.

ابن ماجه آنرا در سنن ج ۴ ص ۴۳۰ و نسائی در سنن ج ۲ ص ۳۴ نقل کرده است.

۵- از ابی سعید خدری بطور نسبت روایت شده: که سزاوار نیست برای رونده ای که با روینه خود را ببندد بسوی مسجدی که در

[صفحه ۱۶۶]

آن نماز بخواند جز مسجد الحرام و مسجد الاقصی و این مسجد من

احمد آنرا در مسندش ج ۳ ص ۶۴ نقل کرد اولی ابی هریره در ج ۳ ص ۷۸ و ۷۷ و ۵۱ و ۳ و ۴ و ۷، و در صفحه ۴۵ بدل مسجد

الاقصی، مسجد بیت المقدس، و بلفظ ابی هریره نقل کرده آنرا از ابی سعید، بخاری در صحیحش ج ۳ ص ۲۲۴ در باب روزه روز

عید قربان و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۶۷ و ابن ماجه در سنن ج ۱ ص ۴۳۰ و خطیب تبریزی در مشکاه المصابیح ص ۶۰.

۶- از ابی جعد ضمیری بطور نسبت روایت شده: شد رحال نشود... بلفظ اول ابی هریره. آنرا بزار و طبرانی در کبیر و اوسط روایت

کرده و راویان آنرا تمامی مردان درستی بودند چنانچه در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۴ یاد شده است.

۷- از بصره بن ابی بصره غفاری بطور نسبت روایت شده وسائل نقلیه را بکار نبندند مگر برای سه مسجد الحرام و این مسجد

من و مسجد ایلیاء یا بیت المقدس، مورد تردید است که کدام از آن را گفته. بغیه الوعاه ص ۴۴۴.

م- ۸- از میمونه برده و کنیز پیامبر صلی الله علیه و آله گوید: ای رسول خدا ما را فتوا بده در بیت المقدس، فرمود: زمین محشر و

زنده شدنست در روز رستاخیز بروید بانجا و در آن نماز بخوانید که نماز در آن مانند هزار نماز در غیر آنست، گفتم: آیا چه

میفرمائی اگر توان حرکت بسوی آنرا نداشتی، فرمود: روغن زیتونی بفرست که در چراغ آن ریخته و روشن شود (چراغی برای آن

اهداء و پیشکش کن) پس کسیکه این کار را کند مثل آنستکه آنجا آمده باشد.

ابن ماجه در سنن ج ۴ ص ۴۲۹ و بیهقی در سنن ج ۲

[صفحه ۱۶۷]

ص ۴۴۲ نقل کرده.

این جمله ای از اخباری بود که درباره بیت المقدس و نماز خواندن در آن وارد شده و خداوند سبحان سیر داد در شب بنده مصطفی

خود صلی الله علیه و آله را از مسجد الحرام بمسجد الاقصی و صحابه بقصد نماز خواندن در مسجد آن مسافرت بانجا میکردند

چنانچه در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۴ و حافظ ابن عساکر کتاب مستقلی درباره آن تالیف کرده و نام آنرا (المستقصی فی فضائل

مسجد الاقصی) گذارده است.

و هر گاه ما چشم پوشی از این احادیث هم کنیم پس براستیکه شد رحال و بار بستن بسوی هر یک از مساجد از مباحات اولیه نیست

که نهی و منعی درباره آن وارد نشده پس معنای ارهاب و زدن با شلاق مخصوص در مثل آن چیست با اینکه کسیکه قصد کند

مسجدی را که در آن نماز بخواند حساب میشود در اجر آن قدمهائی را که بر میدارد نزدیک باشد و دور باشد، چنانچه در صحاح

موجود است ترمذی آنرا در صحیح ج ۱ ص ۱۸۴ نقل کرده، بلی مثل اینکه خلیفه میدیده که آمدن این گونه مساجد احیاء آثار

پیامبرانست و برای او در آن رای و اجتهاد نادر است چنانچه ما در جلوتر صفحه ۲۹۸ از ج ۱۱ یاد کردیم.

رای خلیفه در مجوس

یحی بن سعید نقل کرده باسنادش از عمر بن خطاب که او

[صفحه ۱۶۸]

گفت: من نمیدانم چه معامله ای با مجوس کنم و آنها اهل کتاب نیستند، و در لفظی دیگری: گفت نمیدانم چه کنم در کار ایشان پس عبد الرحمن بن عوف گفت: شنیدم رسول صلی الله علیه و آله میفرمود: رفتار کنید با ایشان بروش اهل الکتاب. و از بیجانه گوید: من منشی و نویسنده جزء بن معاویه بودم بر مناذر (یکی از دهات اهواز) پس نامه عمر برای ما آمد که نگاه کن مجوسی را از ناحیه خودت و از ایشان جزیه و مالیات بگیر چونکه عبد الرحمن بن عوف خبر داد مرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجوسی (مجر) مالیات و جزیه گرفتند.

و از او روایت شده که گفت: عمر از مجوس جزیه نمیگرفت تا آنکه عبد الرحمن بن عوف شهادت داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجوسیان (هجر) جزیه گرفت.

امینی (رضوان الله تعالی علیه) گوید: آیا تعجب نمیکنی از کسیکه متصدی امر خلافت بزرگ است و نمیداند مهمترین و حساس ترین لوازم خلافت را بآن زیرا که حکم مجوس از اولیات

[صفحه ۱۶۹]

چیزهاییست که لازمست متولی سلطنت و حکومت اسلامی آنرا بشناسد از جهت امور مالی و دارائی و سیاست اسلامی و امور دینی. آیا تعجب نمیکنی از تعطیل ماندن حکم مهمی مانند این چندین سال تا شهادت و گواهی عبد الرحمن بن عوف و اجراء حکم بعد از آن و این یکسال پیش از مرگ خلیفه بود و ممکن اینکه خلیفه مبتلا- و گرفتار باین قصه و مثل آن شده باشد و عبد الرحمن یا مانند آن در دست رس او نبوده باشد که سؤال کند یا او را خبر دهند، پس در این موقع چطور عمل میکرده و اگر عبد الرحمن را مادرش نژائیده بود آقای عمر کارش را به کی رجوع میکرد و چه کسی در آنجا بود که علمش را باو بدهد و برساند و او کجا و آنکه او را متولی امر حکومت کرد (ابوبکر) از بیان صریح پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، کسیکه متولی چیزی از امر مسلمین شود پس استعمال کند مردیرا برایشان و حال آنکه او میدانند که در میان ایشان کسی هست که سزاوارتر باین و داناتر از آنست بکتاب خدا و سنت رسول خدا پس خیانت کرده به خدا و پیامبر او و تمام مسلمین پس چیست این گروه را که ممکن نیست بر ایشان حدیثی را بفهمند.

[صفحه ۱۷۰]

رای خلیفه در روزه رجب

از خرشه بن حر گوید: عمر بن خطاب را دیدم میزد دستهای مردم را در روزه گرفتن در ماه رجب تا آنکه میگذارند آنرا در طعام و

میگفت: رجب و چه رجبی، ماه رجب ماهی بود که اهل جاهلیت بزرگ میداشتند پس وقتی اسلام آمد متروک شد. امینی (قدس الله سره) گوید: هر آینه از نظر خلیفه نبود شده آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص روزه رجب و تشویق در آن و ذکر ثوابهای بسیاریکه برای آنست از جهتی. و حدیثیکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله رسیده درباره روزه سه روز از هر ماهی تماما که شامل رجب و غیر آن میشود از جهت دیگر.

و آنچه آمده از آنحضرت صلی الله علیه و آله در روزه خصوص ماه های حرام که از آنست ماه رجب از جهت سوم و حدیثیکه از آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده در ترغیب در روزه گرفتن یکروز و افطار کردن روز دیگر از تمام سال و در آنست ماه رجب از جهت چهارم.

[صفحه ۱۷۱]

و آنچه آمده در بنده گی و عبادت کردن بمطلق روزه و تشویق در آن از هر ماهیکه باشد و این پنجمین جهتیکه مانع را از روزه ماه رجب برداشته پس بیا با من و آنرا بخوان. گروه اول از احادیث:

از عثمان بن حکم روایت شده گوید: پرسیدم سعید بن جبیر را از روزه ماه رجب، پس گفت: شنیدم ابن عباس رضی الله عنه را که میگفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزه میگرفت تا آنکه میگفتیم: افطار نمیکند و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم: روزه نمیگیرد. و در لفظ بخاری: روزه میگرفت تا گوینده میگفت: نه بخدا قسم افطار نمیکند و افطار میکرد تا آنکه گوینده میگفت: نه بخدا قسم روزه نمیگیرد.

۲- از امیرالمومنین علی علیه السلام بطوریکه نسبت داده شده بآنحضرت آمده: ماه رجب ماه بزرگیست که حسنات را در آن خداوند دو برابر کند کسیکه یکروز از ماه رجب روزه بگیرد چنانستکه سال را روزه گرفته است، و کسیکه هفت روز از آنرا روزه بگیرد براو هفت در دوزخ بسته شود و کسیکه هشت روز از آنرا روزه بگیرد هشت در بهشت برای او باز شود و کسیکه ده روز از آنرا روزه بدارد چیزی از خدا نخواهد مگر آنکه باو مرحمت فرماید و کسیکه پانزده روز روزه بگیرد از آنرا ندا کننده ای در آسمان ندا کند خداوند گناهان گذشته ات را بخشید از

[صفحه ۱۷۲]

اول عملت را شروع کن و کسیکه زیادتیر کند خدا بر او زیاد نماید.

۳- از ابی هریره بطور نسبت: رسیده تمام نیست روزه ای بعد از رمضان مگر رجب و شعبان مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۹۱، الغنیه ج ۱ ص ۲۰۰.

۴- پاز انس بن مالک بطور نسبت: که در بهشت قصریست که داخل آن نمیشود مگر روزه گیرنده ماه رجب، ابن شاهین در ترغیب آنرا نقل کرده چنانچه در کنز العمال ج ۴ ص ۳۴۱ یاد شده و جیلانی هم در (الغنیه) ج ۱ ص ۲۰۰ یاد کرده آنرا. و بیهقی از انس مرفوعا نقل کرده: که در بهشت نهریست که باو رجب گفته میشود از شیرسفیدتر از عسل شیرینتر است کسیکه یک روز از رجب روزه بگیرد خدا او را از این نهر سیراب کند.

شیرازی آنرا در (اللقاب) روایت کرده و زرقانی در شرح المواهب ج ۸ ص ۱۰۸ و جیلانی در الغنیه ج ۱ ص ۲۰۰ و سیوطی در جامع الصغیر آنرا روای کرده و مناوی در شرح آن ج ۲ ص ۴۷۰ گوید و این اعلان بزرگی بفضیلت رجب و مزیت روزه آنست.

۵- ابن عساکر از ابی قلابه نقل کرده که او گوید: بدرستیکه در بهشت قصریست برای روزه داران ماه رجب و قسطلانی در المواهب اللدنیه یاد کرده چنانچه در شرح آن ج ۸ ص ۱۲۸ و سیوطی در جمع

[صفحه ۱۷۳]

الجوامع یاد کرده چنانچه در ترتیب آن ج ۴ ص ۳۴۱ موجود است.

۶- ابو داود از عطاء بن ابی رباح نقل کرده که: عروه بن زبیر بعبد الله بن عمر گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله ماه رجب را روزه میگرفت، گفت: بلی و آنرا بزرگ میداشت و این را سه بار گفت.

و قسطلانی آنرا در المواهب یاد کرده چنانچه در شرح آن ج ۱ ص ۱۲۸ یاد شده و رفاعی در " ضوء الشمس " ج ۲ ص ۶۷ یاد نموده است.

۷- از مکحول روایت شده که گفت: مردی از ابوالدردا سؤال کرد از روزه ماه رجب پس باو گفت: پرسیدی از ماهیکه مردم جاهلیت آنرا در جاهلیت بزرگ میداشتند، و اسلام بان نیفزود مگر فضیلت و بزرگی را و کسیکه یکروز از آنرا بقصد بنده گی و عبادت خدا روزه بدارد که بان ثواب خدای تعالی را در نظر بگیرد و خالصا لله رضایت خدا را بخواهد روزه آنروزش فرو نشاند غضب خدای تعالی را و از او بسته شود دری از درهای آتش، و اگر باو باندازه پری و گنجایش زمین طلا- داده شود پاداش او نخواهد بود و تکمیل نکند مر او را پاداش چیزی از دنیا غیر روز قیامت تا پایان حدیث... جیلانی آنرا در الغنیه ج ۱ ص ۱۹۸ یاد کرده است.

و در اینجا احادیث بسیاریست در فضیلت روزه رجب و اولین پنجشنبه آن و روزه روز بیست و هفتم آن (روز مبعث) بخصوص از طریق ابی سعید خدری و امامین سبطین (حسن و حسین) و انس بن مالک و ابی هریره و سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و سلامه بن قیس و ابن عباس که ما جزئی از آنرا در سابق در جزء اول ص ۴۰۷

[صفحه ۱۷۴]

یاد کردیم تمام آنرا در الغنیه ج ۱ ص ۲۰۵ و ۱۹۶ جمع کرده و بعضی از آنرا صاحب مفتاح السعاده ج ۳ ص ۴۶ یاد نموده و جردانی در مصباح الظلام عده ای از آنرا در ج ۲ ص ۸۱ و ۸۲ یاد کرده و رفاعی در (ضوء الشمس) ج ۲ ص ۶۷ سپس گفته: یاد شده در طبقات سبکی: که بیهقی تضعیف کرده حدیث نهی از روزه رجب را پس از آن از شافعی حکایت کرده در کتاب (الام القدیم) که گفته است، مکروه دارم که مرد یکماه کامل را غیر از ماه رمضان روزه بگیرد برای اینکه جاهل گمان نکند که آن واجبست.

و شیخ عز الدین بن عبد السلام... گوید: کسیکه نهی از روزه رجب کند جاهل است و آنچه نقل شده است استحباب روزه ماه های حرامست و آن چهار ماه است ۱- رجب ۲- ذی قعدة ۳- ذی حجه ۴- محرم، و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ماه رجب شهر الله است، بعضی گفته اند: معنای آن چیست فرمود: برای آنکه آن مخصوص بآمرزش و در آن خوانها مصون و محفوظ میماند و در حدیث است که فرمود: جبرئیل مرا خبر داد وقتی شب اول ماه رجب میشود خداوند فرشته ای را امر میکند که فریاد کند: مردم بدانید که ماه رجب طلوع کرد و آغاز شد پس خوشا بحال کسیکه در آن استغفار کند، و روایت شده که آدم علیه

الصلوه و السلام گفت: ای پروردگار من مرا خبر بده به محبوب ترین اوقات و محبوب ترین روزها بسوی خودت، فرمود محبوب ترین روزها نزد من روز نیمه رجبست پس کسیکه تقرب جوید بسوی من در روز نیمه رجب بروزه گرفتن و نماز خواندن و صدقه دادن پس چیزی از من نخواهد مگر آنکه آنرا باو عطا کنم و استغفار و طلب آمرزش از

[صفحه ۱۷۵]

من نکند مگر آنکه او را بیامرزم، ای آدم کسیکه صبح کند روز نیمه رجب را در حالیکه روزه باشد و بیاد من حافظ و نگهدار عورتش باشد و تصدق دهنده از مالش باشد برای او پاداشی نیست مگر بهشت...

و بتحقیق که فقهاء چهار مذهب معتقد باستحباب روزه ماه رجب شده و آنرا از روزه های مستحب میدانند مگر اینکه حنابله گفته اند بکراهت روزه گرفتن تمام ماه رجب مگر اینکه در بین آن افطار کند پس کراهتی ندارد و شاید آنها گرفته اند چیز را که در احیاء العلوم ج ۱ ص ۲۴۴ یاد شده از قول او: و بعضی از صحابه مکروه دانسته اند که تمام رجب را روزه بدارند برای اینکه برابر و مشابه بمه رمضان نشود.

دسته دوم از احادیث:

۱- از معاذه عدویه گوید: از عایشه پرسیدم آیا پیامبر از هر ماهی سه روز روزه میگرفت، گفت: بلی، گفتم: از چه روزی از روزه های ماه، گفت: باکی نداشت که از چه روزی روزه بدارد.

و لفظ ابی داود و بیهقی است: که باکی نداشت از چه ماهی روزه بگیرد.

و در لفظ ابن ماجه است، گفتم: از چه روزی، گفت: باکی نداشت از چه روزی باشد.

[صفحه ۱۷۶]

۲- از ابی ذر غفاری بطوریکه باو نسبت داده شده: کسیکه از هر ماه سه روز روزه بگیرد پس آن روزه تمام عمر است.

و در تعبیر دیگر او: حبیب من برای سه چیز سفارش فرمود که انشاء الله آنرا هرگز ترک نکنم:

۱- سفارش فرمود: بنماز روز عید قربان ۲- و بخواندن نماز وتر پیش از خوابیدن ۳- و بروزه سه روز از هر ماهی.

۳- از عثمان بن ابی العاص بطوریکه باو نسبت داده شده است گوید: روزه داشتن خوبست سه روز از هر ماهی.

ابن خزیمه در صحیح خود و نسائی در سننش ج ۴ ص ۲۱۹ و منذری در (الترغیب و الترهیب) ج ۲ ص ۱۳.

۴- از ابی هریره بطوریکه باو نسبت داده شده: روزه ماه صبر است " ماه رمضان " و از هر ماهی سه روز روزه گرفتن روزه دنیا است.

و از او روایت شده که گفت: خلیل من صلی الله علیه و آله بمن بسه چیز سفارش نمود: ۱- روزه سه روز از هر ماهی... و در تعبیر

ترمذی، پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهد نمود بسه چیز

[صفحه ۱۷۷]

و روزه سه روز از هر ماهی.

۵- از ابی درداء گوید: حبیب من صلی الله علیه و آله مرا بسه چیز سفارش نمود مادامیکه زنده باشم آنرا ترک نخواهم نمود هرگز

روزه گرفتن سه روز از هر ماهی.

- ۶- از عبد الله بن عمرو بن عاص مرفوعاً نقل شده: روزه سه روز از هر ماهی روزه تمام عمر دنیاست. و در تعبیر دیگری از او: آیا تو را کافی نیست از هر ماهی سه روز.
- و در تعبیر سوم از او: کافست تو را از هر ماهی سه روز پس این روزه تمام دنیاست.
- و در تعبیر چهارم از او: آیا تو را رهنمونی کنم روز عمر دنیا سه روز از هر ماهی.
- و در تعبیر پنجم از او: از هر ماهی سه روز روزه بگیر.
- ۷- از قره بن ایاس بطوریکه باو نسبت داده اند: روزه سه

[صفحه ۱۷۸]

از هر ماهی روزه تمام روزگار و افطار آنست.

- ۸- از ابن عباس بطوریکه باو نسبت داده اند: روزه ماه صبر است و روزه سه روز از هر ماهی میرد وحشت سینه را. حافظ منذری در الترغیب ج ۲ ص ۳۱ گوید: بزار آنرا روایت کرده و راویانش مردان درستی هستند و احمد و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی روایت کرده اند از سه حدیث اعرابی و نام او را نبرده‌اند و بزار نیز آنرا از حدیث علی روایت کرده است.
- ۹- از عمرو بن شریب مرفوعاً روایت کرده: آیا خبر دهم شما را بچیزی که میرد ترس سینه را روزه سه روز از هر ماهی. نسائی در سنن ج ۴ ص ۲۰۸ و منذری در الترغیب ج ۲ ص ۳۱ نقل کرده.
- ۱۰- از ابی عقرب مرفوعاً: از هر ماهی سه روز روزه بگیر نسائی در سنن ج ۴ ص ۲۲۵ نقل کرده آنرا.
- ۱۱- از عبد الله بن مسعود روایت شده که گفت: بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از اول هر ماهی سه روز روزه میگرفتند

[صفحه ۱۷۹]

۱۲- از عبد الله بن عمر گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله میگرفت سه روز از هر ماهی را.

- ۱۳- از ام سلمه روایت شده که گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از هر ماهی سه روز روزه میگرفت و بهمین تعبیر نیز از حفصه آمده است و در لفظی برای ام سلمه است: که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر میکرد که از هر ماهی سه روز روزه بگیرم. و پیش از همه اینها حدیثیست که امامان حدیث از شخص عمر مرفوعاً نقل کرده اند: که سه روز از هر ماهی و رمضان تا رمضان بعد پس این روزه تمام دنیا یا تمام عمر است.
- گروه سوم:

از باهلی مرفوعاً روایت شده: که روزه بگیر ماه صبر (یعنی ماه رمضان) و سه روز بعد از آن و روزه ماه های حرام را. و در لفظ دیگری برای او: روزه بگیر از ماه های حرام و ترک کن، روزه بگیر از ماه های حرام و ترک کن، و روزه بدار از ماه های حرام و ترک کن.

[صفحه ۱۸۰]

و در لفظ سوم برای او: روزه بگیر از ماه های حرام را و ترک کن سه بار فرمود آنرا.

۲- از انس مرفوعاً روایت شده: کسیکه سه روز از ماه حرام روز پنجشنبه و جمعه و شنبه را روزه بدارد عبادت دو سال برای او نوشته میشود.

طیالسی و ازدی و غزالی در احیاء العلوم ج ۱ ص ۲۴۴ و حکایت کرده آنرا طیالسی و سیوطی در جامع الصغیر نقل کرده و آنرا حسن دانسته.

۳- ابو داود در سننش یاد کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام فرمود: بروزه از ماه های حرام که یکی از آنها رجب است. و حکایت کرده آنرا از ابی داود قسطلانی در المواهب اللدنیه و نووی در شرح صحیح مسلم حاشیه ارشاد الساری ج ۵ ص ۱۵۰. گروه چهارم:

۱- از عبد الله بن عمرو بن عاص روایت شده مرفوعاً: که فرمود: محبوب ترین روزه ها بسوی خدا روزه داود است، و محبوب ترین نمازها نماز داود است، داود علیه السلام نیمی از شب را

[صفحه ۱۸۱]

میخوابید و ثلث آنرا قیام میکرد و بر میخواست و یک ششم آنرا میخوابید، یک روز میخورد و یکروز روزه میگرفت. و در عبارت دیگر: روزه بگیر روزه داود علیه السلام، یکروز روزه بگیر و یکروز بخورد.

و در لفظ سوم او: روزه بدار بالاترین روزه ها را نزد خدا روزه داود علیه السلام را که یکروز روزه میگرفت و یکروز میخورد. و برای این حدیث اللفظ بسیار است که یافت میشود در صحاح و مسانید آنها رجوع کن صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۷، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۲۱ و ۳۱۹، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۴۸، مسند احمد ج ۲ ص ۲۲۵ و ۲۰۵، سنن دارمی ج ۲ ص ۲۰، سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۳، سنن نسائی ج ۴ ص ۲۱۵ و ۲۰۹، سنن ابی ماجه ج ۱ ص ۵۲۳، سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۹ و ۲۹۶، الترغیب و التهیب ج ۲ ص ۳۷ و ۳۶ و ۳۲، مشکاه المصابیح ص ۱۷۱.

۲- مسلم و نسائی نقل کرده اند باسنادشان از عمر در حدیثی که گفت: چگونه است برای کسیکه یکروز روزه بگیرد و یکروز بخورد: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: این روزه داود علیه السلام است. گروه پنجم:

۱- از ابی امامه روایت شده که گفت گفتم: ای رسول خدا مرا فرمان بده بامریکه خدای تعالی مرا بان سودی و منفعتی دهد

[صفحه ۱۸۲]

فرمود: بر تو باد بروزه گرفتن برای آنکه هم وزنی برای آن نیست.

۲- از ابی سعید مرفوعاً روایت شده: که کسیکه یکروز در راه خدا روزه بگیرد خدا صورت او را هفتاد سال از آتش دور بدارد.

۳- از ابی هریره مرفوعاً نقل شده: کسیکه یکروز در راه خدا عز و جل روزه بگیرد خدا دور بدارد صورت او را از آتش باین روز هفتاد سال.

و در لفظ دیگری برای او: کسیکه یکروز در راه خدای تعالی روزه بدارد خدا میان او و آتش خندقی قرار میدهد مثل آنچه میان آسمان و زمین است.

م-۴- از عبد الله بن سفیان از دی مرفوعاً روایت شده که هیچ مردی نیست که روزه بگیرد در ماه خدا مگر آنکه خدا او را از آتش دور کند صد سال، طبرانی آنرا نقل کرده چنانچه در اصابه ج ۱ ص ۳۱۹.

[صفحه ۱۸۳]

اضافه کن باین احادیث گروه های دیگری را که طلاقش شامل روزه رجب میشود که از آنهاست آنچه درباره روزه روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه وارد شده بدون آنکه اختصاص بروزهای ماه داشته باشد دون دیگری.

و بعضی از آنها آنچه وارد شده درباره روزه ایام بیض از هر ماهی و اینکه آن روزه تمام ماه است و بعضی از آنها خبریستکه وارد شده در چهار روز از هر ماهی.

و بعضی از آنها روایاتیستکه درباره روزه دوشنبه و پنجشنبه در تمام ایام سال رسیده است.

و گمان نمیکنم بعد از تمام اینها وزنی باقی ماند برای آنچه که ابن ماجه تنهائی از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کرد از روزه رجب اگر این روایت صحیح باشد پس آن معارض است بانچه که شناختی از احادیث متواتره معنوی یا از تواتر اجمالی از استحباب روزه ماه رجبیکه ترغیب در آن شده بصدور قطعی چنانچه علماء چهار مذهب فتوا بآن داده اند پس چگونه اعتماد بآن روایت شود و حال آنکه ضعیف است بمکان داود بن عطاء که احمد درباره او گوید: چیزی نیست و ابو حاتم گوید: قوی نیست بلکه ضعیف

[صفحه ۱۸۴]

الحدیث و منکر اوست و بخاری و ابو زرعه گویند: منکر الحدیث و نسائی گوید: ضعیف است و دارقطنی گوید: متروک است و ابن حبان گوید: کثیر شک است در اخبار استدلال باو نشود بهیچ حالی برای زیادی لغزش و خطای او و سندی در شرح سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۳۱ گوید: در متن حدیث، در اسنادش داود بن عطاء و ضعیف است و علماء رجال متفق بر تضعیف او هستند و زرقانی در شرح المواهب ج ۸ ص ۱۲۵ گوید: ذہبی و غیر او گوینده حدیث صحیحی نیست چونکه در آن راوی آن ضعیف و متروک است و حنبلی ها آنرا گرفته و میگویند مکروه است اختصاص دادن آنرا بروزه.

مضافاً اینکه آن از متفردان ابن ماجه و کاوشگر فن حدیث اعتناء بآن نکند. ابو الحجاج مزی گوید: هر چه را که ابن ماجه به تنهائی روایت کرده آن ضعیف است مقصود اینستکه آنچه را که از حدیث جدا شده از امامان پنجگانه، صاحبان صحاح و به تنهائی نقل کرده است و برای این بسیاری از اعلام تصریح کرده اند و حدیث نهی منقوله ابن ماجه در جلوی چشمشان بوده بر عدم نهی از روزه رجب چنانچه در المواهب اللدنیه و ارشاد الساری ج ۵ ص ۱۴۸ و شرح المواهب زرقانی ج ۸ ص ۱۲۷ یاد شده است.

و بعد از همه اینها نمیدانم برای چه دستهای مردم را میزدتا آنکه در طعام گذارند و غذا بخورند و چیست معنای قول گوینده: رجب و چیست رجب جز این نیست که رجب ماهیست که اهل جاهلیت

[صفحه ۱۸۵]

آنرا بزرگ میداشتند پس چون اسلام آمد آنرا ترک کرد رجوع کن به صفحه ۱۷۰ و تأمل کن در آنچه را که خلیفه آورده آنرا از

جهت فعل و قول.

اجتهاد خلیفه در سوالات از مشکلات قرآن

۱- از سلیمان یسار نقل شده: مردی را که باو صبیغ میگفتند وارد مدینه شد و شروع کرد به پرسیدن از متشابهات قرآن پس عمر فرستاد و او را حاضر کرد و قبلا برای او دو شاخه درخت خرما آماده کرده بود، پس باو گفت: تو کیستی، گفت: من بنده خدا صبیغ هستم، پس عمر یکی از آن چوب درخت خرما را برداشت و او را زد و گفت من بنده خدا عمرم، پس آن قدر بر سر و صورت او زد تا خون جاری شد از سرش، پس گفت ای امیرالمومنین کفایت تو را چونکه آنچه در سرم میافتم رفت (یعنی عقلم).
و از نافع مولای عبد الله نقل شده که: صبیغ عراقی از چیزهایی از قرآن سؤال میکرد، در مجامع مسلمین تا آنکه وارد مصر شد پس عمرو بن عاص او را فرستاد پیش عمر بن خطاب و چون فرستاده عمرو بن عاص با نامه آمد و آنرا خواند، پس گفت: مردی کجاست، گفت در بار و بنه است عمر گفت: بین اگر رفته باشد که از من بتو شکنجه دردناک خواهد رسید، پس او را آورد پس عمر گفت: سؤال میکنی برای فتنه گری و فرستاد چوبهای تری آوردند و شروع کرد بزدن پشت و کفل او پس او را اول کرد تا خوب شد سپس شروع کرد بزدن او تا

[صفحه ۱۸۶]

مجروح شد و بیهوش گردید آنگاه واگذارند تا بهبودی پیدا کرد پس او را باز طلبید که شکنجه دهد، صبیغ گفت: اگر میخواهی مرا بکشی پس مرا بکش کشتن خوبی، و اگر میخواهی مرا مداوا کنی بخدا قسم من خوب شدم، پس او را مرخص کرد که بوطن خود عراق برگردد و بابو موسی اشعری نوشت: که هیچکس از مسلمین حق مجالست و رفت و آمد با او را ندارد، پس این تنهایی سخت شد بر این مرد، پس ابو موسی بعمر نوشت، که این مرد توبه کرده و توبه اش خوبست، پس عمر نوشت: که مردم با او مجالست و رفت و آمد کنند.

و از سائب بن یزید نقل شده: گوید پیش عمر آمدم، و گفتند: ای امیرالمومنین: ما مردی را دیدیم که از تاویل مشکلات قرآن میپرسید پس عمر گفت: بار خدایا مرا مسلط بر او فرما پس در بین روزیکه عمر نشسته بود و با مردم صبحانه میخورد که مردی آمد و بر او لباس و عمامه صفدی بود و صبر کرد تا فارغ شد، گفت: ای امیر مومنان: و الذاریات ذروا فالحاملات و قرا، پس عمر گفت: تو همان هستی و برخاست بسمت او مچ دستش را گرفت و مرتب او را شلاق زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: بآنکسیکه جان عمر بدست اوست اگر تو را سر تراشیده یافته بودم هر آینه سراز بدنت جدا میکردم، لباسی او را بپوشانید، و سوارش کنید بر شتری و او را بیرون کنید تا بوطنش برسانید، سپس خطیبی برخیزد و بگوید: که صبیغ علمی طلب کرد پس خطاء کرد و همواره در میان قومش سر شکسته و بدنام و درمانده شد تا هلاک شد در حالیکه او بزرگ قومش بود.

و از انس روایت شده که عمر بن خطاب صبیغ کوفی را شلاق زد

[صفحه ۱۸۷]

درباره مسئله ایکه از مشکله قرآن پرسیده بود تا خون در پشتش جاری شد.
و از زهری رسیده: که عمر شلاق زد برای زیاد پرسیدنش از حروف قرآن تا آنکه خون از پشتش جاری شد.

غزالی در احیاء العلوم ج ۱ ص ۳۰ گوید: و عمر آنستکه باب سخن گفتن و جدل را بست و صبیغ را با شلاق زد وقتیکه ایراد کرد بر او سئوالاتی در تعارض دو آیه ای در کتاب خدا و او را ترک کرد و مردم را وادار کرد او را ترک کنند. و این صبیغ آن صبیغ بن عسل و ابن عسیل هم گفته میشود و صبیغ بن شریک هم از بنی عسیل گفته اند.

۲- از ابی العدیس روایت شده گوید: مانند عمر بن خطاب بودیم که مردی آمد پیش او، پس گفت: ای امیر مومنان، الجوار الكنس چیست، پس عمر زد با شلاقیکه با او بود در عمامه مردی تا از سرش افتاد و گفت: آیا حروری هستی، قسم بآنکسیکه جان عمر در دست اوست اگر سر تراشیده تو را دیده بودم هر آینه

[صفحه ۱۸۸]

شپش را از سرت دور می‌کردم.

۳- از عبد الرحمن بن یزید نقل شده: که مردی از عمر از فاکهه و ابا پرسید پس چون ایشانرا دید که می‌گویند، با شلاق به طرف آنها حمله کرد.

امینی (رضوان الله تعالی علیه) گوید: خیال میکنم که در گفته شاخه های خرما و زبان تازیانه و منطق شلاق مخصوص خلیفه (دره) جواب و پاسخ قاطعی است از هر چه که انسانی نمیداند و بهمین هم اشاره کرده گفته خلیفه: ما نهی از تکلف شدیم در پاسخ از ساده ترین سئوالیکه هر عرب خالصی میداند بدان که آن معنای (اب) است که در خود قرآن مبین هم تفسیر شده بقول خدای تعالی: متاعا لکم و لانعامکم: خوراک برای شما و حیوانات شما.

و من نمیدانم که سئوال کننده گان و دانش پژوهان بچه جهت مستحق خونین شدن و بدرد آمدن شدند بمجرد سئوال از آنچه نمیداند از مشکل قرآن یا آنچه از ایشان از لغت آن پنهان شده است و در اینها چیزی نیست از آنچه که موجب الحاد و کفر شود لکن قصه ها جاری شده بر آنچه که میبینی.

آنگاه: گناه پاسخ دهنده گان علمی از سئوال (الاب) چه

[صفحه ۱۸۹]

بوده و برای چه خلیفه با شلاق و دره اش بجان آنها افتاده و آیا باقی میماند قائمه ای برای اصول آموختن و یاد گرفتن و حال آنکه حال اینگونه است و شاید امت اسلامی محروم شده اند به برکت این شلاق از پیش افتادن و ترقی کردن در علم بعد از اینکه کارش باینجا بکشد که مانند ابن عباس هم به ترسد که از خلیفه سئوال کند از قول خدای تعالی: و ان تظاهرا علیه و گوید: دو سال صبر کردم که میخواستم سئوال کنم از عمر بن خطاب از حدیثی و مرا منع نمیکرد از او مگر هیبتش و گوید: یک سال صبر کردم که میخواستم سئوال کنم عمر بن خطاب را از آیه پس نتوانستم از هیبت او سئوال کنم از آن.

رای خلیفه در سوال از آنچه واقع نشده

اضافه کن باجتهاد خلیفه در مشکلات قران رای مخصوص او را در سئوال از آنچه واقع نشده چونکه او نهی میکرد از آن، طاوس گوید عمر بالای منبر گفت: سخت میگیرم بر مردیکه سئوال کند از آنچه نشده زیرا که خدا بیان نموده آنچه واقع شده است. و گفت: حلال نیست برای هیچکس که سئوال کند از آنچه

[صفحه ۱۹۰]

واقع نشده بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی بتحقیق حکم فرموده در آنچه که واقع شده است. و گفت بر شماسخت میگیرم که سؤال نکنید از آنچه که واقع نشده چونکه برای ما در آنچه واقع شده کاریست و یکرز مردی آمد پیش پسر عمر و از چیزی سؤال کرد، که نمیدانم آن چیست پس پسر عمر باو گفت سؤال نکن از آنچه واقع نشده زیرا که من شنیدم عمر بن خطاب لعن میگرد کسی را که سؤال کند از آنچه واقع نشده است.

پس کشیده شد لعن بزرگان صحابه باین پیش آمد و این ابتلاء و گرفتاری همگانی شده و اتفاق کردند که جواب ندهند از سؤال از آنچه واقع نشده است را.

پس این ابن عباس است که از او سؤال میکند میمون از مردی که ادراک کرده دو رمضان را، پس گفت آیا بود یا نبود، گفت بعدا نبود گفت: بلیه را ول کن تا آنکه فرود آید، گفت: ما را مردی بان راهنمایی کرد و گفت: بوده پس گفت از اولی اطعام میکند از هر یکی از آن سی مسکین را برای هر روزی یک مسکین.

و این ابی بن کعب است که مردی از او پرسیده و گفت: ای ابو المنذر چه میگوئی در چنان و چنان، گفت: ای پسرک من آیا آنچه سؤال کردی از آن بوده گفت: نه، گفت اما نه، پس مرا

[صفحه ۱۹۱]

مهلت بده تا بوده باشد و خودمانرا معالجه کنیم تا تو را خبر دهیم.

و مسروق گوید: من با ابی بن کعب راه میرفتم پس جوانی گفت: چه میگوئی: ای عمو چنان و چنان را ابی گفت: ای پسر برادرم آیا این بوده گفت نه گفت: پس ما را ببخش تا واقع شود

نهی خلیفه از حدیث

و ردیف کن دو حادثه در مشکل قرآن و سؤال از آنچه واقع نشده را به بدعت سومی که ننگین تر از آن دو است و آن نهی و منع خلیفه است از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله یا زیاد گفتن آن و زدن و زندانی کردن او بزرگان صحابه را باین سبب.

قرظه بن کعب گوید: وقتیکه عمر ما را بعراق فرستاد با ما چند قدمی آمد و گفت: آیا میدانید چرا شما را بدرقه کردم، گفتیم: بلی برای بزرگداشت ما گفت: و با این شما میروید پیش مردم دهکده ای که برای ایشان زمزمه ای بقرانست مثل زمزمه و صدای زنبور غسل پس آنها را مانع نشوید بنقل احادیث پس مشغولشان کنید، قران را تنها بگذارید، و کم کنید روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را و من شریک شمایم پس چون قرظه بن کعب وارد شد گفتند: برای ما

[صفحه ۱۹۲]

حدیث بگو، گفت عمر... ما را نهی کرد.

و در لفظ ابی عمر: قرظه گفت: پس بعد از آن من حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نکردم.

و در لفظ طبری: عمر بود که میگفت: قرآن را مجرد کنید و آنرا تفسیر نکنید و کم کنید روایت از رسول خدا را و من شریک شمایم.

م- چون ابو موسی را بعراق فرستاد باو گفت: تو میروی بسوی مردمیکه برای ایشان در مساجدشان زمزمه ای بقران مانند زمزمه زنبور عسل است پس آنها را بهمان حالشان واگذار و مشغولشان باحدیث نکن و من در این موضوع شریک توام، ابن کثیر یاد کرده این را در تاریخش ج ۸ ص ۱۰۷ و گفته: این منع از حدیث معروف از عمر است.

و طبرانی نقل کرده از ابراهیم بن عبد الرحمن که عمر حبس کرد سه نفر را: ۱- ابن مسعود، ۲- و ابو درداء، ۳- ابو مسعود انصاری را پس بایشان گفت شما زیاد کردید حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ایشانرا زندانی نمود تا هلاک شد.

[صفحه ۱۹۳]

و در لفظ حاکم در مستدرک ج ۱ ص ۱۱۰:

که عمر بن خطاب باین مسعود و ابو درداء و ابوذر گفت چیست این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و گمان میکنم که او ایشانرا در مدینه حبس کرد تا آنکه کشته شد.

و در لفظ جمال الدین حنفی است:

که عمر حبس کرد ابو مسعود و ابو درداء و ابوذر را تا آنکه هلاک شد، و گفت: چی این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله، سپس گفت: و از آنچه نیز از او روایت شده اینست که عمر باین مسعود و ابوذر گفت: این حدیث چیست، گفت: خیال میکنم که حبس کرد ایشانرا تا آنکه کشته شد، پس گفت: و همینطور معامله کرد با ابو موسی اشعری یعنی او را هم زندانی نمود برای نقل حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه نزد او عادل بود (المعتصر ج ۱ ص ۴۵۹).

و عمر بابی هریره گفت: هرآینه البته باید ترک کنی حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله را یا آنکه تو را تبعید بزمین دوس خواهم کرد.

م- و بکعب الاحبار گفت: باید ترک کنی حدیث گفتن از اول (یعنی رسول خدا ص) یا آنکه تو را ملحق میکنم بزمین بوزینه گان

[صفحه ۱۹۴]

(تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۶).

و ذهبی در تذکره ج ۱ ص ۷ نقل کرده از ابی سلمه گوید: گفتم بابی هریره آیا در زمان عمر هم اینطور حدیث میکردی، گفت: اگر در زمان عمر حدیث میگفتم مانند آنچه که برای شما حدیث میگویم هرآینه با شلاق کشنده اش میزد.

و ابو عمر از ابو هریره نقل کرده: که من حدیث گفتم شما را با احادیثیکه اگر در عصر عمر بن خطاب گفته بودم هرآینه مرا با شلاقش میزد (جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۲۱).

م- و در لفظ زهری: آیا پس من بودم حدیث گوینده شما باین احادیث در حالیکه عمر زنده بود اما بخدا قسم در آنموقع که یقین داشتم که شلاق و تازیانه دردناک او پشت مرا مجروح کند، و در لفظ ابن وهب: بدرستیکه من هرآینه حدیث میگویم احادیثیکه اگر در زمان عمر لب بان میگشودم یا در پیش عمر تکلم میکردم سرم را میشکست (تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۷).

بعد از گذشتن این واقعه شعبی گفت: من دو سال یا یکسال و نیم با پسر عمر نشستم پس نشنیدم از او حدیثی از رسول خدا صلی

الله علیه و آله مگر یک حدیث.

و سائب به یزید گوید: من مصاحب و همسفر سعد بن مالک شدم از مدینه تا مکه پس از او یکحدیث هم نشنیدم (سنن ابی ماجه).

[صفحه ۱۹۵]

و ابو هریره گوید: ما در زمان عمر توان آنرا نداشتیم که بگوئیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا آنکه عمر هلاک شد (تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۷).

امینی (قدس الله سره) گوید: آیا بر خلیفه مخفی ماند که ظاهر کتاب (قرآن) امت را بینای از سنت نمیکند و آن از قرآن جدا نیست تا هر دو بر پیامبر در کنار کوثر وارد شوند و آیا مستور مانده بر او که نیاز امت بسنت و حدیث کمتر از نیاز و حاجت او بظاهر قرآن نیست، و قرآن چنانچه او زاعی و مکحول گفته اند: نیازمندتر بسنت است از سنت بکتاب (جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۹۱).

یا آنکه در اینجا مردی دیده که بازی با سنت نموده بجعل کردن و ساختن احادیث بر پیامبر معصوم و منزّه، و حق هم دیده پس عازم شده که قطع کند دست جرثومه هائی که افتراء بر آنحضرت صلی الله علیه و آله میزدند و کوتاه کند این دستهای آلوده گنهکار را از سنت شریفه، پس اگر این یا آنست پس گناه مانند ابوذریکه راست گوئی و صداقت اوزبانزد همگانی است، بقول پیامبر بزرگوار: " ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی رجل اصدق لهجه من ابی ذر " آسمان سایه نیفکنده و زمین روئیدنی نداده بر مردیکه راست گوتر از ابی ذر باشد یا مثل عبد الله بن مسعود صاحب سر

[صفحه ۱۹۶]

و راز دار رسول خدا و بالاترین کسیکه قرآن را خوانده و حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام دانسته و فقیه در دین و عالم بسنت پیامبر یا مانند ابو درداء عویمر بزرگ صحابه رفیق و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چرا آنها را حبس کرد تا مرد، و برای چه بی حرمتی و اهانت کرد باین بزرگان در میان اجتماع مردم مسلمان و چرا آنها را کوچک کرد در چشم و نظر مردم، و آیا ابو هریره و ابو موسی اشعری از همین گروه بازرگانان حدیث و جعلین بودند تا آنکه مستحق این تعزیر و رانده شدن و زندان و تهدید گشتند، انا لا ادری، من نمیدانم.

بلی: تمام این رایها نظرهای سیاسیه وقتیه است که بر امت مسدود کرده درهای علم را و آنها را در پرتگاه جهل و نادانی و میدان هواها انداخته هر چند که خلیفه قصد آنرا هم نکرده باشد لیکن او مسلح نمود بآن چنین روزیرا و دفاع کرد از خودش درگیری مشکلات را و نجات داد خود را بوسیله آن از مسائل مشکله و پیچیده.

م- و بعد از نهی کردن امت اسلامی از علم قرآن و دور کردن او راز آنچه در کتاب آنهاست از معانی بزرگ و دروس عالیه از ناحیه علم و ادب و دین و اجماع و سیاست و اخلاق و تاریخ و مسدود کردن باب آموزش و گرفتن باحکام و روش چیزیکه محقق نشده و موضوع آن واقع نشده و اعراض از آماده گی برای عمل بدین خدا پیش از وقوع واقعه و منع کردن امت را از دانستنی ها و معلومات سنت شریفه و

[صفحه ۱۹۷]

جلوگیری از نشر آن در میان مردم، پس به چه علم سودمند و بکدام حکم و حکمتی ترقی نموده و پیش میافتد امت بیچاره اسلامی بر امت‌های دیگر و بچه کتاب و بچه سنت و روشی برایش سیادت عالم خواهد بود آخرین پیامبران شالوده آنرا ریخته بود پس این سیره و روش خلیفه ضربه محکمی است بر اسلام و بر امت اسلام و تعالیم آن و بر شرف و تقدم و برتری آن بدانند آنرا (آقای خلیفه) یا ندانند، و از همین موضوع و برای تائید این روش منفور حدیث نوشتن سنن است، بدان و آن...

حدیث نوشتن سنن

از عروه نقل شده: که عمر بن خطاب خواست سنتها را بنویسد پس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله استفتا کرد در این پس اشاره کردند بر او که بنویسد آنرا پس عمر آغاز بکار کرد و در آن یکماه استخاره میکرد با خدا سپس روزی را صبح کرد که عازم این کار شده بود، پس گفت: بدرستی که من میخواهم که سنن را بنویسم و متذکر شدم مردمی را که پیش از شما بودند و کتابی نوشتند پس سخت بر آن مشغول شدند و کتاب خدا را وا گذاشتند و من بخدا قسم کتاب خدا را هرگز آمیخته بچیزی نمیکنم.

[صفحه ۱۹۸]

و جمعی پیروی از اثر و عمل خلیفه کرده و معتقد شدند بمنع از نوشتن سنن را در حالیکه مخالف با سنت ثابت از شارع بزرگوار است.

رای خلیفه درباره کتابها

علامه کن بر حوادث چهارگانه، ۱- واقعه مشکلات قران ۲- واقعه سؤال از آنچه واقع نشده، ۳- واقعه حدیث از رسول خدا، ۴- و واقعه نوشتن سنن، رای و اجتهاد خلیفه را در اطراف کتب و تالیفات، مردی از مسلمین آمد پیش عمر و گفت ما وقتیکه فتح کردیم شهر مداین (پایتخت ایران) را کتابهایی در آن بدست آوردیم که در آن علمی از علوم عجم و کلام شگفت انگیزی بود پس عمر شلاق خود را خواست و شروع کرد بزدن آنمرد آنگاه قرائت کرد ما حکایت میکنیم بر تو بهترین حکایتها را و میگفت: وای بر تو آیا قصه و حکایتی بهتر از کتاب خدا هست، جز این نیست که هلاک شدند مردمی که پیش از شما بودند، برای آنکه ایشان اقبال و توجه کردند بر کتب علماء و کشیهایشان و تورا و انجیل را وا گذاردند تا آنکه بوسید و از بین رفت آنچه در آنها از علم بود. صورت دیگر:

[صفحه ۱۹۹]

از عمر بن میمون از پدرش نقل شده که گوید: مردی نزد عمر بن خطاب... آوردند و گفت ای امیر مومنان، ما وقتیکه مدائن را فتح کردیم کتابی در آن یافتیم که در آن کلام عجیب و شگفت آمیزی بود گفت آیا از کتاب خدا بود، گفت: نه، پس شلاقش را خواست و شروع کرد بزدن او و خواندن این آیات: تلک آیات الکتاب المبین انا انزلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون، ای محمد این آیات کتاب روشن است بدرستی که ما آنرا قرآن عربی نازل کردیم تا شاید شما اندیشه نموده و بفهمید تا قول تعالی "و ان کنت من قبله لمن الغافلین" هر چند که تو پیش از آن از غافلها بودی، پس از آن گفت: جز این نیست که هلاک شدند کسانی که پیش از شما

بودند چونکه ایشان اقبال کردند بکتب علماء و کشیشهایشان و توره و انجیل را واگذارند تا پوسیده و کهنه شده و آنچه در آنها از علم بود از بین رفت.

و عبدالرزاق و ابن ضریس نقل کرده اند در فضائل قرآن و عسکری در (المواعظ) و خطیب از ابراهیم نخعی گوید: در کوفه مردی بود که کتب دانیال نبی را جستجو میکرد و این برنامه او بود که نامه ای از عمر رسید که او را بسوی عمر بفرستند، پس چون وارد بر عمر شد شلاقش را بلند کرده و بر سرش زد و شروع کرد بخواندن: الر، تلک آیات الكتاب المبین، تا رسید بغافلین، گفت پس دانستی چه میخواهد، پس گفتم: ای امیر مومنان، مرا ول کن بخدا قسم چیزی از این کتابها را پیش خود باقی نمیگذارم جز آنکه

[صفحه ۲۰۰]

آنها را میسوزانم پس او را رها کرد.

و در تاریخ مختصر الدول ابی الفرج ملطی متوفای ۶۴۸ ص ۱۸۰ از طبع بوک در اوکسنیا سال ۱۶۶۳ میلاد آمده چیزیکه متن آن اینست.

و زنده ماند (یحی غرا ماطیقی) تا آنکه عمرو بن عاص فتح کرد شهر اسکندریه را و داخل شد بر عمرو و ناخته بود مقام علمی او را پس عمرو ویرا را احترام کرد و از او سخنان فلسفی شنید که عرب با آن مانوس و آشنا نبود پس مجذوب و فریفته آن شد و عمرو مردی زیرک و خوش گوش و صحیح الفکر بود پس ملازم او شده و از او جدا نمیشد پس روزی یحی باو گفت: بدرستیکه تو مسلط شدی بحاصل های اسکندریه و مهر گذاری بر هر صنفیکه در آن موجود است پس آنچه که برای تو سودمند است ما معارضه نمیکنیم با تو در آن و آنچه که برای تو سود و فایده ای نداری پس ما بر آن سزاوارتریم، پس عمرو گفت: چیست آنچه تو بان نیازمندی، گفت: کتابهایی فلسفیکه در خزینه دولتی و شاهی مانده است، پس عمرو گفت باو، این چیزیکه امکان ندارد برای من که در آن دستور بدهم مگر بعد از اجازه خواستن از امیر مومنین عمر بن خطاب...

پس بعمر نوشت و سخن یحی را هم تذکر داد پس نامه عمر رسید باو که در آن گفته بودو اما کتابهایی را که یاد کردی پس اگر در آن چیزیکه موافق با کتاب خداست پس در کتاب خدا از آن

[صفحه ۲۰۱]

بینیازی و توانگریست و اگر در آن چیزیکه مخالف کتاب خداست پس حاجتی بان نیست پس اقدام کن بنابودی آنها، پس عمرو بن عاص شروع کرد در تقسیم کردن آنها بر حمامهای اسکندریه و سوزانیدن آنها در گلخن های حمامها پس تا مدت شش ماه حمام را از آنها گرم کردند، بشنو این قصیه را و تعجب کن.

این جمله از کلام و سخنان ملطی است که جرجی زیدان آنرا در تمدن اسلام ج ۳ ص ۴۰ بتمامی یاد کرده و در حاشیه بر آن گفته نسخه چاپ شده در چاپخانه آباء یسوعین در بیروت تمام این جمله را از آن حذف کرده بسببیکه ما نمیدانیم.

و عبد اللطیف بغدادی متوفای ۶۲۹ هجری در کتاب (الافاده والاعتبار) ص ۲۸ گوید: نیز دیدم در اطراف عمود و پایه سواری از این اسطوانه ها باقیمانده های شایسته ای که بعضی از آن صحیح و برخی شکسته بودو از حالش معلوم میشد که آنجا مسقف بوده و اسطوانه ها و پایه های طاق و سقف را نگه میداشته و اسطوانه سواری بر آن قبه ای بوده که او حامل آن بوده، و دیدم رواقی در سالتی را که ارسطوطالیس و شاگردان و پیروان او در آن بعد از او درس میگفته اند و آن خانه معلمی بود که اسکندر آنرا ساخته بود

وقتی که شهر اسکندریه را بنا کرد و در آن کتابخانه ها و مخازن کتبی بود که عمرو بن عاص آنها را با مر عمرسوزانید صورت تفصیل مطالب:

و قاضی اکرم جمال الدین ابو الحسن علی بن بوسف قفطی

[صفحه ۲۰۲]

متوفای ۶۴۶ در کتاب خطی تراجم حکماء خود در بیوگرافی و شرح زنده گی یحی نحوی گوید:

و یحیی نحوی زنده گی کرد تا عمرو بن عاص مصر و اسکندریه را فتح نمود و وارد بر عمرو شد و او شناخته بود مقام علمی و اعتقادی او را و آنچه که برای او واقع شد با نصاری، پس او را عمرو احترام نمود و برای او مکانی تعیین کرد و سخن او را در ابطال تثلیث و سه خدا بودن شنید پس او را بتعجب آورد و نیز کلام او را درباره سپری شدن دنیا شنید و مجذوب و مفتون او شد و مشاهده کرد از ادله منطقه او و شنید از الفاظ فلسفیه او که عرب بآن مانوس نبود و بر او بزرگ و سنگین بود، و عمرو مردی زیرک و خوش شنوا و صحیح الفکر و درست اندیشه پس ملازم او شده و از او جدا نمیشد پس روزی یحی باو گفت: که تو مسلط شدی بر خرمنها و حاصلهای اسکندریه و بر تمام اجناس موجوده معروفه آن مهر گذاری، پس اما آنچه برای تو در آن منفعت است من معارضه نمیکنم در آن باتو و اما آنچه نفعی و سودی برای شما در آن نیست پس ما سزاوارتر بانیم پس دستور بده بجدا کردن آن، پس عمرو باو گفت: و چیست آنچه تو بآن نیازمندی. گفت: کتابهای فلسفیکه در خزائن دولتی و شاهی است و شما تسلط بر آن پیدا کردی و ما محتاج بانیم و نفعی برای شما در آن نیست، پس عمرو گفت: چه کسی این کتابها را جمع کرده و قصه آن چیست، پس یحیی باو گفت: بطولوماوس

[صفحه ۲۰۳]

فیلا دلفوس از پادشاهان اسکندریه وقتی پادشاه شد دوستدار علم و علماء بود و از کتب علم جستجو کرده و دستور جمع کردن آن را داده و برای آن مخازنی جداگانه ترتیب داده و مردیرا که معروف باین زمره (زمیره) بود متولی آن نموده و او را ترغیب نمود بکوشش در جمع آوری و تحصیل آن و مبالغه در قیمت های آن و تشویق بازرگانان آن پس او هم بخوبی انجام داد و در مدتی پنجاه هزار و یکصد و بیست کتاب جمع آوری کرد.

و چون پادشاه دانست جمع شدن کتب و حقیقت مقدار و رقم آنها بزمیره گفت آیا میبینی که در روی زمین از کتابهای علمی چیزی باشد که پیش ما نباشد، پس زمیره باو گفت در دنیا هست چیزی از کتب در سند و هندوستان و فارس و جرجان و ارمنیه و بابل و موصل و پیش سلطان روم که پیش ما نیست، پس پادشاه از سخن او تعجب کرد و باو گفت ادامه بده بتحصیل کتب، پس همواره کتاب جمع میکرد تا آنکه مرد و این کتابها محفوظ و مصون بود پیوسته مراعات آنها میکرد هر کس که متولی آنها میشد از طرف پادشاهان و پیروان آنان تا زمان ما پس عمرو زیاد شمرد آنچه یحی یاد کرده بود و از آن بتعجب آمده بود و باو گفت: امکان ندارد برای من که دستوری بدهم یا کاری کنم مگر بعد از اجازه گرفتن از امیر مومنین عمر بن خطاب و بعمر نوشت و تعریف کرد سخنی را که یحیی یاد کرده بود و از او خواست که چه کند درباره کتابها پس نامه عمر باو رسید که در آن نوشته بود و اما کتابهایی را که یاد کردی پس اگر در آن چیز هست که مخالف با کتاب خدای تعالی است، پس نیازی بان نیست پس اقدام بنا بودی آنها کن، پس عمرو بن عاص شروع کرد

[صفحه ۲۰۴]

بتقسیم کردن آنها بر حمامهای اسکندریه و سوزانیدن آنها در آتش خانه های آنها و یاد کرده بود عدد حمامهای آنروز را و من فراموش کردم و یاد کردند که آنها را در مدت شش ماه گرم میکرد حمامها، بشنو آنچه بر سر فرهنگ و علم آمده و تعجب کن. ا. ه و در فهرست ابن ندیم متوفای ۳۸۵ اشاره ای باین کتاب خانه سوخته شده نمود و در صفحه ۳۳۴ گفته: و اسحاق راهب در تاریخش حکایت کرده که بطولوماوس فیلادلفوس از شاهان اسکندریه وقتی بسلطنت رسید کاوش نمود از کتابهای علمی و تولید امر آنرا بمردی واگذار کرد که معروف بزمیره بود پس جمع کرد از این کتب بنا بر آنچه حکایت شده پنجاه و چهار هزار و یکصد و بیست جلد کتب را و گفت باو: ای پادشاه بتحقیق که کتابهای بسیاری باقیمانده در سند و هند و فارس و جرجان و ارمان و بابل و موصل و نزد پادشاه روم.

و موسس این کتابخانه بطلیموس اول همانکسیکه مدرسه معروف اسکندریه را با اسم رواق بنا نمود و در آن جمع کرد تمام علوم آنزمان را از فلسفه و ریاضیات و طب و حکمت و آداب و هیئت و آن مدرسه متصل بقصر شاهی بود و برای فرزند او بطلیموس دوم ملقب بفیلادلفوس (یعنی دوست برادرش) بسلطنت بیعت شد در زنده گی پدرش دو سال قبل از مردن او ۲۸۵ سال پیش از میلاد مسیح یعنی سال ۹۰۷ قبل از هجرت و او در آنوقت ۲۴ سال داشت و در سال ۲۴۶ پیش از میلاد یعنی سال ۸۶۸ سال قبل از هجرت مرد پس تمام مدت حکومتش ۳۸ سال بود و او بر روش پدرش دوست دار اعلم و اهل آن و توجه بکتابخانه اسکندریه و جمع کردن کتابها

[صفحه ۲۰۵]

در آن بود.

و این رای خلیفه نسبت بتمام کتب در اقطار و بلاد و کشورهاییکه بدست مسلمین فتح شده بود تعمیم داشت صاحب کشف الظنون ج ۱ ص ۴۴۶ گوید: که مسلمین وقتی فتح کردند بلاد فارس را و به کتابهای آنها برخوردند، سعد بن ابی وقاص بعمر بن خطاب نوشت که با این کتابها چه کار کنم آیا تقسیم کنم میان مسلمین، پس عمر باو نوشت، آنها را در آب بریز پس اگر در آن هدایت است که خدا ما را هدایت نموده به بهتر از آن و اگر از کتب ضلال و گمراه کننده است، پس خدای تعالی برای ما کافیت، پس آنها را در آب یا در آتش ریختند پس علوم فارس که در آن بود از بین رفت و در ج ۱ ص ۲۵ در بین کلامش از اهل اسلام و علومشان گوید: که ایشان آنچه از کتب در فتوحات بلاد یافتند سوزانده و از بین بردند.

و ابن خلدون در تاریخ خود ج ۱ ص ۳۲ گوید: پس علوم فراوان است و حکماء در امتهای خود ج ۱ ص ۳۲ گوید: پس علوم فراوان است و حکماء در امتهای نوع انسانی متعددند و آنچه که از علوم بما نرسیده پیش از آنست که رسیده است پس علوم فارسیکه عمر دستور نابودی آنرا داد در موقع فتح کجا رفت.

امینی (طاب الله ثراه) گوید: نظر نیست در کتب پیشینیان که بنا بر اطلاقش ممنوع باشد و خصوصاً هر گاه کتب علمی یا صنعتی و یا فلسفی و یا اخلاقی یا طبی یا فلکی یا ریاضی و امثال آن باشد و بویژه آنهائیکه نسبت به پیامبری از پیامبران علیهم السلام مثل دانیال نبی داده شود اگر نسبت درست باشد و تحریف بان راه پیدا نکرده باشد، بلی اگر از کتب ضلال باشد از داعیان و رهبران

[صفحه ۲۰۶]

مبدء باطلی یا دین منسوخی یا شبهه‌ای که برخورد بمبادی اسلامی داشته باشد که نظر و تامل در آن حرام باشد برای کسانی که قاصر و عاجز از جواب و بررسی هستند سوختن و نابودی آنها لازم است.

و اما کسیکه برای او فضیلت دفع کردن یا توانائی استدلال است پس بدرستی که تامل کردن او در آن برای ابطال باطل و آشنا کردن مردم بحق صریح از بالاترین عبادت‌هاست.

و منافاتی نیست بین اینکه قرآن احسن القصص باشد و بین آنکه در میان کتابها علم مفیدی یا حکمت کامل یا صنعتی باشد که افاده کند اجتماع مردم را یا علمی در آن باشد که بشر استفاده کند بان و اگر چه آنچه در قرآنست دورتر از این مقصود و عمیق تر از جهت پایان و محکمتر از حیث صنعت است اما کوتاهی فهم مردم از مقاصد عالیه قرآن کریم مردم را واگذارده که این علوم را استنباط نمیکنند با اطمینان و اعتمادشان باینکه هیچ صغیره و کبیره‌ای و هیچ جزئی و کلی نیست مگر آنکه در آن بحساب آمده و هیچ تری و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین ثبت شده است.

پس منع کردن از نظر و تامل در این کتب جنایت بزرگیست بر اجتماع مردن و دور کردن از علوم است و شلاق زدن ناظرین در آنرا قانون جهانی اسلامی مساعد نیست نه از جهت قرآن و نه از جهت سنت.

و خدا میداند که مسلمین چه خسارتی بردند و ضرری کردند به از بین بردن این ثروت علمی در اسکندریه و پراکنده کردن آن را در بلاد عجم از تمدن پیش رفته و صنعتهای جدیدی که ارتباطی به هدایت یا ضلالت ندارد چنانچه خلیفه در کتب فارس تصور کرده و

[صفحه ۲۰۷]

آنها ربطی به موافقت کتاب یا مخالفت آنرا ندارند چنانچه خیال کرده در امر کتابخانه جهانی اسکندریه و زیانی برای مسلمین نبود اگر بر این ثروت علمی دست پیدا میکردند، پس ایشانرا آگاهی بر ثروت مالی و توسعه علمی و پیش روی در تمدن و ترقی در آبادی و کمال تندرستی میداد که هر یک از اینها ایجاد میکرد نیروئی در کشور و شکوهی را نزد دولتهائی و سرافرازی رادر تمام عالم و وسعتی را در ادامه سلطنت، پس آیا نابود میکرد و از بین میبرد چیزی از این در کمک هدایت یا رخنه و سوراخی در دیوار اسلام مینمود.

بلی: این عمل منفور در پی داشت عقب افتادگی در علوم و تنگدستی و بینوائی در دنیا و بد نامی را که ملحق بعربیت و اسلام گردید، و در میان کاوش گران هستند کسانی که این عمل را توحش و بربریت خیال کرده و از کارهای ننگین جاهلیت و نادانان حساب کند و ما حکم در آنرا موکول میکنیم بعقل سالم و منطق صحیح.

مضافا بر این خلیفه میتوانست که بیرون آورد از این کتابها چیزهائی را که ما اشاره بآن کردیم از آنچه سودمند اجتماع بشریست و نابود کند آنچه در آنها از الحاد و گمراهیست، لیکن او این کار را نکرد و تاریخ گذشت چنانچه قصه واقع شد.

خلیفه و قرائتها

از محمد بن کعب قرظی است که عمر بن خطاب گذشت بر مردیکه میخواند این آیه را "و السابقون الاولون من المهاجرین

[صفحه ۲۰۸]

و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه " و پیش افتاده گان اولی ها از مهاجرین و انصار و کسانی که ایشانرا پیروی خوبی کردند خدا از ایشان راضی و آنها هم از خدا راضی هستند، پس عمر دست او را گرفت و گفت: چه کسی تو را اینطور قرائت کرد، گفت: ابی بن کعب گفت: از من جدا نشو تا او را پیش تو آورم، پس چون آمد، عمر گفت: تو این آیه را چنین قرائت کردی برای این گفت: بلی، گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی آنرا گفت: بلی، گفت: من میدیدم که ما بیک مقامی رسیده ایم که هیچکس بعد از ما بان نخواهد رسید.

و حاکم و ابو الشیخ از ابی سلمه و محمد تیمی گفتند که عمر بن خطاب گذشت بر مردیکه میخواند: " و الذین اتبعوهم باحسان " با او پس گفت: کی تو را اینطور تعلیم کرد، گفت: ابی، پس دست او را گرفت و پیش او برد و گفت: ای ابو المنذر مرا خبر داد این مرد که تو او را اینگونه آموختی، ابی گفت: راست گفت و من آنرا هم چنین فرا گرفتم از دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر گفت تو این چنین فرا گرفتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آری، پس بر او تکرار کرد پس دو مرتبه در حال خشم گفت بلی بخدا قسم، نازل فرمود خدا آنرا بر جبرئیل علیه السلام (امین وحی) و نازل کرد جبرئیل بر قلب محمد صلی الله علیه و آله و از خطاب و پسرش در آن پروانه و اجازه ای نخواست، پس عمر بیرون رفت در حالیکه دستهایش را بلند کرده و میگفت: الله اکبر الله اکبر

[صفحه ۲۰۹]

و در لفظی از طریق عمر بن عامر انصاری است، پس ابی گفت: قسم بخدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا قرائت کرد برای ما و تو ریسمان میفروختی، پس عمر گفت: بلی، در این صورت خوب است، بنابراین ما پیروی میکنیم ابی را. و در تعبیری: عمر قرائت کرد، و الانصار (برفع) الذین بانداختن او که صفت برای انصار باشد تا آنکه زید بن ثابت: باو گفت: که آن با او است، پس عمر از ابی ابن کعب پرسید پس او تصدیق کرد زید را پس عمر برگشت باین قرائت و گفت ما نمیدیدیم مگر اینکه میگفتیم ما بیک پایه ای ارتقاء نموده ایم که هیچکس با ما بان نخواهد رسید.

و در عبارتی: پس عمر گفت: بلی بنابراین ما پیروی ابی میکنیم، و در لفظ طبری: بر اینصورت ما پیروی میکنیم ابی را. و در لفظی: بدرستی که عمر شنید مردی قرائت میکرد آیه را با او، پس گفت کی تو را چنین خواند، گفت: ابی، پس عمر ابی را خواست، پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا قرائت کرد برای من و تو در بقیع اسباب خورده میفروختی، عمر گفت: راست گفتی و اگر خواستی بگو که ما حاضر بودیم و شما نبودید و ما یاری کردیم و شما واگذار نمودید و ما منزل دادیم و شما بیرون کردید پس از آن عمر گفت: من میدیدم که ما بیک مقامی رسیده ام که بعد از ما کسی بان مقام نخواهد رسید.

[صفحه ۲۱۰]

۲- احمد (امام حنبلی ها) در مسندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: مردی آمد پیش عمر و گفت: گفتار ما را خورد مسعر گوید: یعنی پینگی و خواب گفت: پس عمر پرسید که تو از کجائی، پس خود را مرتب معرفی میکرد تا او را شناخت و معلوم شد او موسی

است، پس عمر گفت اگر بدرستیکه برای آدمی یک بیابان و یا دو بیابان باشد هر آینه سومی را طلب میکند پس ابن عباس گفت و پر نمیکند شکم فرزند آدم را مگر خاک سپس میپذیرد خدا توبه کسی را که توبه کند، پس عمر باین عباس گفت: از چه کسی شنیده ای این را گفت: از ابی، گفت: وقتی صبح شد پس بیا پیش من، گوید: پس برگشت نزدام الفضل و این جریانرا برای او بازگو کرد پس مادرش گفت: و چیست تو را و کلام نزد عمر و ابن عباس ترسید که مبادا ابی فراموش کرده باشد، پس مادرش گفت: بدرستیکه ابی شاید فراموش نکرده باشد، پس صبحگاه عمر آمد و شلاقش با او بود و رفتیم با هم پیش ابی، پس بیرون آمد ابی بر آنها در حالیکه وضو گرفته بود و گفت از من مذی آمده بود پس آلت خود یا عورت خود را شستم (و شک از مسعر است) پس

[صفحه ۲۱۱]

عمر گفت آیا این کافست، گفت: بلی، گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی گفت: آری، گفت و از او پرسید از آنچه ابن عباس گفته بود پس او را تصدیق کرد.

و در مسند از ابن عباس روایت شده گوید: مردی آمد پیش عمر و می‌رسید از او، پس شروع کرد بنگاه کردن باو و یکبار بسر او نگاه میکرد و یکبار پپای او که آیا چیزی از کسالت بر او هست پس از آن عمر باو گفت: چه اندازه مال داری، گفت: چهل شتر، ابن عباس گفت: پس گفتم: راست گفت خدا و پیامبر او، اگر برای این آدم دو بیابان از طلا هر آینه بیابان سومی را میخواهد و پر نمیکند درون پسر آدم را مگر خاک و خدا توبه میکند بر کسیکه توبه کند، پس عمر گفت: این چیست، گفتم: این چنین ابی خواند برای من گفت پس برویم پیش او، گفت: پس آمد نزد ابی و گفت: چه میگوید این، ابی گفت: این چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا پس ثابت میدانی آنرا پس ثابت بدار آنرا.

و در حکایت شده از احمد، عمر گفت: در اینصورت ثابت میداری در مصحف، گفت: بلی.

و ابن ضریس از ابن عباس نقل کرده که گفت: گفتم ای امیر مومنان بدرستیکه ابی بن کعب گمان میکند که تو ترک کرده از آیات خدا آیه ای را که نوشته ای آنرا گفت: بخدا قسم البته از ابی می‌پرسم پس اگر انکار کرد هر آینه تکذیب خواهی شد، پس چون نماز صبح را خواند رفت پیش ابی و اجازه خواست از او و برای او بالشتی گذارد و گفت: این خیال میکند که تو پنداشته ای که من آیه ای از کتاب خدا را ترک کرده و نوشته ام آنرا پس گفت: که من

[صفحه ۲۱۲]

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود اگر برای فرزند آدم دو بیابان از مال باشد هر آینه طلب کند بیابان سوم را که اضافه بر آنها کند و پر نمیکند شکم و درون فرزند آدم را مگر خاک و خدا میپذیرد بر هر کسیکه توبه کند، پس عمر گفت: آیا آنرا بنویسم گفت: من تو را نهی نمیکمم گوید: پس مثل اینکه ابی شک کرد که بگوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله یا قرآن نازل شده است

۳- از ابی ادريس خولانی گفت: ابی بن کعب قرائت میکرد: " اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة " هنگامیکه قرار دادند کسانیکه کافر شدند در دلشان حمیه و تعصب و آن حمیه جاهلیت بود و اگر شماتعصب میورزیدید چنانچه آنها ورزیدند هر آینه مسجد الحرام ویران شده بود، پس خدا نازل فرمود سکینه و اطمینانرا بر رسولش، پس این این خبر بگوش عمر رسید سخت آشفته شد و فرستاد بسوی او پس وارد بر او شد و عده ای از اصحابش را خواست که در میان ایشان زید بن ثابت بود

پس گفت چه کسی از شما سوره فتح را میخواند، پس زید خواند بر قرائت امروز ما پس عمر تند شد باو، پس ابی گفت: آیا سخن بگویم، گفت: بگو، گفت: هر آینه میدانی که من بودم که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد میشدم و بر من قرائت میکردم و تو دم در بودی، پس اگر دوست داری که مردم را بیاموزم بر آنچه پیامبر ص

[صفحه ۲۱۳]

مرا آموخت و گرنه یک حرف هم نخوانم و بیاموزم مادامیکه زنده باشم گفت: بلکه بیاموز مردم را. و در لفظی: پس ابی گفت: قسم بخدا ای عمر تو میدانی که من حاضر میشدم و شما غایب بودید و من خوانده میشدم و شما ممنوع و محجوب بودید و چنین میکنی با من قسم بخدا که اگر دوست داری من ملازم منزل بشوم و با هیچکس بجیزی سخن نگویم. ۴- از ابن مجلز گوید: بدرستیکه ابی بن کعب قرائت کرد "من الذین استحق علیهم الاولیان" از آن دو نفریکه مستحق مال ایشان شده اند، پس عمر گفت: دروغ گفتی، ابی گفت: تو دروغگوتری، پس مردی گفت: تکذیب میکنی امیر مومنان را گفت: من سخت ترم برای بزرگداشت مقام امیر مومنان از تو، و لیکن او را تکذیب کردم در تصدیق کتاب خدا و تصدیق نکردم رهبر مسلمین را در تکذیب کتاب خدا، پس عمر گفت: راست گفت. ۵- از خرشه بن حر گفت: عمر بن خطاب با من لوح و صفحه

[صفحه ۲۱۴]

صفحه ای دید که در آن نوشته بود: "اذا نودی للصلوه من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله" هر گاه اعلان و اذان نماز روز جمعه شد پس کوشش کنید بسوی ذکر خدا، پس گفت: کی برای تو املا کرد و نوشت این را، گفتم: ابی بن کعب، گفت: بدرستیکه ابی قاری تر و خواناتر ما بنسوخ است خواند آنرا (فامضوا الی ذکر الله) بروید بسوی ذکر خدا. از عبد الله بن عمر رسیده که گوید: نشنیدم از عمر هرگز که بخواند آنرا مگر (فامضوا الی ذکر الله) از ابراهیم نقل شده که گفت: بعمر گفتند: که ابی بن کعب میخواند (فاسعوا الی ذکر الله)، عمر گفت: ابی داناتر ماست بمنسوخ میخواند (فامضوا الی ذکر الله). ابو عبیده نقل کرده آنرا در فضائل قرانش و سعید بن منصور و ابن ابی شیبیه و ابن المنذر و ابن انباری در مصاحف و عبد الرزاق و شافعی و قربانی عبد بن حیمد و ابن جریر و ابن ابی حاتم و بیهقی در سنن چنانچه در الدر المنثور ج ۶ ص ۲۱۹ و کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۵ یاد شده.

۶- از بجاله حکایت شده گوید: عمر بن خطاب عبور کرد بجوانیکه در قرآنی میخواند: "النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم" پیامبر سزاوارتر است بمومنین از خودشان و همسران او مادران ایشانست و او پدر است برای آنها، پس عمر

[صفحه ۲۱۵]

گفت: ای جوان این را پاک کن، گفت: این قران ابی است، پس رفت پیش او و سؤال کرد از او پس ابی باو گفت: پیامبر خدا مرا سرگرم و مشغول بقران میکرد، و تو رادست زدن در بازها و دلالی کردن مشغول میکرد و تند شد بر عمر. ۷- ابی بن کعب خواند: "ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشه و مقتا و ساء سبیلا الا من تاب" و نزدیک زنا نشوید که آن عمل زشت و

منفور و بد راهیست مگر آنکه توبه کند " فان الله كان غفوراً رحیماً " پس براستی که خدا بخشنده و مهربانست، پس این را بعمر یادآور شدند پس آمد پیش ابی و از او سؤال کرد گفت: من آنرا از دو لب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفتم و تو آنوقت کاری نداشتی جز دست زدن در فروختن (یعنی دلالی کردن معاملات) (ابن مردویه و عبد الرزاق آنرا نقل کرده اند مثل کثر العمال ج ۱ ص ۲۷۸).

۸- از مسور بن مخرمه روایت شده گوید: که عمر بن خطاب بعبد الرحمن بن عوف گفت: آیا ندیدی در آنچه بر ما نازل شده " ان جاهدوا کما جاهدتم اول مره " جهاد کنید چنانچه در اول

[صفحه ۲۱۶]

مرتبه جهاد کردید، گفت: بیانداز آنچه از قرآن افتاده است.

۹- از ابن عباس و عدی بن عدی از عمر نقل شده که او گفت: ما بودیم که قرائت میکردیم در آنچه میخواندیم از کتاب خدا " ان لا ترغبوا عن آباءکم فانه کفر بکم " یا " ان کفرا بکم ان ترغبوا عن آباءکم " اینکه رو بر نگردانید از پدرانتان که آن کفر است بشما یا کفر است شما را اینکه رو بگردانید و اعراض کنید از پدرانتان، سپس بزید بن ثابت گفت: آیا چنین است، گفت: بلی.

۱۰- مالک و شافعی از سعید بن مسیب از عمر نقل کرده اند در خطبه ای از او که گفت: حذر کنید از اینکه هلاک شوید از آیه رجم گوینده ای میگفت: ما در کتاب خدا دو حد نماییم چونکه رسول خدا صلی الله علیه و آله رجم و سنگسار کرد و ما هم سنگسار کردیم قسم بکسیکه جانم در دست اوست اگر نبود که مردم میگفتند عمر زیاد کرد در کتاب خدا هر آینه مینوشتم (الشیخ و الشیخه فارجموها البته) پیرمرد و پیره زنا البته سنگسار کنید چونکه ما آنرا خواندیم.

و در عبارت احمد از عبد الرحمن بن عوف آمده: اگر نه این بود که گویندگان میگفتند یا سخن رانان سخنرانی میکردند که عمر... زیاد کرد در کتاب خدا چیزیکه از آن نیست هر آینه آنرا همچنانکه

[صفحه ۲۱۷]

نازل شده مینوشتم.

و در تعبیر بخاری از ابن عباس است: که خداوند برانگیخت و مبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را بحق و بر او نازل کرد قرآن را پس از آنچه را که خدا نازل کرد آیه رجم بود پس ما آنرا قرائت کردیم و فهمیدیم و ضبط کردیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگسار کرد و ما هم بعد از آن (زانی را) سنگباران کردیم پس من میترسم که طولانی شد زمان بر مردم که گوینده ای بگوید: قسم بخدا ما نیافتیم آیه رجم را در کتاب خدا پس گمراه شوند به ترک فضیلتیکه خدا آنرا در قرآن نازل نموده و رجم در کتاب خدا سزاوار ثابت است بر کسیکه زنا کرده هر گاه محصن و عقیف بود از مردان و زنان یعنی مرد زن دار و یا زن شوهردار بود هر گاه چهار شاهد گواهی دادند یا ریسمانی (میان فاعل و مفعول) انداختند که بندشد یا اقرار کردند چهار مرتبه.

و در لفظ ابن ماجه از ابن عباس آمده: که من ترسیدم که زمام بر مردم طولانی شود تا اینکه گوینده ای بگوید: نمیبینم رجم را در کتاب خدا پس گمراه شوند بترک واجبی از واجبات خدا بدانید بدرستی که رجم و سنگسار کردن حق است هر گاه مرد همسر داشته باشد و بینه و برهان اقامه شود یا آنکه زن حامل و آبستن باشد یا اقرار کند و ماخواندیم آنرا: الشیخ و الشیخه اذا زنا فارجموها البته، پیره مرد و پیره زن هر گاه زنا کردند سنگسارشان کنید البته پیامبر خدا رجم کرد و ما هم بعد از آن حضرت سنگسار کردیم.

و در لفظ ابی داود است: و قسم بخدا اگر نبود که مردم بگویند عمر زیاد کرد در کتاب خدا هر آینه آنرا مینوشتم در قرآن.

[صفحه ۲۱۸]

و در تعبیر بیهقی: و اگر نبود کراهت من که در کتاب خدا زیاد کنم هر آینه آنرا در مصحف مینوشتم چونکه من میترسم بعد از این مردمی بیایند که آنرا نیابند پس ایمان بان نیاورند.

امینی (رضوان الله تعالی علیه) گوید: تمام اینها روشن میکند از کم بودن علم خلیفه از ترتیل قرآن کریم و اینکه آن افراد یاد شده از او اعلم و داناتر بقرآن بوده اند و جز این نیست که او را دلالتی معاملات در بازار یا ریسمان فروش یا قرعه کشی مشغول کرده بود از آموختن و برای او (بقول ابی بن کعب) کاری نبود مگر دست بهم زدن در فروش و دلالتی کردن.

چه میشود خلیفه را در حالیکه او پیشوا و رهبر مردم است در کتاب و سنت که پیروی میکند عقاید و آراء مردم را در کتاب خدا و در مصحف شریف محو و اثبات میکند بگفته مردم بعد از این و جدا نمیکند بین کتاب و سنت را و گوشش را بعاریه و گروه این و آن میدهد و قبول میکند از این گفته او را که ثبت کند در قرآن و رای دیگری را تصدیق میکند در انداختن و ساقط کردن چیزی از قرآن و آیاتی

[صفحه ۲۱۹]

تحریف شده از قرآن میبند منع میکند آنرا از داخل کردن در قرآن از ترس گفتن گوینده گان و سخنرانی کردن سخنرانان، و این آن تحریفیستکه آنرا نسبت بشیعه میدهند و حمله میکنند بان بر ایشان حمله و هجوم غارت گران و چپاول گران را و حال آنکه شیعه از روز نخست پدرشان (یا از نخستین پدرشان) بیزار و منزّه از این بد نامی بوده اند و محققین از ایشان اتفاق کرده اند بر نفی تحریف نفی قطعی و جدی چنانچه ما در پیش در جزء سوم ص ۱۰۱ توضیح دادیم.

و چه قدر فرق است بین کسیکه این مقام و کار اوست و بین کسیکه تابعی بزرگوار ابو عبد الرحمن سلمی قاری که اتفاق بر وثوق و جلالت او کرده اند گوید: من ندیدم پسر مادریکه قاری تر بکتاب خدای تعالی باشد از علی علیه السلام نیز گوید: ندیدم قاری تر از علی علیه السلام که قرآن را عرضه کرد بر پیامبر صلی الله علیه و آله و او از کسانیست که حفظ کرده تمام آنرا بدون شک نزد ما و به تحقیق که گذشت برخی از احادیث علم آنحضرت بکتاب ص ۳۹۴ ج ۱۱

اجتهاد خلیفه در نامها و کنیه ها

۱- از زید بن اسلم از پدرش حکایت شده که عمر بن خطاب

[صفحه ۲۲۰]

پسری را زد که کنیه ابو عیسی داشت، و مغیره بن شعبه مکنی بابی عیسی بود پس عمر باو گفت: آیا تو را کافی نیست که مکنی بابی عبد الله باشی، پس گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا کنیه ابو عیسی داد، عمر گفت: بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بتحقیق که بر او گناه گذشته و آینده اش بخشیده شده و ما در مجلسمان (و یا بلفظ ابو داود در جلجلتنا و تغ تغمان)

هستیم پس همواره او را بکنیه ابو عبد الله صدامیزد تا هلاک شد.

صورت دیگر

مغیره اجازه خواست بر عمر پس گفت: کی، گفت: ابو عیسی گفت: ابو عیسی کیست، گفت: مغیره بن شعبه، گفت: پس آیا برای عیسی پدری است، پس بعضی از صحابه گواهی دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله او را مکنی بکنیه ابو عیسی نمودند، پس گفت: بدرستیکه پیامبر صلی الله علیه و آله گناه او بخشیده شده و ما نمیدانیم با ما چه میشود او را کنیه ابو عبد الله داد.

۲- کنیز عبید الله بن عمر آمد پیش عمر که از او شکایت کند، پس گفت: آیا مرا معاف نمیکنی و نجات نمیدهی از ابی عیسی، گفت: ابو عیسی کیست، گفت: پسر عبید الله، گفت: لعنت بر

[صفحه ۲۲۱]

تو او را بکنیه ابو عیسی میخوانی و عبید الله را خواست و گفت وای بر تو خود را کنیه ابو عیسی داده ای پس ترسید و ناراحت شد و گرفت دست او را و گاز گرفت تا آنکه فریاد زد پس آنرا با شلاقش زد و گفت وای بر تو آیا برای عیسی پدر است، آیا نمیدانی کنیه عرب چیست، ابو سلمه، ابو حنظله، ابو عرفطه، ابو مره.

۳- عمر... نوشت باهل کوفه: هیچکس را با اسم پیامبری موسوم نکنید و دستور داد به جماعتی که تغییر دهند اسامی پسرانشان را که محمد نامیده بودند تا آنکه باو جماعتی از صحابه گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داده بایشان در نام گذاری فرزندانشان بنام آنحضرت پس آنها را ول کرد.

۴- از حمزه بن صهیب: حکایت شده که صهیب مکنی بابی یحیی بود و میگفت: که او از عرب است و بسیار بمردم طعام میداد، پس عمر باو گفت: ای صهیب تو را چه میشود که کنیه و لقب ابو یحیی گرفته ای و حال آنکه برای تو فرزندی نیست و میگوئی که تو از عرب هستی و اطعام فراوان میکنی و این اسراف و زیاده روی در مال است، پس صهیب گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا مکنی بابی یحیی نمود، و اما قول تو در نسب پس من مردی از نمر بن قاسط از اهل موصلم ولی من بچه کوچکی بودم اسیر شدم که اهل و خویشان خود را گم کردم و اما قول تو در طعام، پس بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود اطعام طعام کنید و جواب سلام دهید پس این مرا بر آن داشت که اطعام طعام کند.

[صفحه ۲۲۲]

و در عبارتی برای ابی عمر: عمر گفت: نیست چیزی در تو که من تو را ای صهیب عیب کنم و تنقیص نمایم مگر سه خصلت اگر اینها نبود هیچکس را بر تو مقدم نمیداشتم، آیا تو مرا از آنها خبر میدهی، صهیب گفت: هیچ چیزی تو از من نمیپرسی مگر آنکه راست آنرا بتو میگویم، گفت میبینم که تو خود را منتسب بعرب میدانی و حال آنکه زبان تو عجمی است و خود را مکنی بابی یحیی که نام پیامبر است نموده ای و در مالت اسراف و زیاده روی میکنی.

گفت: اما اسراف مالم پس من خرج نکردم آنرا مگر در راه حق و اما مکنی به ابی یحیی بودنم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا کنیه ابو یحیی داد آیا آنرا ترک کنم برای تو و اما نسبتم بعرب پس براستیکه رومیان مرا در کودکی اسیر کردند پس زبان آنها را فرا گرفتم و من مردی از نمر بن قاسط هستم اگر تو بشکافی از من سرگینی را هر آینه خود را نسبت بان دهم (کنایه از اینکه هر ریشه و منبث و نژادیکه تو پیدا کنی من خود را باو منسوب خواهم کرد)

۵- عمر بن خطاب شنید که مردی صدا میزند (یا ذا القرنین) گفت آیا از نامهای پیامبران خلاص شدید که اسامی فرشتگانرا بلند میکنید.

[صفحه ۲۲۳]

امینی (رحمه الله علیه) گوید: این روایات روشن میکند از مواردی از جهل و نادانی را:

۱- نهی کردن خلیفه از نام گذاری با اسم پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و فرمان داد او به کسانی که محمد نام بودند که آنرا تغییر دهند و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسیکه سه پسر برای او متولد شود و یکی از آنها را محمد نگذارد پس نادانی کرده.

و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه محمد نامیدید پس او را نزنید و محرومش نکنید.

و فرمود: صلی الله علیه و آله: هر گاه فرزندتانرا محمد نامیدید پس او را اکرام کنید و در مجلس باو جا دهید و صورت و چهره را بر او زشت و کریه نکنید.

و فرمود: صلی الله علیه و آله: بدرستی که خدا بنده را ننگ میدارد روز قیامت در برابر خود که نام او احمد یا محمد است پس خداوند تعالی باو میفرماید: بنده من آیا حیاء نکردی از من که مرا معصیت کردی و حال آنکه نام تو نام حبیب من محمد است، پس بنده از خجلت و شرمندگی سرش را بزیر انداخته و میگوید: بار خدایا بدرستی که من کردم (آنچه نباید بکنم) پس خداوند عز و جل میفرماید: ای جبرئیل بگیر دست بنده مرا و او را وارد بهشت کن بدرستی که من

[صفحه ۲۲۴]

حیاء میکنم که عذاب کنم بآتش کسی را که نام او نام حبیب منست.

و فرمود صلی الله علیه و آله: کسیکه برای اونوزادی بدنیا آید پس او را برای محبت من و تبرک محمد نامد او و نوزادش در بهشت خواهد بود.

و عایشه... گفت زنی آمد پیش پیامبر صلی الله علیه و آله، پس گفت: ای رسول خدا بدرستی که من پسری زائیدم و او را محمد نامیدم و او را مکنی بابی القاسم نمودم پس بمن یاد آور شدند که شما این را مکروه میدارید، پس فرمود: چیست آنکه حلال کرده اسم مرا و حرام کرده کنیه مرا یا: کیست که حرام کرده کنیه مرا و حلال کرده اسم مرا.

و آنحضرت صلی الله علیه و آله محمد بن طلحه بن عبید الله را محمد نامید و او را مکنی بابی القاسم نمود و این محمد از آن افرادیست که عمر نام او را تغییر داد.

[صفحه ۲۲۵]

م- و رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از فرزندان عصر خودش را محمد نامید که از آنهاست:

محمد بن ثابت بن قیس انصاریو

محمد بن عمرو بن حزم انصاری و

محمد بن عماره بن حزم انصاری و

محمد بن انس بن فضاله انصاری و

محمد بن یفد یدویه هروی

و آنحضرت صلی الله علیه و آله بمردی انصاری که میخواست نام پسرش را محمد بگذارد پس مردم خوش نداشتند و از آنحضرت پرسیدند فرمود: نام گذاری کنید بنام من.

و درباره مردیکه پسری برای او بدنیا آمد و او را قاسم نامید و باو گفتند ما تو را بکنیه و لقب ابوالقاسم صدا نخواهیم زد پس از آنحضرت سؤال کرد، پس فرمود: موسوم باسم نمائید ولی مکنی

[صفحه ۲۲۶]

بکنیه من نکنید.

مضافا بر این خوب بودن نامها از چیزهائیست که شریعت پاک ترغیب و تشویق در آن نموده و محمد بهترین آنهاست و بهترین نامها آنستکه عبادت بآن شود (چون عبد الله و عبد الرحمن و عبد الرحیم و عبد الکریم و...) و ستوده باشد پس از آنحضرت صلی الله علیه و آله آمده: که شما روز قیامت بنامهایتان و نامهای پدرانانتان خوانده میشوید پس نیکو گذارید نامهای خود را.

و فرمود: از حق فرزند بر پدرش اینست که اسم خوب بر او گذارد و او را خوب ادب کند.

و فرمود: هر گاه قاصدی نزد من فرستادید پس خوش صورت و خوش نام بفرستید.

و در جامع ترمذی ج ۲ ص ۱۰۷ از عایشه روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نامهای زشت را تغییر میداد.

و از کسانیکه نامش را تغییر داد (عاصیه) دختر عمر بود پس او را رسول خدا صلی الله علیه و آله جمیله نامیده چنانچه در صحیح ترمذی ج ۲ ص ۱۳۷ و مصابیح السنه ج ۲ ص ۱۴۸ یاد شده است..

[صفحه ۲۲۷]

۲- نهی کردن عمر از موسوم کردن باسامی پیامبران و حال آنکه آن بهترین نامهاست بعد از این نامهایی که مشتق از نامهای نیکوی خدا شده از محمد و علی و حسن و حسین و بتحقیق از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده قول آن بزرگوار: هیچ خانه ای نیست که در آن اسم پیامبری باشد مگر آنکه خداوند تبارک و تعالی بر انگیزد بسوی ایشان فرشته ای را که ایشان صبح و شام تقدیس کند.

و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بنامید بنامهای پیامبران و محبوب ترین اسمها نزد خدا عبد الله و عبد الرحمن و راست ترین آنها حارث و همام و قبیح ترین آنها حرب و مره است.

۳- قرق کردن و دلتنگ شدن او از کنیه ابو عیسی و استدلال کردن بقولش: پس آیا برای عیسی پدریست (فهل لعیسی من اب) آیا خلیفه خیال میکرد که هر کس مکنی و ملقب بابی عیسی باشد خود را پدر برای عیسی بن مریم میداند که کنیه بنام او گذارده تا آنکه باو گفته شود: (فهل لعیسی من اب) یا اینکه (آقای عمر) برای عیسانی که پدرش مکنی بنام او شده پدری نمیدید و خیال میکرد که پدر آن بنام فرزندان ایشان کنیه و لقب میگذازند و از اینجا بصهبیب گفت: چیست تو را که کنیه و لقب ابو یحیی گذارده ای

[صفحه ۲۲۸]

و حال آنکه برای تو پسری نیست (که یحیی موسوم باشد).

۴- و عجیب تر از همه اینها اینکه خلیفه بعد از شنیدنش از مغیره که پیامبر صلی الله علیه و آله او را مکنی و ملقب بابی عیسی نموده از رای و عقیده اش برنگشت و حال آنکه تصدیق کرده بود مغیره را در گفته اش لکن این را گناه بخشوده برای رسول خدا صلی الله علیه و آله شمرده و خواسته بود که او و دوست صمیمش مغیره گناه نکنند چونکه نمیدانست چه میشود بایشان.

و ایکاش من میدانستم آیا ثابت کرده بودن این کنیه (ابو عیسی) را که گناهی بزرگ که در پی آن عذاب یا آمرزش باشد به دلیل قطعی و دندان شکنی، آنگاه دانسته که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتکب آن گناه شده پس حکم مغفرت و آمرزش برای او آمده بدلالیت آیه کریمه سوره فتح یا نه، ثابت نکرده این را مگر باین سفسطه از قولش: (هل لعیسی من اب) آیا برای عیسی پدر است.

اگر اولی باشد، که من آنرا نمیگویم، پس آفرین به پیامبر غیر معصوم، و پناه بر خدا از این سخن و اگر دوم باشد پس آفرین... بگوینده ایکه نمی داند.

۵- اینکه او بعد از آنکه خیال کرد این دو لقب و کنیه دو گناه است شروع کرد به تعزیر و کتک زدن و گزیدن دست را پیش از زدن و هرگز گوش روزگار نشنیده مانند این تعزیر ناگوار طاقت فرسا

۶- بدرستی که از چیزهایی که خلیفه اختیار کرده و برگزیده از القاب و کناء عرب: ابو مره است و حال آنکه گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از نام گذاری بمره، مضافا بر اینکه

[صفحه ۲۲۹]

ابو مره کنیه و لقب ابلیس و شیطانست چنانچه در کتب تواریخ و لغات آمده.

و بعضی گفته اند که شیطان ملقب بابو مره شد برای آنکه دختری بنام مره داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله منع فرمود از نام گذاری بحیات و فرمود: که حیات شیطانست.

و ابو داود در سننش ج ۲ ص ۳۰۸ نقل کرده از مسروق که گفت: ملاقات کردم عمر بن خطاب... را پس گفت تو کیستی: گفتم: مسروق بن اجدع، پس عمر گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اجدع شیطانست، پس گویا اینکه او فراموش کرده بود وقتیکه دستور داد که کنیه و لقب ابو مره گذارده شود یا نمیدانست که ابو مره لقب شیطانست یا برای او رای و اجتهادی برابر رای پیامبر اسلام است. و الله اعلم.

و همینطور لقب و کنیه ابی حنظله که ابن قیم حنظله را از زشت ترین اسماء شمرده چنانچه در زاد المعاد ج ۱ ص ۲۶۰ گفته است.

۷- تصور و خیال او که ذی القرنین از نامهای فرشتگانست و از خاطر او رفته و دور شده که ذی القرنین جوانی رومی بود که خدا باو شاهی و سلطنت داد چنانچه طبری آنرا نقل کرده و در روایت صحیحی از امیر المومنین علیه السلام آمده که او مردی بود خدا را دوست میداشت پس خدا هم او را دوست داشت و برای خدا

[صفحه ۲۳۰]

نصیحت کرد و خدا هم خیر او را خواست نه پیامبر بود و نه فرشته

و در قرآن کریم آیت سودمند است در ذکر ذی القرنین مثل اینکه آنها همگی از یاد خلیفه رفته و بر او مخفی شده نام گذاری رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المومنین علی علیه السلام را به ذی القرنین که در ملاء عام و حضور همه مردم فرمود: "یا ایها الناس اوصیکم بحب ذی قرنیها اخی و ابن عمی علی بن ابیطالب فانه لا یحبه الا مومن و لا یبغضه الا منافق من احبه فقد احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی" آی مردم من شما را سفارش و توصیه میکنم بدوستی ذی القرنین برادرم و پسر عموم علی بن ابیطالب پس بدرستی که او را دوست نمیدارد مگر مومن و دشمن نمیدارد مگر منافق کسیکه او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.

و بعلی علیه السلام فرمود: بدرستی که برای تو در بهشت خانه ایست، و کنز (گنج) هم روایت شده، و تو صاحب دو قرن آنی و شارحین حدیث گفته اند: یعنی صاحب دو طرف بهشت هستی و ملک و مساحت آن بزرگ تر است و سیر میکنی تمام بهشت را چنان چه ذو القرنین تمام زمین را سیر کرد یا صاحب دو قرن است پس امه ضمیر و حذف شده از ظاهر کلام هر چند که جلوتر ذکر آن نشده مثل قول خدای تعالی: حتی توارت بالحجاب تا آنکه پنهان در

[صفحه ۲۳۱]

پشت پرده شد قصد نمود خورشید را و یادی در ظاهر از آن نشده ابو عبید گوید: و من این تفسیر دوم را برگزیدم بر اول. گویند: و روایت شده از علی رضی الله عنه که آنحضرت یادی از ذی القرنین کرده و فرمود: او خویشان خود را بعباده خدای تعالی دعوت کرد پس دو ضربت بر جلوی سر از زدند و در میان شما مانند اوست، و ما میبینیم که مقصود آنحضرت خودش بود یعنی من دعوت بحق میکنم تا آنکه بر سرم دو ضربت میزنند که شهادت من در آنست.

یا صاحب دو کوه آن حسن (ع) و حسین (ع) دوسبط و نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله، و این ثعلب روایت شده. یا صاحب دو شکاف و شکستگی در دو جلوی سرمبارکش یکی از عمرو بن عبدود در روز خندق و دومی از ابن ملجم لعنت الله علیه و ابو عبید گوید و این صحیح ترین چیز است که گفته اند ا ه و بعد مخفی ماندن آنچه در قرآن و سنت است بر خلیفه ما را نمیرسد که او را مواخذه بجهل و نادانی کنیم بشعر شعراء و مردان دوره جاهلیت و حال آنکه ذو القرنین در شعر امرء و القیس و اوس بن حجر و طرفه بن عبد یاد شده.

[صفحه ۲۳۲]

و اعشی بن ثعلبه گفته:

و الصعب ذو القرنین امسی ثاویا
بالحنو فی جدث هناک مقیم

و ذو القرنین سرسخت و محکم شام کرد در حالیکه منزل کرده بود با خمیده گی در خانه قبر که در اینجا اقامت کند. و ربیع به ضبیع گوید:

و الصعب ذو القرنين عمر ملكه
الفين امسى بعد ذلك رميما

و ذی القرنین نیرومند دو هزار شهرش را آباد کرد بعد از آن شام کرد در حالیکه خاک شده بود.
و قیس بن ساعده گوید:

و الصعب ذو القرنين اصبح ثاویا
باللحد بين ملاعب الارياح

و ذو القرنین قهرمان و سخت صبح کرد در حالیکه در لحد قبر منزل کرده میان بازی کردن باها.
و تبع حمیری گوید:

قد كان ذو القرنين قبلى مسلما
ملكا تدين له الملوک و تحشد

بتحقیق که ذو القرنین پیش از من پادشاه مسلمانی بود که شاهان باو پیروی کرده و زیر پرچم او بودند.

بلغ المشارق و المغارب یتغی
اسباب امر من حکیم مرشد

رسید بتمام مشرقها و مغربها خاور و باختر را و میطلبید

[صفحه ۲۳۳]

اسباب کار را از دانای رهنمائی (چون خضر "ع). "

فرای مغیب الشمس عند غروبها
فی عین ذی قلب و ناط حرمدم

پس دید محل پنهان شدن خورشید را موقع غروب آن در چشمه ای رباینده و گل بد بو و فاسدی.

من بعده بلقیس کانت عمتی

ملکتهم حتی اتاها الهدهد

پس از او بلقیس عمه من (ملکه سبا) بود که بر ایشان حکومت کرد تا آنکه هدهد را (طرف سلیمان آمد نزد او).
و نعمان بن بشیر صحابی انصاری گوید:

و من ذا یعادینا من الناس معشر
کرام و ذو القرنین منا و حاتم

و کیست آنکه دشمنی کند ما را از مردم که گروهی بزرگوار هستیم و ذو القرنین و حاتم طائی از ماست آنگاه چه مانعی از نام گذاری بنامهای فرشتگانست و چه اندازه زیاداند کسانی که موسوم شده اند باسامی بالاترین فرشتگان مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل زیرا که آنها عبری و ترجمه آنها به عربی عبد الله و عبید الله و عبد الرحمن است چنانچه در خبریکه ابن حجر آنرا نقل کرده و در صحیح بخاری از عکرمه آمده که جبرومیک و سراف: عبد، وایل: الله است و در صحیح آمده که محبوب ترین نامها نزد خدای تعالی عبد الله

[صفحه ۲۳۴]

و عبد الرحمن است و نیز مانعی نیست هر گاه نام گذاری باین الفاظ بعبرائیه واقع شود.

۸- خیال کردن او که در اطعام طعام و خوراک دادن به مردم اسراف و زیاده روی در مالست پس او را صهیب با دلیل ساکت کرد بگفته رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن و از آنحضرت صلی الله علیه و آله آمده: "یا ایها الناس افشوا السلام و اطعموا الطعام، و صلوا الارحام" آی مردم سلام را افشاء و اظهار کنید و اطعام طعام نمائید و ارحام و خویشان را دیدن و صلّه کنید. و از عبد الله بن عمرو: روایت شده که مردی سؤال کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و گفت: ای رسول خدا چه اسلامی خوبست، فرمود: اطعام طعام کنی و بر هر کس که شناختی یا نشناختی سلام نمائی.

م- و خطیب در تاریخ خود ج ۴ ص ۲۱۲ نقل کرده از طریق ابن عمر قول آنحضرت را افشاء و اظهار کنید سلام را و اطعام طعام نمائید و بنده گانی باشید چنانچه خداوند عز و جل شما را توصیف و تعریف نموده.

۹- موآخذه کردن او صهیب را برای لقب و کنیه و نبودن فرزندی برای او در حالیکه فرزند داشتن از شرایط لقب و کنیه نیست

[صفحه ۲۳۵]

این عبد الله بن مسعود است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را ملقب به ابو عبد الرحمن نمود پیش از آنکه فرزندی برای او تولید شود.

و این محمد بن طلحه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را کنیه ابوالقاسم داد و او طفل شیر خوار بود و این برادر انس بن مالک در جلوی چشمان او بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را مکنی بابی عمیر نمود او کودکی بود که هنوز بالغ نشده بود و این خود انس است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را کنیه ابو حمزه داد و حال آنکه حمزه ای برای او نبود و این همسران پیامبر

بودند که همگی جز عایشه کنیه داشتند پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را کنیه ام عبد الله داد و حال آنکه غیر از یکی از آنها فرزندی نداشتند.

حد زدن خلیفه پسرش را بعد از حد

از عبد الله بن عمر روایت شده که گفت: برادرم عبد الرحمن

[صفحه ۲۳۶]

بن عمر شراب خورد و ابن سروعه عقبه بن حارث هم با او همکاری کرد و شراب خورد در مصر و ما هم در خلافت عمر بن خطاب در مصر بودیم پس هر دو مست شدند و چون از مستی درآمدند و سالم شدند رفتند پیش عمرو بن عاص و او فرماندار مصر بود و باو گفتند: ما را پاک کن و حدبزن چونکه ما مست شدیم از شرابی که خوردیم عبد الله بن عمر گوید: پس او نفهمید که آنها پیش عمرو بن عاص آمدند گوید: پس برادرم بمن گفت که او مست بود، پس گفتم: داخل خانه شو تا تطهیر و پاکت کنم، گفت: بدرستی که خود امیر هم شراب خورده عبدالله گوید: پس گفتم قسم بخدا که امروز در جلوی چشم مردم سرت تراشیده نشود داخل خانه شو تا سرت را بتراشم و آنروز باحد سر را هم میتراشیدند پس با من داخل خانه شد.

عبد الله گوید: من سر برادرم را با دست خودم تراشیدم آنگاه عمرو بن عاص آنها را حد شراب زد پس این خبر بگوش عمر بن خطاب رسید پس نوشت بعمر: که عبد الرحمن بن عمر را بر یک شتر بدون پلاس و جهاز بفرست پیش من پس عمرو او را با این وضع فرستاد و چون عبد الرحمن وارد بر عمر شد او را شلاق زد و شکنجه نمود از جهتیکه پسر عمر و خلیفه زاده است آنگاه او را فرستاد و چند ماهی بسلامتی زنده گی کرد آنگاه اجلس رسید و مرد و عموم مردم تصور میکنند که او از شلاق عمر مرد و حال آنکه از شلاق او نمرد.

از عمرو بن عاص حکایت شده در حدیثی که گوینده ای گفت: این عبد الرحمن بن عمر و ابو سروعه درب منزل اجازه می‌خواهند گفتم: بیایند، پس، وارد شدند در حالیکه سر شکسته و شرمنده بودند و گفتند: بر ما اقامه کن حد خدا را چونکه ما دیشب شرابی خوردیم

[صفحه ۲۳۷]

پس مست شدیم، گفت: پس آنها را راندم، پس عبد الرحمن گفت: اگر ما را پاک نکنی و حد زنی وقتی مدینه رفتم به پدرم خبر میدهم، گفت: پس رای من بر این شد و دانستم که اگر بر آنها اقامه حد نکنم عمر بر من غضب خواهد کرد در این و مرا معزول خواهد نمود، و ما بر آن فکر بودیم که عبد الله بن عمر وارد شده پس برخاستم و او را ترحیب و مرحبا گفتم و خواستم او را جای خود بنشانم نپذیرفت و گفت پدر من مرا نهی کرد که بر تو وارد شوم مگر آنکه چاره نداشته باشم از این برادرم را سرش را بر جلوی چشم مردم تراش و اما شلاق هر چه صلاح میدانی بکن، گفت و بودند که بعد از حد سر را هم میتراشیدند گفت: پس آنها را بصحن خانه برده و بر آنها حد زد، و پسر عمر برادرش را بداخل منزل برده و سرش را با سر ابو سروعه تراشید قسم بخدا که من چیزی در این موضوع بعمر نه نوشتم تا آنکه ناگاه نامه عمر رسید و در آن نوشته بود وقتیکه این نامه من رسید پس عبد الرحمن بن عمر را در عبائی پیچیده و بر شتر بی جهازی بفرست تا معلوم شود چه کار بدی کرده پس همانطوریکه پدرش نوشته بود او را

فرستادم و نامه را خواندم برای پسر عمر و نامه ای نوشتم بعمر و عذرخواهی کردم و باو خبر دادم که او را در صحن منزلم شلاق زدم و قسم بخدائیکه سوگند یاد نمیشود به بزرگتر از او که من در صحن خانه ام اقامه حد میکنم بر ذمی و مسلمان و نامه را با عبد الله بن عمر فرستادم، اسلم گوید: پس عبد الرحمن وارد بر پدرش شد و بر او عبائی بود و نمیتوانست راه رود از صدمه ایکه از مرکبش خورده بود، پس گفت ای عبد الرحمن چنان و چنان کردی شلاق شلاق پس عبد الرحمن بن عوف با او سخن گفت و گفت ای امیر

[صفحه ۲۳۸]

مومنان بر او یکبار اقامه حد شده پس عمر توجهی باین کلام نکرد و او را شکنجه کرد و عبد الرحمن داد میزد و میگفت من بیمارم و تو قاتل و کشنده منی، پس عمر او را دو مرتبه حد زد و حبس نمود پس از آن مریض شد و مرد. و ابو عمر در استیعاب ج ۲ ص ۳۹۴ گوید: عبد الرحمن اوسط بن عمر او ابو شحمه و همان کسیستکه عمرو بن عاص او را در مصر برای شرابخواری زد سپس فرستاد او را بمدینه و پدرش او را زد ادب پدر فرزندش را پس از آن مریض شد و بعد از یکماه مرد، این چنین روایت کرده او را معمر از زهری از سالم از پدرش و اما اهل عراق میگویند: که او زیر شکنجه شلاق و تازیانه عمر مرد و این غلط است و زبیر گوید: بر او اقامه حد کرد پس مریض شد و مرد.

و ابن حجر در اصابه ج ۳ ص ۷۲ یاد کرده کلام ابی عمر را و گفته عبد الرزاق نقل کرده قصه طولانی را از معمر بسند مذکور و آن صحیح است.

و طبری در تاریخ خود ج ۴ ص ۱۵۰ گوید و ابن اثیر در کامل ج ۲ ص ۲۰۷ و ابن کثیر در تاریخ خود ج ۷ ص ۴۸ و در این سال (سال ۱۴) عمر بن خطاب پسرش و جماعتی را در شراب

[صفحه ۲۳۹]

خواری زد شلاق زد.

امینی (رزقنا الله شفاعته) گوید: کلام واشکال بر این مسئله از چندین جهت واقع میشود، چونکه حد کفاره و پاک کننده است پس با او بر محدود و حد خورده بعدا گناهی باقی نمیماند که دوباره بر او حد خورده شود و این در سنت شریفه شده است.

۱- از خزیمه بن ثابت مرفوعا روایت شده: از پیامبر ص که کسیکه بر او حد جاری شد این گناه او بخشیده و آمرزیده شود.

و در عبارت دیگر: کسیکه گناهی مرتکب شود پس بر او حد این گناه جاری شود آن کفاره اوست.

۲- از عباد بن صامت مرفوعا روایت شده: کسیکه از شما حدی بخورد پس تعجیل در عقوبت او شده پس آن کفاره اوست و گرنه کار او با خداست.

و در تعبیر دیگری برای اوست: کسیکه از شما مرتکب کاری شود از آنچه خدا از آن نهی نموده پس بر او اقامه حد شود پس آن کفاره اوست و کسیکه حد از او تاخیر افتد و اقامه بر او نشود پس کار او با خداست اگر خواست عذاب کند و اگر خواست بر او ببخشد.

و در عبارت سوم از او: کسیکه چیزی از این (گناه) مرتکب

[صفحه ۲۴۰]

شود پس عقوبت شود، آن كفاره برای اوست.

۳- و شافعی در حدیثی مرفوعاً نقل کرده: نمیدانی تو شاید حدود نازل شده که كفاره برای گناهان باشد.

۴- از امیر المومنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود کسیکه چیزی را از حدود انجام دهد پس بر او اقامه حد شود پس آن كفاره اوست (سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۲۸).

۵- از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت شده: که علی رضی الله عنه بر مردی اقامه حد کرد پس مردم شروع کردند بلعن کردن و بدگوئی از او کردند، پس علی علیه السلام فرمود: اما از این گناهش سؤال نمیشود. سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۲۹

۶- از عبد الله بن معقل: روایت شده که علی رضی الله عنه مردی را حد زد پس زننده دو تازیانه بر او زیاد زد پس علی علیه السلام (رضی الله عنه) آن دو تازیانه را برگردانید بر جلاد سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۲۲.

و اگر خلیفه خیال میکرد که حد عمرو بن عاص ملغی و بی اثر است برای وقوع آن در صحن خانه پس مردی او را خبر داد که این عادت معمولی اوست در اجراء تمام حدود و از شرایط حدود نیست که در انظار مردم و ملاء عام باشد بلکه کافیت حد زدن در پنهانی چنانچه نسبت داده آنرا قسطلانی در ارشادش ج ۹ ص ۴۳۹ به

[صفحه ۲۴۱]

جمهور و اکثر علماء و اگر این تصور درست باشد هر آینه واجبست که دومرتبه ابو سروعه را هم حد بزند در این قضیه و نیز غیر او را از کسانی که عمرو بن عاص در صحن خانه اش حد زده است.

و اگر قصد نموده باین تعزیر و تادیب او را چنانچه بیهقی در سننش ج ۸ ص ۳۱۳ از طرف خلیفه عذر خواهی کرده و ابو عمر چنانچه گذشت و قسطلانی در ارشاد ج ۹ ص ۴۳۹، پس بدرستی که او بعد مخالفتش با لفظ حدیث از اینکه اقامه حد بر او نمود دو مرتبه یک امر زیاد است که با او گذار نشده برای آنچه ما یاد کردیم از اینکه حد كفاره است و بعد از آن از حد خورده سؤال از گناهش نمیشود پس نه حدیست بر او و نه تعزیر و نه گناهی و نه تادیب.

آنگاه اگر تعزیر صحیح باشد پس بدرستی که در سنت زیادتر برده تازیانه نمیشود چنانچه در ص ۳۵۰ ج ۱۱ گذشت پس برای چه خلیفه برابر و یکسان قرار داد میان تعزیر و حد.

و عطف کن بر این دستور دادن او عمرو بن عاص را باینکه بفرستد پسرش را بر شتر بی جهازی در یک عبائی پس وارد بر او شود و نتواند راه رود از زحمت مرکبش، پس بدرستی که تمام اینها ایذاء و آزار است حد آنرا رد کرده و شرع آنرا مباح ننموده است.

پس از آن برای چه مانعی نبود برای او از تاخیر انداختن آنچه اجتهاد کرده بود از حد جدید بسبب بیماری و کسالت او و آنرا عقب نیانداخت تا خوب شود و حال آنکه آن حکم بیمار حد خورده و یا مستوجب حد است در سنت شریفه پیامبر اسلام که صبر کنند تا خوب شود و اگر تعجب میکنی بعد از همه اینها پس قول ابن جوزی عجیب است در سیره عمر از اینکه سزاوار نیست که گمان برده شود

[صفحه ۲۴۲]

بعبد الرحمن بن عمر که او شراب خورده و جز این نیست که او نیبذ و آب‌انگور جوشیده خورده بود بتاویل اینکه شراب نیست و گمان اینکه نوشیدن آن مستی نمیآورد و همینطور ابو سروعه، و ابو سروعه از اهل بدر بود پس چون کار آنها بمستی کشید پاک شدن خواستند بسبب حد و حال آنکه مجرد پشیمانی و ندامت بر تقصیر در نهی خدا برای آنها کافی بود مگر آنکه برای خدای سبحان غضب کردند بر نفس خودشان که زیاده روی کرده و از حد گذشته بودند پس آنرا تسلیم کردند برای اقامه حد، و اما تکرار و اعاده زدن عمر فرزندش را این حد نیست و فقط او را بعنوان غضب و ادب زده و گرنه پس حد تکرار نمیشود، پایان لفظ او. و اگر این خیال و تصور درست باشد متوجه میکند ایراد را بعمر و عمر اگر این را دانسته بودند و بخود حد خورده گان وقتیکه خودشان را تسلیم کردند بحد خوردن بدون هیچ موجب و جهتی و برای آنها صرف ندامت کافی بود چنانچه ابن جوزی گمان کرده بود.

و حقیقت اینست که نیازی نیز بندامت نداشتند برای آنکه آنها گناهی مرتکب نشدند بعد از اعتقاد یا اینکه مستی نمیآورد، پس توبه ای از آن نیست هر چند که ایمان کامل ناراحت و دل‌تنگ از مثل آنست.

و بنا بر این پس عبد الرحمن و ابو سروعه مالک نفسشان نبودند که آنرا عرضه کردند بر این درد شدید و زیان زدن دردناک اگر این تشریح و بدعت نبوده باشد.

لکن از کجا ابن جوزی این خواب‌راست و رویای صادق را

[صفحه ۲۴۳]

آورد و خواست تبرئه و تطهیر کند عمر و عمر را از آنچه را که مرتکب شدند از گناه با اعتراف و اقرارشان باین بتمام صراحت پس انداختن آن دو را در پرتگاه اضرار بنفس و ضرر بخود زدن که شرعا ممنوع است و بدعت گذاری که حرام است در دین اسلام و دروغ صریح و روشنی که آن از گناهان کبیره است.

و ملحق کن بکسیکه اول اقامه حد کرد آثار اقامه او را بدون موجبی برای و خشمی را که نسبت بخلیفه داده و حد دومی چه آنها شراب خورده باشند چنانچه اقرار بان کردند یا نخورده باشند بنابر آنچه ابن جوزی تحمل آنرا نموده بود و او منفرد و نادر است باین بیان از میان پیشوایان حدیث و تاریخ نگاران و این روشن است از بیان آشکار و واضح.

جهل خلیفه به آنچه روز عید خوانده میشود

از عبید الله نقل شده که گفت: روز عیدی عمر بیرون رفت و فرستاد پیش ابی‌واقد لیتی که پیامبر صلی الله علیه و آله چه میخواند در مثل چنین روزی، پس گفت: سوره ق، و اقترب.

[صفحه ۲۴۴]

امینی (رحمه الله) گوید: این روایتی صحیح است که آنرا امامان حدیث در صحاحشان نقل کرده چنانچه دانستی و نسبت ارسال بان دادن باینکه عبید الله بن عبد الله عمر را درک نکرده مردود است باینکه روایت در صحیح مسلم از عبید الله بن عبد الله از ابی‌واقد است و شکی نیست که او ابو واقد را درک کرده و بهمین جهت این (نسبت ارسال) بی‌هقی و سندی و سیوطی و غیر ایشان مردود است.

و با من بیا تا سؤال و بازپرسی کنیم از خلیفه که برای چه از او دور شده بود علم باینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله چه میخواند در نماز عیدین (عید فطر و عید اضحی) آیا فراموش کرده بود و میخواست تحقیق کند چنانچه سیوطی در تنویر الحالک ج ۱ ص ۱۴۷ عذراو را خواسته، یا آنکه دلالتی و دست زدن در بازار برای حراجی او را مشغول و غافل کرده بود چنانچه خودش در غیر این مورد باین بهانه عذر خواسته است و گذشت در صفحه ۳۱۶ ج ۱۱ و بعد از این بزودی میاید که او را عده زیادی تعریف بداشتن نسیان کرده اند، و حال آنکه فراموشی بعید است چونکه این حکم شایعی است که در هر سال دو بار تکرار میشود در حضور همه مردم و هجوم تمامی مردم که عادتاً فراموش نمیشود.

و اما احتمال دیگر سیوطی از اینکه او میخواست مردم را اعلام کند باین (که چه خوانده میشود) پس ممکن بود که مردم را خودش بفریاد زدن و بلند خواندنیکه همه بشنوند عمل مستمرش که در آن پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد اعلان کند (که من فلان و فلان سوره را میخوانم یا بلند بخوانم تا مردم بشنوند) پس

[صفحه ۲۴۵]

نیازی نبوده باینکه عقب ابی واقد بفرستد و از او سؤال کند.

خلیفه و معانی الفاظ

۱- از عمر روایت شده که او بالای منبر گفت: چه میگوئید در قول خدای تعالی: او یاخذهم علی تخوف " یا ایشانرا در حال ترسیدن بگیرد، پس همه ساکت شدند پس پیرمردی از هذیل برخاست و گفت این لغت ماست و تخوف: تنقص است، گفت آیا عرب این را در اشعارش میشناسد، گفت: بلی شاعر ما زهیر، ابو کبیر هذلی توصیف میکند شترش را که راه رفتن بعد از مکه سنام و کوهانش را کوچک و فشره میکند.

تخوف الرحل منها تا مکافردا

كما تخوف عود النبعه السفن

از مرکب و شتر سخت و فشرده شده کوهان بلند و درازش چنانچه محکم شد از چوب (درخت کوهی) پوست. پس عمر گفت: آی مردم بر شما باد بدیوان شما که گم نشود گفتند: دیوان ما چیست، گفت: اشعار جاهلیت چونکه در آن تفسیر کتاب شما و معانی کلام شماست.

[صفحه ۲۴۶]

۲- از ابی الصلت ثقفی نقل شده: که عمر بن خطاب این آیه را قرائت کرد و من یرد الله ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا و کسی را که خدا بخواهد گمراه کند سینه اش را تنگ و دشوار قرار میدهد (بنصب راء) و بعضی از کسانی که نزد او بودند از اصحاب رسول خدا حرجا. بکسر راء خواندند، پس عمر گفت: مردی از کنانه بیاورید که چوپان ولی مدلجی باشد. پس حاضر کردند، عمر باو گفت: ای جوان حرجه چیست، گفت: حرجه در نزد ما درختی است میان درختها که هیچ گله دار و حیوان وحشی و هیچ چیزی

بان نمیرسد، پس عمر گفت: قلب منافق همینطور است هیچ چیزی از خیر باو نمیرسد.

۳- از عبد الله بن عمر گفت: عمر بن خطاب قرائت کرد این آیه " ما جعل علیکم فی الدین من حرج " قرارداده نشده برای شما در دین حرجی، سپس گفت مردی از بنی مدلج برای من بیاورید (چون حاضر شد) عمر گفت: حرج در میان چیست گفت: ضیق، تنگی. (کنز العمال ج ۱ ص ۲۵۷).

۴- حاکم از سعید بن مسیب نقل کرده که عمر بن خطاب بر این آیه برخورد کرد " الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم

[صفحه ۲۴۷]

بظلم " آنکسانیکه ایمان آوردند و ایمانشانرا بستم نپوشانیدند و آلوده نکردند، پس آمد پیش ابی کعب و از او سؤال کرد که کدام یک ما ظلم نکرده است پس ابی گفت ای امیرمومنان جز این نیست مقصود از این ظلم شرک است، آیانشنیده قول لقمان را به پسرش: یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم پسرک من مشرک بخدا مباش بدرستیکه شرک ظلم بزرگیست. (مستدرک ج ۳ ص ۳۰۵)

بدرستیکه عذر میخوام از خلیفه اگر علم کتاب و سنت از خاطر او دور شده یا کوتاهی از حکم در قضایا و داوری ها نموده چونکه خدمت کردن و عملگی کردن در میدان مال و برطشه و مال کرایه دادن و دلالی کردن در بازار و فروختن ریسمان و خورده اسباب در تنگدستی و بینوائی نگرداند او را مگر به بحث و خصومت و بد زبانی بسبب آن کارها که مشغولش کند از فرا گرفتن علوم لکن او را معذور نمیدانم بر عدم معرفت و شناخت او بلغتیکه آن زبان و لغت اوست که در تمام اوقات شبانه روز زبانش بان حرکت میکند.

[صفحه ۲۴۸]

رای خلیفه در روزه سال

اشاره

از ابی عمر شیبانی نقل شده که گفت: عمر بن خطاب... را خبر دادند بمردیکه هر روز روزه میگیرد پس عمر شروع کرد بزدن او با شلاق مخصوصش و میگفت: بخور ای دهری ای دهری.

امینی (قدس الله سره) گوید: مرا گنج کرده این مورد نمیدانم بکدام یک از این دو نقل اعتماد کنم، آیا بر این روایت ابن جوزی را حدیث تازیانه یا بر نقل دیگرش در سیره عمر ص ۱۶۴ از اینکه عمر همه روز روزه میگرفت، و طبری و جعفر فریابی در سنن روایت کرده و سیوطی از آن دو حکایت نموده در جمع الجوامع چنان چه در ترتیب او ج ۴ ص ۳۳۲ یاد شده که او پشت سر هم روزه میگرفت و در سنن بیهقی ج ۴ ص ۳۰۱ نقل شده که عمر بن خطاب همه روزه، روزه میگرفت پیش از آنکه بمیرد، و عبد الله بن عمر در آخرش عمرش هر روز روزه داشت و ابن کثیر آنرا در تاریخ خود ج ۷ ص ۱۳۵ یاد کرده و محب طبری در الریاض ج ۲ ص ۳۸ روایت کرده آنرا و استدلال کرده بان که هر روز روزه گرفتن بهتر است از یکروز گرفتن و یکروز خوردن.

و در اینجا منعی از این نیست در سنت شریفه و منعی فهمیده نمیشود از ظاهر مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله روزه نیست

[صفحه ۲۴۹]

کسی که هر روز روزه بدارد و قول او کسی که همیشه روزه بدارد نه روزه گرفته و نه افطار کرده پس آن نازل شده بر روزه همیشگی است که مستلزم روزه گرفتن روزهای حرام (چون عید فطر و عید اضحی) که روزه آن حرام است یا بر دو صورت ضعیف و بی بنیه شدن و یا تقویت حقی را کردن و بدون اینها نهی از آن نیست چنانچه در صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۱۹ و سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۹ و بسیاری از کتب فقه و شرحهای مجموعه های حدیثی است و ابن جریر از ام کلثوم نقل کرده که به عایشه گفتند: تو روزه می گیری همه روز را و حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی می کرد از روزه دوره سال و لیکن کسی که روز فطر و روز قربان را افطار کند روزه دهر و سال را نگرفته است

و نووی در شرح صحیح مسلم حاشیه ارشاد ص ۵۱ گوید: و در این روایات یاد شده در باب نهی از روزه سال و علماء اختلاف کرده اند در روزه سال پس علماء ظاهریه و اهل ظاهر معتقد شده اند به منع روزه دوره سال نظر به ظواهر این احادیث قاضی و غیره او گویند و اکثر علماء معتقدند به جواز آن هر گاه روزهای نهی شده را روزه نگیرد و آن دو روز عید فطر و عید قربان و ایام تشریق (یازدهم و دوازدهم ذی حجه برای آنهایی که در مکه هستند) و مذهب شافعی و اصحاب او این است که روزه گرفتن دوره سال کراهتی ندارد اگر روز عید فطر و عید قربان و تشریق را بخورد و افطار کند بلکه آن مستحب است به شرطی که ضرری به او نرسد و حقی را تقویت نکند پس اگر

[صفحه ۲۵۰]

زیانی وارد کند یا حقی را ضایع کند پس مکروه است و استدلال کرده اند بحديث حمزه بن عمرو و بخاری و مسلم آنرا روایت کرده اند که او گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من همه روزه پی در پی روزه میگیرم آیا در سفر هم روزه بگیرم، فرمود: اگر خواستی پس روزه بگیر، و این لفظ روایت مسلم است که آنحضرت او را وادار کرد بر روزه گرفتن پی در پی و اگر مکروه بود او را وادار بر آن نمیکرد خصوصا در سفر و ثابت شده از پسر عمر بن خطاب که او پی در پی روزه میگرفت و همینطور ابو طلحه و عایشه و مردم بسیاری از گذشتگان را که یاد نمودم گروهی از ایشانرا در شرح مذهب در باب روزه مستحبی و از حدیث لا صام من صام الابد، روزه نیست کسیکه همیشه روزه باشد پاسخهایی دادند که یکی از آنها اینست که آن محمول بر حقیقت آنست باینکه با آن روز عید فطر و عید قربان و ایام تشریق را روزه بدارد و عایشه هم همین جواب را داده است.

و دوم- اینکه آن محمول بر کسیستکه بسبب روزه دهر و پی در پی متضرر و برایش زیان داشته باشد یا بسبب آن حقی فوت شود و تائید میکنند این را قول رسول خدا صلی الله علیه و آله: که تو توان و قدرت این را نداری پس روزه بگیر و افطار کن و بخواب و برخی برای عبادت) و از هر ماه سه روز روزه بگیر که حسنه و کار خوب ده برابر آن خواهد بود و این مثل روزه تمام عمر است. و نهی هم خطاب بعد الله بن عمرو بن عاص بوده و مسلم از او یاد کرده که او در آخر عمرش عاجز ناتوان شد و پشیمان شد که چرا قبول نکرد رخصت افطار کردن روایتیکه او میدانست بزودی او ناتوان شود و حمزه بن عمرو را برقرار داشت برای آنکه میدانست او قدرت

[صفحه ۲۵۱]

و توان روزه همه روز را همواره دارد بدون ضرر.

و سوم- اینکه معنای لا صام اینست که او میابد از دشواری و زحمت آن آنچه را که غیر او میابد پس آن خیر است نه دعاء... و گفت در شرح حدیث یکروز روزه بگیر و یکروز بخور علماء در آن اختلاف کرده اند، پس متولی از اصحاب ما و غیر او از علماء گویند آن افضل از پی در پی روزه گرفتن است برای ظاهر این حدیث و در کلام او اشاره بتفصیل روزه متوالی و تخصیص این حدیث است بعبد الله بن عمرو و کسیکه در حکم اوست و تقدیر آن اینست که افضل از این نیست در حق تو و تأیید میکند این را اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله حمزه بن عمرو رانهی از هر روز روزه گرفتن نکرد و او را ارشاد و راهنمایی کرد او را بروز و روز و اگر افضل در حق تمام مردم بود، هر آینه او را ارشاد بان کرده و برای او بیان نموده بود زیرا که تاخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست و الله اعلم و خدا داناتر است.

و شخص کنجکاو و پژوهشگر بسیار میابد از این سخنان در لابلای تالیفات امامان فقه و شارحین حدیث و از کسانی که نقل شده از آن روزه عمر را، افراد زیر است:

- ۱- عثمان بن عفان مقتول سال ۳۵ هجری، استیعاب ج ۲ ص ۴۷۷.
- ۲- عبد الله بن مالک ازدی متوفی ۵۹ / ۵۶، بدایه و نهاییه ابن کثیر ج ۸ ص ۹۹، صفه الصفوه ج ۲ ص ۳۶۴.
- ۳- اسود بن یزید نخعی متوفی ۷۵، نهاییه ج ۹ ص ۱۲.
- ۴- ابوبکر بن عبد الرحمن قرشی متوفی ۹۴، نهاییه ج ۹ ص ۱۱۶.

[صفحه ۲۵۲]

- ۵- فقیه ابو خالد مسلم مخزومی متوفای ۱۰۸، طبقات حفاظ ج ۱ ص ۲۳۵.
- ۶- سعد بن ابراهیم مدنی متوفای ۱۲۵، خلاصه التهذیب ص ۱۱۳، شذرات الذهب ج ۱ ص ۱۷۳.
- ۷- وکیع بن جرام متوفی ۱۹۶، تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۷۰، شذرات الذهب ج ۱ ص ۲۸۲.
- ۸- مصعب بن عبد الله بن زبیر متوفای ۲۳۳، میزان الاعدال ج ۳ ص ۱۷۲.
- ۹- محمد بن علی ابوالعباس کرخی متوفای ۳۴۳، المنتظم ج ۶ ص ۳۷۶.
- ۱۰- ابوبکر نجاد شیخ حنبلی ها در عراق متوفای ۳۴۸، المنتظم ج ۶ ص ۳۹۰، نهاییه ج ۱۱ ص ۲۳۴.
- ۱۱- احمد بن ابراهیم نیشابوری متوفای ۳۸۶، نهاییه ج ۱۱ ص ۳۱۹.
- ۱۲- ابو القاسم عبد الله بن احمد حربی متوفای ۴۱۲ طبری ج ۱۰ ص ۳۸۲، ظم ج ۸ ص ۴.
- ۱۳- ابو الفرج معدل احمد بن محمد متوفای ۴۱۵، تاریخ بغداد ج ۵ ص ۶۷، نهاییه ج ۱۸-۱۲، المنتظم ج ۸ ص ۱۷.
- ۱۴- ابو العباس احمد ابیوری موفای ۴۲۵، تاریخ بغداد ج ۵ ص ۵۱.
- ۱۵- ابو عبد الله صوری محمد بن علی متوفای ۴۴۱، تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۰۳، المنتظم ج ۸ ص ۱۴۳.
- ۱۶- عبد الملک بن حسن متوفای ۴۷۲، نهاییه ج ۱۲ ص ۱۲۰.

[صفحه ۲۵۳]

۱۷- ابو البركات يحيى انبارى متوفى ۵۵۲، نهایه ۱۲ ص ۲۳۷.

۱۸- حافظ عبد الغنى مقدسى متوفى ۶۰۰، نهایه ۱۲ ص ۳۹.

۱۹- فقيه محمود بغدادى حنبلى متوفى ۶۰۹، شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۹.

۲۰- شيخ محى الدين نووى متوفى ۶۷۷، نهایه ۱۳ ص ۲۷۹.

۲۱- عبد العزيز بن دتف حنبلى بغدادى، شذرات ج ۵ ص ۱۸۴.

و این اتفاق ایشان نیست مگر برای آنکه جواز آنرا دانستند در شرع اسلام، تمام اینها را داشته باش و لکن برای تازیانه مخصوص همکار نیست، برای خلیفه هم اجتهادش و شاید که این حکم را مختص باو دیده فقط نه مردم دیگر و گرنه پس دلیل و جهت زدن مردیکه متعبد بروزه بوده با شلاق مخصوص اش چیست.

ان هذا لهو القصص الحق، بدرستیکه این هر آینه قصه ها و حکایتهای راستیست.

و لقد جنناهم بكتاب فصلناه على علم و ما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون و ان الظن لا يغنى من الحق شيئا، و هر آینه ما آوردیم ایشانرا کتابیکه تفصیل دادیم آنرا بر علم و نیست برای ایشان علمی باین موضوع و نیستند ایشان مگر آنکه گمان میکنند، و ان الظن لا يغنى من الحق شيئا، و بدرستیکه گمان بینایز نمیکند از حق چیزیرا.

[صفحه ۲۵۴]

ثمرات و نتایج این بحث:

این اندکی از بسیارست از چیزهائی را که ما بر آن اطلاع یافتیم از نوادر اثر در علم عمر و برای ما ممکن است اکنون که بیاوریم چندین برابر آنچه را که یاد کردیم لیکن ما اکتفا نمودیم بر این برای رعایت مقتضای حال و نزد ما بسیارست که تقدیم میکنیم آنرا بخواننده در اجزاء آینده انشاء الله تعالی و آنچه خلاصه میشود از این بحث و پژوهش چند چیز است:

۱- اینکه خلیفه علمش را از چند نفر از اصحاب پیامبر ص فرا میگرفت وقتیکه فاقد بود آنچه را که نزد ایشان بود از فقه و حال آنکه در میان ایشان افرادی بودند که معرود بعلم نبودند و ایشانند

۱- عبد الرحمن بن عوف.

۲- معاذ بن جبل.

۳- عبد الله بن عباس.

۴- زید بن ثابت.

۵- عمار بن یاسر.

۶- ابو عبیده جراح.

۷- عبد الله بن مسعود.

۸- مغیره بن شعبه.

۹- حمد بن مسلمه.

۱۰- ابو موسی اشعری.

۱۱- ابو سعید خدری.

۱۲- ابی بن کعب.

[صفحه ۲۵۵]

۱۳- صهیب ابو یحیی.

۱۴- ضحاک بن سفیان.

۱۵- حمل بن نابغه.

۱۶- عبد الله بن عمرو بن عاص.

۱۷- ابو واقد لیثی.

۱۸- زنی از قریش.

۱۹- جوانی از جوانان انصار.

۲۰- مردی گمنام و ناشناس.

۲۱- برده ای سیاه.

۲۲- پیره زنی از مدینه.

۲۳- پیره مردی از هذیل.

۲۴- مردی از بنی مدلج.

۲۵- مردی شامی.

و پیش از همه اینها مولا- و آقا و امام امیرالمومنین علی صلوات الله علیه و خلیفه از آنحضرت بیشتر از دیگران فرا گرفته چنانچه قسمتی از آنرا دانستی و در اینجا قسمتهای بسیاریست که یاد نشده بعدا و برای این قول او " : لو لا علی لهلك عمر " بیشتر است.

۱- و گفته ا " : لو لا علی لضل عمر " اگر علی (ع) نبود عمر گمراه شده بود، تمهید باقلانی ص ۱۹۹.

۲- و گفته او " : اللهم لا تبقنی لمعضله لیس لها ابن ابی طالب " بار خدایا مرا باقی نگذار برای مشکلیکه پسر ابو طالب برای آن نباشد.

۳- و گفته او " : لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن "

[صفحه ۲۵۶]

خدا مرا باقی نگذارد در زمینیکه ای ابو الحسن (ع) تو در آن نباشی.

۴- و گفته او " : اللهم لا تنزل بی شدیدة الا و ابو حسن الی جنبی " بار خدایا مشکلی برای من پیش نیار مگر آنکه ابو الحسن (ع) در کنار من باشد.

۵- و گفته او " : کاد یهلك ابن الخطاب لو لا علی بن ابیطالب " نزدیک بود پسر خطاب هلاک شود اگر علی بن ابیطالب (ع) نبود.

۶- و گفته او " : اعوذ بالله من معضله لا علی بها " پناه میبرم بخدا از مشکله ایکه علی علیه السلام در آن نباشد.

۷- و گفته او " : عجزت النساء ان تلدن مثل علی بن ابیطالب لو لا علی لهلك عمر " زنها عاجز و ناتوانند که مانند علی بن ابیطالب (ع) بزايند اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

- ۸- و گفته او: "ردوا قول عمر الی علی، لو لا لهلك عمر" برگردانید قول عمر را بعلی، اگر علی (ع) نبود عمر هلاک شده بود.
- ۹- و گفته او: "لا ابقانی الله بعد ابن ابيطالب" خدا مرا باقی نگذارد بعد از پسر ابيطالب (ع).
- ۱۰- و گفته او: "يا ابا الحسن انت لكل معضله و شده تدعی" ای ابو الحسن (ع) تو برای هر مشکله و شدتی خوانده میشوی.
- ۱۱- و گفته او: "هل طفحت حره بمثله و ابرعه" آیا هیچ زن آزادی زائیده بمانند او مهارت او.
- ۱۲- و گفته او: "هیهات هناك شجنه من بنی هاشم و شجنه من الرسول، و اثرت من علم یوتی لها و لا یاتی، فی بیته یوتی

[صفحه ۲۵۷]

- الحکم: "بعید است اینجا شاخه ای از بنی هاشم و شاخه ای پیامبری و سرمایه ای از علم است که باید بیابند بسوی آن و نباید از بیاید در خانه او حکمت داده شده است.
- ۱۳- و گفته او: "ابا حسن لا ابقانی الله لشدته لست لها و لا فی بلد لست فیه" ابو حسن (ع) خدا مرا باقی نگذارد برای مشکله ای که شما در آن نباشی و نه در شهریکه تو در آن نبوده باشی.
- ۱۴- و گفته او: "یا ابن ابيطالب فما زالت کاشفه کل شبهه و موضع کل حکم" ای پسر ابيطالب (ع) همواره تو برطرف کننده هر شبهه ای و مورد و مکان هر حکمی هستی.
- ۱۵- و گفته او: "لو لاک لافتضحنا" اگر تو نبودی هر آینه ما مفتضح و رسوا میشدیم.
- ۱۶- و گفته او: "اعوذ بالله من معضله لیس لها ابو حسن" پناه میبرم از مشکله ای که برای آن ابو حسن (ع) نباشد.
- ۱۷- و گفته او: در حالیکه اشاره بعلی علیه السلام داشت: این داناتر است به پیامبر ما و بکتاب پیامبر ما تفصیل گذشت و برای وفور و زیادی نیاز او بعلم صحابه و راست کردن آنها کجی و انحراف او را در موارد بیشماری در داوری و فتاوا بود که استفتاء میکرد از بزرگان صحابه و مراجعه بایشان مینمود و مشورت میکرد با آنها در احکام و گفته او: "کل احد افقه من عمر" همه مردم از عمر فقیه ترند، پرده بر میدارد از واقعیت حال بحقیقت گفتار از گفته او هر کس از عمر داناتر است.
- و گفته او: میشنوید از من که مانند این سخن رامیگویم و آنرا انکار نمیکنید بر من تا آنکه زنی مراد کند و بمن اشکال کند که از داناترین زنها نیست.

[صفحه ۲۵۸]

- و گفته او: "کل احد اعلم من عمر" هر کسی داناتر از عمر است.
- و گفته او: "کل الناس افقه منک یا عمر" تمام مردم از تو داناترند ای عمر.
- و گفته او: "کل الناس افقه من عمر حتی ربات الحجال" تمام مردم داناتر از عمرند حتی پرده گیان.
- و گفته او: "کل الناس اعلم منک یا عمر" تمام مردم داناترند از تو ای عمر.
- و گفته او: "کل احد افقه منک حتی العجائز یا عمر" هر کسی از تو فقیه تر است حتی پیره زنها ای عمر.
- و گفته او: "کل احد افقه منی" هر کسی از من فقیه تر است تفصیل همه اینها در نوادر اثر گذشت.
- م- براستیکه گرفتن به مجموع این خبرها از نوادر یاد شده و صدها امثال آن بما یک آگاهی میدهد، که خلیفه آراسته نبوده بچیزیکه بزرگان امت درباره امامت لازم و واجب دانسته اند از اجتهاد.

امام الحرمین جوینی در (الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد) ص ۴۲۶ گوید از شرایط امام نیست که اهل اجتهاد و استنباط باشد بطوریکه نیازمند باستفتاء از غیرش در حوادث نباشد و این مورد اتفاق همه (و قولیستکه جملگی برآند) ۱۰ ه پس کجاین شرط واقع میشود بعد از اتفاق امت بر آن مردیکه باو میدان و بسطی از علم داده نشده و آنچه را که هم میدانست او را بنیاز و مستغنی از مردم نمیکرد، و امت هم مسلما در بنیازی و توانگری

[صفحه ۲۵۹]

از ثروت علمی او بود، و حدیث استفتاء او از غیرش پر کرده کتابهای حدیثی و سنتها را و لبریز نموده کتب تاریخی و قصص را، فمادها بعد الحق الا الضلال، پس نیست بعد از حق مگر گمراهی.

و بتمام آنچه که ما یاد نمودیم شناخته میشود ارزش گفته این حزم اندلسی در کتابش (الفصل) که هر صاحب حس و شعوری دانسته بعلم بدیهی که آنچه را که از علم پیش عمر بود چندین برابر علمی بود که نزد علی (ع) بود، تا آخر سخن یاوه یاد شده است در جزء سوم از این کتاب (الغدير) ما ص ۹۵ (متن عربی)

و گفته ابن تیمیه در (منهاج السنه) ج ۳ ص ۱۲۸ و جمع نموده اند مردم داوریه و فتوهای نقل شده از ابی بکر و عمر و عثمان و علی را پس یافتند که راست تر و با دلیل تر آنرا بر علم صاحب آن امور ابوبکر و پس از آن عمر بوده و برای همین دیده میشود از اموریکه نصی بر خلاف آن یافته شده از عمر کمتر است از آن چه از علی (ع) دیده شده و اما ابوبکر پس نصب و خبر صریحی بر خلاف آن نیست.

پس گوید: و ابوبکر و عمر و غیر آنها از بزرگان صحابه نبودند که سئوالی بخصوص از علی (ع) کنند و آنچه که معروفست این است علی (ع) علم را از ابوبکر فرا گرفته چنانچه در سنن یاد شده از علی (ع) که گوید من بودم که هر گاه از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی میشنیدم خدا بان بمن نفعی میداد اگر میخواست که بمن سودی دهد و هر گاه غیر آنحضرت مرا حدیثی میگفت من او را قسم میدادم اگر برایم سوگند میخورد او را تصدیق میکردم، و ابوبکر مرا حدیث گفت و راست گفت ابوبکر که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

[صفحه ۲۶۰]

میگفت: هیچ بنده مومنی نیست که مرتکب گناهی شود پس وضوی نیکوئی بگیرد سپس برخیزد و نماز بخواند و پس از آن استغفار کند از خدا مگر آنکه خدا ببخشد گناه او را. ۱۰ ه

و عجیب اینکه که مردی چون امر بر او مشتبه شده خیال کرده که بر غیر خود او هم مغشوش مانده آیا در حدیث یاد شده بعد فرض صحت آن (در حالیکه عده ای از حفاظ آنرا مجعول و موضوع دانسته) جز این نیست که امیر المومنین علی علیه السلام و ثوق و اعتماد بروایت ابی بکر داشته است و این کجا و فرا گرفتن علم از او کجا و یا علم آنحضرت صلوات الله علیه منحصر بر این حدیثست که وارد شده در ادبی از آداب شریعت فط بوده و آیا مبتنی میشود بر او چیزی از قضایا و فتاوی او و آنچه را که آنحضرت حل نمود از مسائل مشکله در فرائض و احکام، و آیا ندانسته آنحضرت علیه السلام مورد این حدیث را پس ابوبکر باو آموخت، یا ابوبکر ندانسته چیز را از آنچه را که زیر بناء احکام و قضایاست پس آنحضرت او را ارشاد نموده چنانچه همه اینها واقع شده در آنچه را که ما پی در پی یاد کردیم از نوادر اثر، و احتمال دارد که تصدیق آنحضرت علیه السلام ابوبکر را در این روایت

برای این یاد شده که خود آنحضرت آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ولی واسطه را در این موقع روی مصلحت نیفکنده باشد، و چگونه میشود که امیر المومنین (ع) علم را از ابوبکر فرا گرفته باشد و حال آنکه او باب مدینه علم رسول خدا ص دروازه شهر دانش پیامبر است چنانچه ما در (ج ۱۱- از ص ۱۲۳ تا ۱۵۷ یاد نمودیم) و آنحضرت وارث علوم و معارف رسول خداست چنانچه در جزء سوم ص ۱۰۰ گذشت این نمیشود (که علی علیه السلام از ابی بکر

[صفحه ۲۶۱]

جاهل چیزی بیاموزد) هر چه هم ابن تیمیه است دوانی کند در میدان خودش و او ادعاء میکند شیخ الاسلامی را و بنابراین قیاس کن بقیه آنچه را که در این کلامش ساخته است و بعد از پسران حزم و تیمیه یاوه صاحب (الوشیعه) یاد شده در ص ۱۵۶ جزء ۱۱ و ص ۸۲ متن عربی است.

۲- و نیز معلوم میشود بانچه را که ما یاد کردیم ارزش تاویل کردن آن مردم حدیث صحیحی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده از قول آنحضرت: بر شما باد بسنت من و سنت خلفاء دانا و راه نمایان پس بآن چنگ بزنید با دندانهای عقل آنرا سخت و محکم نگهدارید، و بر شما باد که حذر کنید از چیزهای تازه درآمد و جدید زیرا که هر تازه و نوئی بدعت و ساختگی و هر بدعت و اختراعی گمراهی است چونکه نازل کردند آنرا بر کسیکه بالا رفت از کرسی خلافت از بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله بسبب اختیار ایشان و بتصریح ابوبکر بعد از آن (برای عمر) و به شورا گذاردن عمر (میان شش نفر) و چاره نداشتند جز آنکه امیر المومنین علی علیه السلام را با آنها یاد کنند، زیرا که معقول نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرماید به پیروی از سیره و روش کسی که برای او سیره ای نیست جز آنکه در فقه و قرآن و سنت از دهان این و آن فرا گرفته یا برای خود فتوا دهد و بگوید: من برای خودم میگویم پس اگر درست بود از خداست و اگر غلط و اشتباه بود از من

[صفحه ۲۶۲]

و شیطانست در این موقع هر آینه پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرموده به پیروی از روش مردم و مجرد رای در دین خدا و این نیست مثل امر کردن به پیروی از مجتهدینیکه استنباط فتوا میکند از آنچه را که دانسته اند از کتاب و سنت و اجماع یا بگو از قیاس چونکه استنباط میکند همانطور که ما گفتیم از مدار کیکه شناخته است.

و کسیکه چیزی بلد نیست و نمیتواند پاسخی از مسائل واضح و آشکار دهد و قسم میخورد که نمیداند چه کار کند و از نظر و خاطر او مسائل شایعه و معمولی دور است با کثرت ابتلاء بان مثل تیمم و شکوک آن و غسل و فروع نماز و روزه و حج و امثال آنها ممکن نیست که او امام امت بوده باشد هر چند که مهار و افسار خلافت را در دست او گذارند.

بنابراین علماء مخالفت کردند روش عمر را در مواردیکه قبلا- ما یاد کردیم برای مخالفت بودن بیان صریح پیامبر به آن و اگر این تاویل صحیح و درست باشد هر آینه تناقضی میان این حدیث و تصریحاتیست که مخالف با فتوای عمر است که ایجاب کرده اعراض علماء را از گفته او، و همچنین تناقضی میان دو جزء خود این حدیث است و آن گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله است بر شما باد به پیروی کردن بسنت من و سنت خلفاء بعد از من، و فرض ما اینست که سنت آنحضرت مخالف است فی الجمله با روش این مرد " عمر. "

[صفحه ۲۶۳]

و صحیح از معنای این حدیث اینست که آنحضرت اراده و قصد فرموده از خلفاء مگر آنهایی را که همواره تصریح بانان بنامهایشان میفرمود و آنها را عدل و هم سنگ قرآن کریم قرار میداد در گفته‌اش: "انی تارک فیهم الخلفین" من براستی دو خلیفه در میان شما میگذارم، یا "فخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض" من میگذارم در میان شما دو چیز گراندقدر را کتاب خدا و عترتم خاندانم را که هرگز از هم جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند چنانچه لام عهد اقتضاء و ایجاب میکند این را و ایشان را بعلم و هدایت توصیف و تعریف نمود و ایشان آنکسانی هستند که سیره و رفتارشان مطابق بر روش و سیره آنحضرت است قدم بقدم نه کسانیکه تعریفشان را نکرد بعدا و قرارشان نداد و سفارشی درباره ایشان و یا ایشان ننمود و یاد نفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله در اینجا عددی را که منطبق بر ایشان شود، و جز این نیست که اوصافی را یاد نمود که منطبق نمیشود مگر با آنهایی که قصد نمود از خلفاء از اهل بیت معصومش و تمسک و دست آویزی باین حدیث نیست در آنچه را که در نظر گرفتند از امر خلافت مگر مثل تمسک بعام در شبهات مصداقیه (که حجت نیست).

۳- در اینجا احادیث ساختگی است که یاد میشود در فضائل عمر که مناسب و مطابق نیست با چیزی از آنچه را که ما آنرا یاد کردیم

[صفحه ۲۶۴]

با سندهایی مورد اعتمادند و هر یک از آنها تکذیب میکند آنها را.

از آنهاست: حدیثی که نسبت بانحضرت داده میشود: از گفته اگر من در میان شما مبعوث نمیشدم عمر مبعوث میشد.

و روایت: اگر من مبعوث نشده بودم هر آینه تو مبعوث میشدی ای عمر.

و روایت: اگر پیامبری بعد از من بود هر آینه عمر بن خطاب بود.

و روایت: در امتهای محدثینی بوده اند پس اگر در امت من یکی باشد آن عمر است.

و روایت: خدا حق را بر زبان و دل عمر قرار داده.

و روایت: بدرستی که خدا زده است حق را بر زبان و قلب عمر.

و از آنهاست روایت ساختگی و دروغینی که از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده از گفته: ما بودیم که بازگو میکردیم که فرشته ای بر زبان عمر سخن میگفت.

[صفحه ۲۶۵]

و گفته او: ما نبودیم که بعید بدانیم که سکینه بر زبان عمر سخن بگوید.

و از آنهاست: خبریکه روایت میکنند از بزرگترین صحابه مثل آنچه که نسبت باین مسعود میدهند.

از گفته او: اگر گذارده شود علم عمر در یک لنگه و کفه ترازو و علم همه مردم در کفه دیگر علم عمر از همه سنگین تر آید.

و امثال این دروغ‌ها، پس بدرستی که کسیکه باین درجه و پایه باشد تا جائیکه نزدیک باشد به پیامبری مبعوث شود فاقد مسائل واضح و روشن نمیشود در موقع احتیاج خود و نیاز کسانی که رجوع میکنند از امت و مانند او سوره ای از قرآن را در دوازده سال نیاموزد.

و حق و فرشته و سکینه کجا بودند روزیکه آقای عمر راهی و اطلاعی بمسائل اولیه نداشت پس او را ارشاد و راهنمایی نکردند و جواب را بر زبانش جاری نمودند و حق را در قلبش نگذاردند.

و چگونه میتواند خیال کند کسیکه بتمام اینها محکم و رهنمونی شده که همه مردم از او داناتر و فقیه ترند حتی پرده گیان و زنان پرده نشین و چطور علم کتاب و سنت را از زنان امت و از مردم پست و اراذل و اوباش مردم فرا میگیرد تا چه رسد از مردان و بزرگان امت.

و چگونه شناخت لفظیکه در قرآن تفسیر شده تکلف و زور گوئی

[صفحه ۲۶۶]

دیده و میگوید: این بخدا قسم همان تکلف و زر گوئی است، و میگوید: چه میشود تو را ای پسر مادر عمر که ندانی (ابا) چیست و چگونه: فرا میگرفت از این گروه بسیار از صحابه واستفتاء میکرد ایشانرا در احکام و چطور از نادانی و جهل خود از واضح ترین مسائل دینی عذر میخواست بقولش که مرا معامله و دلالی در بازار مشغول و غافل کرده بود.

و چگونه: نمیتوانست که کلاله را بداند و آنرا اقامه کند و متمکن نبود از آموختن صورتهای میراث جد و پیامبر صلی الله علیه و آله میفرمود: نمینم او را که بداند و نمینم او را که آنرا اقامه کند و میفرمود: بدرستیکه گمان میکنم تو را که بمیری پیش از آنکه آنرا بیاموزی.

و چگونه: مانند ابی بن کعب بر او خشونت میکرد و او را غافل و سرگرم از آموختن قرآن میدید بواسطه دلالی در بازار و فروش ریسمان و اسباب خورده.

و چگونه: امیر المومنین علی علیه السلام او را جاهل بتاویل قرآن کریم میدید و چطور و چطور تا صدها چگونه و چطور. بلی برادران تسنن خوش دارند که برای او فضائلی بتراشند و درباره او غلو کنند و در لوازم آن اندیشه و تفکر نکردند و خیال

[صفحه ۲۶۷]

کردند آینده فاش کننده میگردد چنانچه قرنهاخالی از پژوهشگر یا کاوش گر گذشت یا اینکه موجبات ترسانیدن و تهدید کردن میندند زبان او را که سخن بگوید و میزند بر دست او که بنویسد و مجال ندهد آزادی قلم و مذاهب و افکار علماء را که افشاء و آشکار کنند چیزهائی را که نزد ایشانست، پس داوری و قضاوت کن میان مردم برآستی و پیروی از هوا نکن تا تو را از راه خدا گمراه کند.

برگشت به آنچه شعر شمس الدین مالکی دنبال کرده

۳- و از آنچه شاعر ما مالکی در شعرش یاد کرده از مناقب امیر المومنین علیه السلام حدیث ولایت است و آن حدیث (الغدیر) موضوع این کتاب ماست.

۴- حدیث منزله: انت منی بمنزله هارون من موسی الا- انه لا- نبی بعدی " تو از من منزله و مرتبه هارون از موسائی جز (نبوت و پیامبری) زیرا که پیامبری بعد از من نیست و باین حدیث اشاره کرد بقولش (مالکی شاعر ما). (

و انک منی خالیا من نبوه

کهارون موسی و حسبک فاحمد

و بدرستیکه تو از من جز مقام پیامبری مثل هارون هستی از موسی و برای تو کافیت پس شکر کن خدا را.
و ما کلام در اطراف این حدیث را بسط دادیم و اینکه آن حدیث صحیح و ثابت است بتصریح از امامان و حافظین حدیث

[صفحه ۲۶۸]

در جزء سوم ص ۱۹۸ (عربی).

ابن عبد البر در استیعاب گوید: آنرا جماعتی از صحابه روایت کرده اند و آن از ثابت ترین و درست ترین آثار رسیده از پیامبر است، آنرا سعد بن ابی وقاص روایت کرده و راه های حدیث سعد درباره این حدیث جدا بسیار است ابن ابی خثیمه و غیر او آنرا روایت کرده اند، و نیز آنرا ابن عباس و ابو سعید خدری، و ام سلمه، و اسماء بنت عمیس، و جابر بن عبد الله و گروهیکه نام آنها طولانی میشود روایت کرده اند ۱۰هـ

۵- حدیث سبقت اسلام امیر المومنین علیه السلام از همه مردم و بان اشاره کرده بگفته اش:

و کان من الصبیان اول سابق

الی الدین لم یبع بطائع مرشد

و بود او علیه السلام از کودکان اولین کسیکه سبقت بدین گرفت و هفت سال نداشت که مطیع رهبری شد.

و ما تفصیل دادیم گفتار را درباره آن در جزء سوم ۲۴۳ ۲۱۹ (عربی).

۶- حدیث کنیه و لقب دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی علیه السلام را بابی تراب و در این زمینه گفته است

و جاء رسول الله مرتضیا له

و کان عن الزهراء بالمتشرد

و رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالیکه راضی از او بود و او (برای تهی دستی) از زهراء علیها السلام سرگردان شده بود.

[صفحه ۲۶۹]

فمسح عنه التراب اذ مس جلده

و قد قام منها آلفا للتفرد

پس خاک را از چهره او پاک کرد که بدن او را آلوده کرده بود و برخاست از روی خاک در حالیکه مانوس بتجرد و تنهائاب بود.

و قال له قول التلطف قم ابا
تراب کلام المخلص المتودد

و باو گفت گفتن از روی مهربانی که برخیز ای ابو تراب و سخنی خالصانه و دوستانه باو گفت.
و این لقب و کنیه در غزوه عشیره ای که در جمای الاولی یا جمادی الثانی یا در هر دو از سال دوم هجرت داده شد وقتیکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی علیه السلام و عمار را در روی خاکی نرمی خفته دید پس آنها را بیدار کرد و علی علیه
السلام را تکان داد و گفت: برخیز ای ابو تراب آیا من تو را خبر ندهم بدو بدبخت ترین مردم، دو مرد احمیر (قدار بن سالف) پی
کننده و کشنده ناقه صالح، و آنکه میزند بر فرق تو پس محاسنت از آن رنگین میشود.
مدارک این حدیث:

و این حدیث صحیح السنه از اخباریست که حاکم ابو عبد الله نیشابوری استدارک نموده آنرا در کتابش و هیثمی صحیح دانسته آنرا،
امام حنبلی ها در مسند ج ۴ ص ۲۶۴ و ۲۶۳ نقل کرده و حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۴۰ و طبری در تاریخش ج ۲ ص ۲۶۱ و ابن
هشام در سیره نبویه ج ۲ ص ۲۳۶، و ابن کثیر در تاریخش

[صفحه ۲۷۰]

ج ۳ ص ۲۴۸ و هیثمی در مجمع ج ۹ ص ۱۳۶ و گوید آنرا روایت کرده است احمد و طبرانی و بزار و راویان تمامی مورد اعتماد و
وثوقند، و سیوطی آنرا در جامع کبیر چنانچه در ترتیب آن ج ۶ ص ۳۹۹ نقل از ابن عساکر و ابن النجار و عینی در عمده القاری ج ۷
ص ۶۳۰ نموده‌اند.

و خواننده میاید آنرا که از مسلمیات و مورد قبول همگانست در طبقات ابن اسعد ص ۵۰۹ و عیون الاثر ابن سید الناس ج ۱ ص ۲۲۶
و امتاع مقریزی ص ۵۵ و سیره حلبی ج ۲ ص ۱۴۲ و تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۳۶۴ و غیر آن.
و طبرانی در اوسط و کبیر نقل کرده باسنادش از ابی الطفیل گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و علی (ع) در روی خاک خوابیده
بود، پس فرمود: حقیقی ترین و صحیح ترین و شایسته ترین نامهای تو ابو تراب است، تو ابو ترابی، و هیثمی این را در مجمع الزوائد
ج ۹ ص ۱۰۰ یاد کرده و گفته راویان آن مورد اعتمادند.

و بزار و احمد و دیگران از عمار بن یاسر نقل کرده اند: که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را ملقب بابی تراب نمود و
آن از محبوب ترین کنیه ها و لقبها پیش او بود، و هیثمی آنرا در مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۰ یاد کرده و گفته راویان احمد مورد
اعتمادند

و طبرانی در کبیر و اوسط باسنادش از ابن عباس نقل کرده: که گفت: وقتیکه پیامبر صلی الله علیه و آله ایجاد برادری و اخوت
نمود میان اصحابش از مهاجرین و انصار و بین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و کسی از ایشان برادری قرار نداد علی (ع) غمگین و
خشمناک بیرون رفت تا آنکه بجدول و نهر کوچکی رسید پس دستش را بالش خود

[صفحه ۲۷۱]

نموده و سرش را روی آن گذارد و باد گرد و غبار بر او افشاند پس پیامبر صلی الله علیه و آله بسراغ او رفت تا او را پیدا نمود پس با پایش اشاره باو نموده و فرمود: برخیز پس شایسته و سزاوار نیست که باشی مگر ابو تراب، بر من خشم کردی وقتی ایجاد برادری میان مهاجرین و انصار نمودم و بین تو و هیچکس از ایشان برادری قرار ندادم آیا راضی نیستی که بوده باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر آنکه پیامبری بعد از من نیست بدان کسیکه تو را دوست بدارد محفوف و پیچیده شده با من و ایمانست و کسیکه تو را دشمن دارد خدا او را بمردن جاهلیت بمیراند و محاسبه شود بعملش در اسلام.

و ابوعلی در مسندش نقل کرده باسنادش از علی علیه السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا طلبید پس درجدولی مرا خوابیده دید، پس فرمود: چه روزیستکه مردم تو را ابو تراب بنامند، پس مرا دید که گویا در خاطر من از این چیزی است، گفت: برخیز بخدا قسم که تو را خشنود کنم البته تو برادر من و پدر فرزندان منی قتال میکنی و میجنگی از سنت من و خلاص میکنی ذمه مرا.

کسیکه بمیرد در زمان من پس او خدا او را بزرگداشته و الله اکبر گفته، و کسیکه در زمان تو از دنیا رود پس بتحقیق جان سپرده است و کسیکه بمیرد و دوست بدار تو را بعد از مردنت خدا پایان دهد برای او بایمنی و ایمان مادامیکه خورشید طلوع یا غروب کند و

[صفحه ۲۷۲]

کسیکه بمیرد و دشمن دارد تو را مرده است بمردن جاهلیت و محاسبه شود بانچه در اسلام عمل کرده است. سیوطی یاد کرده آنرا در جامع کبیر چنانچه در ترتیب آن ج ۶ ص ۴۰۴ نقل شده و گوید: که بوصیری گفت تمام راویان آن مورد اعتمادند.

و ابن عساکر باسنادش از سماک بن حرب نقل کرده که گفت: گفتم بجابر بن عبد الله که این گروه مردم را به بدگوئی بعلی بن ابیطالب (ع) میخوانند، گفت: و ممکن نیست تو را که باو بدگوئی کند و یا چیست که تو بتوانی او را بان بدگوئی کنی، گفت: او را با کنیه و لقب ابو تراب صد بزنم، گفت: بخدا قسم نبود برای علی (ع) کنیه و لقبی محبوب تر پیش او از ابی تراب، پیامبر میان مردم برادری انداخت و بین او و کسی برادری نیانداخت پس خشمگین بیرون رفت تا آنکه بتل و تپه از ریگ روان رسید پس بر آن خوابید پس پیامبر آمد نزد او و فرمود: برخیز ای ابو تراب خشم کردی که من میان مردم برادری قرار دادم ولی بین تو و کسی برادری نیانداختم گفت: بلی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو برادر من و من برادر توام. (کفایه الطالب ص ۸۲) و در اینجا روایت صحیحی است که مسلم و بخاری در دو مورد از صحیح خود نقل کرده اند: ۱- در باب مناقب امیر المومنین (ع) ۲- کتاب نماز درباب خوابیدن مردم در مسجد. و نقل کرده آنرا طبری در تاریخش ج ۲ ص ۳۶۳، از عبد العزیز بن ابی حازم از پدرش گوید: گفتم بسهل بن سعد که بعضی از فرمانداران مدینه میخواهند بفرستند نزد تو که علی علیه السلام را بدگوئی و اهانت بساحت مقدس آن بزرگوار نمائی بالای منبر، گفت: چه بگویم

[صفحه ۲۷۳]

گفت: بگوئی (لعن الله ابا تراب)، گفت: قسم بخدا که او را موسوم باین نام نکرد مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت: گفتم و چگونه بود این ای ابو العباس، گفت: علی علیه السلام وارد شد بر فاطمه سپس از نزد او بیرون آمد، پس در سایه مسجد خوابید،

گفت: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد بر فاطمه (س) و باو فرمود: پسر عمویت کجاست، پس فاطمه (س) گفت: او اینست که در مسجد خوابیده است، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد نزدیک او و دید که عبایش از پشتش افتاده و خاک بر پشتش رسیده پس شروع کرد بزودن و پاک کردن خاک را از پشتش و میگفت: بنشین ابو تراب، قسم بخدا موسوم نکرد او را باین نام مگر رسول خدا و بخدا سوگند نبود نامی محبوب تر پیش او از این نام.

و در عبارت بیهقی در سنن کبری ج ۲ ص ۴۴۶ نقل شده که مردی را از آل مروان عامل و فرماندار مدینه نمودند و او سهل بن سعد را طلبید و باو فرمان داد که علی علیه السلام را ناسزا و دشنام گوید پس سهل امتناع نمود، پس باو گفت اما اگر نمیذیری پس بگو لعن الله ابا تراب، پس سهل گفت: نبود برای علی علیه السلام نامیکه محبوب تر باشد پیش او از ابو تراب و او مسرور میشد هر گاه باین نام خوانده میشد، پس گفت: باو: بما خبر بده از قصه آن چرا او را ابو تراب نامیدند...

معارضه ای نیست میان این حدیث و آنچه که گذشت از احادیث صحیحه ای که دلالت کننده است بر ملقب شدن امیر المومنین (ع) بابی تراب روز غزوه عسیره یا روز برادری و موآخات و نیست در تمام آنها و این مورد مگر محسوب شدن موقفی از موافیکه رسول خدا صلی

[صفحه ۲۷۴]

الله علیه و آله او راه موسوم بابی تراب نمود و شاید سهل بن سعد نمیدانست از موارد مگر همان موردیکه خودش خبر داد آنرا پس مانعی نیست در اینجا از ثبوت همه آنها و کسیکه خیال کرده تعارض میان این و آن احادیث است و بگمان خودش چیزی بافته و ساخته که جمع کند میان آنها را پس بتحقیق پرده از روی نقصان و کچی رای و اندیشه خود برداشته است.

بلی نزد حافظین حدیث در متن حدیث سهل اضطرابی است که خبر میدهد از تصرف هواها در آن و در بعضی از الفاظ آن ایهام و خیال بیهوده منافرت و خشونت میان امیر المومنین و دختر عموی معصومه و پاکش صدیقه طاهره فاطمه علیها السلام است چنانچه شاعر مالکی یاد شده ما بان اشاره کرده بقولش " : و كان عن الزهراء بالمشرد. "

و حال آنکه آن دو بزرگوار منزله و معصوم و دورند از این بسبب آنچه خدای تعالی بایشان از عصمت عطا فرموده بتصریح قران کریم

و ابن اسحاق از برخی از اهل علم روایت کرده که برای او حدیث کرده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را ابو تراب نامید برای اینکه او هر گاه فاطمه علیها السلام را بر چیزی نکوهش میکرد با او سخن نمیگفت و چیزی بانحضرت نمیگفت که او را ناخوش دارد مگر آنکه خاکی میگرفت و سرش را روی آن میگذازد

[صفحه ۲۷۵]

گفت: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی بر او خاکی میدید میدانست که او بر فاطمه عتاب و تندی کرده پس میفرمود: چیست تو را ای ابو تراب.

امینی (قدس الله سره الزکیه) گوید: اینها نیست مگر زهر کینه و خلط سینه مردمی کینه توز و دشمنی که پرت میکند آنرا افکندن سخنی بی مقصود برای آلوده کردن دامن پاک امیر المومنین علیه السلام و فاسد کردن معاشرت پسیندیده آنحضرت را با همسر معصومه و مطهره اش (سلام الله علیها) و در آنست پائین آوردن صدیق اکبر (علی علیه السلام) و صدیقه کبری (فاطمه سلام الله

علیها) از مقام بلندشان در مکارم اخلاق. و ثمر و نتیجه داده در امروز آنچه در دیروز دست آلوده و دشمن کینه توز افشانده بود از این ساختگی ها تا آنکه نویسنده امروز سیاه کرد ورقهای تاریخش را بقولش: و علی (ع) بود که تند میشد و غضب میکرد بعد از هر کراهتی و میرفت که در مسجد بخوابد و پدر زنش دست بر شانه او میکشید و او را نوازش داده و موعظه میکرد و میان او و همسرش تا مدتی جمع مینمود و از آنچه که ساخته (و تهمت به مولای متقیان زده اند) پیامبر یکمرتبه دخترش را دید در خانه اش گریه میکند از مشت زدن علی (ع) او را. اه.

و حاکم او عبد الله نیشابوری گوید: بنو امیه کارشان پائین آوردن و عیب جوئی از علی علیه السلام بود باین نام (ابو

[صفحه ۲۷۶]

تراب) که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نامیده بود و او را بر منبرها بعد از خطبه در مدت حکومتشان لعن کرده و دشنام میدادند و آنحضرت را بکنیه و نام ابو تراب مسخره میکردند و البته استهزاء و مسخره میکردند آنکسی را که او موسوم بان نموده بود و حال آنکه خداوند تعالی فرموده: "قل ابا الله و آیاته و رسوله کنتم تستهزون لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم" ... بگو آیا بخدا و آیات او و پیامبر استهزاء و سخریه میکردید. عذر نخواهید که بتحقیق کافر شدید بعد از ایمانتان.

و سبط ابن جوزی گوید: در تذکره ص ۴، و آنچه حاکم گفته صحیح است زیرا که ایشان تحاشی و وحشت و ترسی از این کار نداشتند بدلیل آنچه از مسلم از سعد بن ابی وقاص روایت شده که او داخل بر معاویه بن ابی سفیان شد پس معاویه (علی الهاویه) باو گفت چه چیز تو را باز داشته و منع کرده از ناسزگوائی ابو تراب...

منقبت و فضیلتی در اطراف حدیث مذکور:

شیخ علاء الدین سکتواری در (محاضره الاوائل) ص ۱۱۳ گوید: اول کسیکه مکنی و موسوم به ابو تراب شد علی بن ابیطالب رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله او را موسوم نمود وقتیکه دید او را خوابیده و بر پهلو و پشتش خاک است پس از روی مهربانی باو فرمود: برخیز ای ابو تراب پس بهترین لقبهای او بود

[صفحه ۲۷۷]

و بعد از این برای او کرامتی بود به برکت نفس محمدی که خاک برای او بازگو کند هر چه بر آن جاری شده و میشود تا روز قیامت پس بفهم راز آشکاریرا. دلائل النبوه. اه و بتحقیق که ابداع و انشاء کرد شاعر ماهر و استاد عبد الباقي افندی عمری در قولش:

يا ابا الاوصياء انت لطفه

صهره و ابن عمه و اخوه

ای پدر چانشینان تو برای طاها (رسول خدا) داماد و پسر عموی و برادر اوئی.

ان الله في معانيك سرا

اکثر العالمین ما علموه

بدرستیکه برای خدا در معانی و مراتب تو را زیست که بیشتر جهانیان آنرا ندانستند.

انت ثانی الالباء فی منتهی الدو

رو آباوه تعد بنوه

تو دومین پدرانی در پایان روزگار و دوره‌ها و پسران فرزندان‌ش محسوب میشوند.

[صفحه ۲۷۸]

خلق الله آدمنا من تراب

فهو ابن له و انت ابوه

خدا آدم را از خاک آفرید پس آدم پسر خاک و تو پدر او هستی (ابو تراب).

۷- و از آنچه را که شاعر مالکی ما در شعرش بان اشاره کرده از مناقب مولای ما امیر المومنین علیه السلام حدیث سوره براءت و ابلاغ آنست گوید.

و ارسله عنه الرسول مبلغا

و خص بهذا الامر تخصیص مفرد

و ارسال کرد آنرا از او پیامبر در حالیکه مبلغ و رساننده باشد و اختصاص باین امر پیدا کرد تخصیصیکه ویژه او بود فقط.

و قال: هل التبلیغ عنی ینبغی

لمن لیس من بیتی من القوم فاقتدی

و فرمود: آیا تبلیغ از طرف من سزاوار است برای کسیکه از این مردم از خاندان من نیست پس پیروی کن.

و این: چنین بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد برای مکه که آیاتی از اول سوره براءت را برای مردم مکه بخواند، پس جبرئیل از نزد خدای عزیز آمد و گفت: هرگز اداء نمیکند از تو مگر خودت یا مردی از تو، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد با شتر و ناقه غضباء یا (جدعاء) در پی ابوبکر و فرمود: او را دریاب و هر کجا باو رسیدی نامه را از او بگیر و برو بسوی مکه و بر آنها قرائت کن، پس علی علیه السلام در عرج یا در الخلیفه یا در ضجنان یا جحفه باو رسید و

[صفحه ۲۷۹]

نامه را از او گرفت و حج کرد و تبلیغ نمود و اذان گفت (یا اعلان کرد).

این خبر تاریخی را بسیاری از امامان و حافظین حدیث براه های متعدد و زیاد صحیحی که کمتر آن امکان تواتر و قطعیت پیش جمعی از برادران تسنن دارد نقل کرده اند و برای تو است امت و گروه بسیاری که آنرا نقل کرده اند:

- ۱- ابو محمد اسماعیل سدی کوفی، فوت شده در سال ۱۲۸.
- ۲- ابو محمد عبد الملک بن هشام بصری، فوت شده در سال ۲۱۸.
- ۳- ابو عبد الله محمد بن سعد زهری، فوت شده در سال ۲۳۰.
- ۴- حافظ ابوبکر بن ابی شیبه عبسی کوفی، فوت شده در سال ۲۳۹.
- ۵- حافظ ابو الحسن ابن شیبه عبسی کوفی، فوت شده در سال ۲۳۹.
- ۶- امام حنبلی ها احمد بن حنبل شیبانی، فوت شده در سال ۲۴۱.
- ۷- حافظ ابو محمد عبد الله دارمی صاحب سنن، فوت شده در سال ۲۵۵.
- ۸- حافظ ابو عبد الله بن ماجه قزوینی صاحب سنن، فوت شده در سال ۲۷۳.
- ۹- حافظ ابو عیسی ترمذی صاحب صحیح، فوت شده ۲۷۹.
- ۱۰- حافظ ابوبکر احمد بن ابی عاصم شیبانی، فوت شده

[صفحه ۲۸۰]

.۲۸۷

- ۱۱- حافظ ابو عبد الرحمن احمد نسائی صاحب سنن، فوت شده ۳۰۳.
- ۱۲- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، فوت شده ۳۱۰.
- ۱۳- حافظ ابوبکر محمد بن اسحاق بن هزیمه نیشابوری فوت شده ۳۱۱.
- ۱۴- حافظ ابو عوانه یعقوب نیشابوری صاحب مصابیح، فوت شده ۳۱۶.
- ۱۵- حافظ ابو القاسم عبد الله بغوی صاحب مصابیح، فوت شده ۳۱۷.
- ۱۶- حافظ عبد الرحمن ابن ابی حاتم تمیمی، فوت شده ۳۱۷.
- ۱۷- حافظ ابو حاتم محمد بن حبان تمیمی، فوت شده ۳۵۴.
- ۱۸- حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، فوت شده ۳۶۰.
- ۱۹- حافظ ابو الشیخ، فوت شده ۳۶۹.
- ۲۰- حافظ علی بن عمر دارقطنی، فوت شده ۳۸۵.
- ۲۱- حافظ ابو عبد الله حاکم نیشابوری صاحب مستدرک، فوت شده ۴۰۵.
- ۲۲- حافظ ابوبکر بن مردویه اصبهانی، فوت شده ۴۱۶.
- ۲۳- حافظ ابو نعیم احمد اصفهانی صاحب حلیه، فوت شده ۴۳۰.

[صفحه ۲۸۱]

- ۲۴- حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی صاحب سنن، فوت شده ۴۵۸.
- ۲۵- فقیه ابو الحسن علی بن مغازلی شافعی، فوت شده ۴۸۳.
- ۲۶- حافظ ابو محمد حسین بغوی شافعی، فوت شده ۵۱۶.
- ۲۷- حافظ نجم الدین ابو حفص نسفی سمرقندی حنفی، فوت شده ۵۳۷.
- ۲۸- حافظ ابو القاسم جار الله زمخشری شافعی، فوت شده ۵۳۸.
- ۲۹- ابو عبد الله یحی قرطبی صاحب تفسیر کبیر، فوت شده ۵۶۷.
- ۳۰- حافظ ابو الموید موفق بن احمد خوارزمی حنفی، فوت شده ۶۵۸.
- ۳۱- حافظ ابو القاسم بن عساکر دمشقی شافعی، فوت شده ۵۷۱.
- ۳۲- ابوالقاسم عبد الرحمن خثعمی سهیلی اندلسی، فوت شده ۵۸۱.
- ۳۳- ابو عبدالله محمد بن عمر فخر رازی شافعی، فوت شده ۶۰۶.
- ۳۴- ابو السعادات بن اثیر شیبانی شافعی، فوت شده ۶۰۶.
- ۳۵- حافظ ابو الحسن علی بن اثیر شیبانی، فوت شده ۶۳۰.

[صفحه ۲۸۲]

- ۳۶- ابو عبد الله ضیاء الدین محمد مقدسی حنبلی، فوت شده ۶۴۳.
- ۳۷- ابو سالم محمد بن طلحه قرشی نصیبی شافعی، فوت شده ۶۵۲.
- ۳۸- ابو المظفر یوسف سبط حافظ ابن جوزی حنفی، فوت شده ۶۵۵.
- ۳۹- عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی، فوت شده ۶۵۵.
- ۴۰- حافظ ابو عبد الله گنجی شافعی، فوت شده ۶۵۸.
- ۴۱- قاضی ناصر الدین ابو الخیر بیضاوی شافعی، فوت شده ۶۸۵.
- ۴۲- حافظ ابو العباس محب الدین طبری شافعی، فوت شده ۶۹۴.
- ۴۳- شیخ الاسلام ابو اسحاق ابراهیم حموی، فوت شده ۷۲۲.
- ۴۴- ولی الدین محمد خطیب عمری تبریزی صاحب مشکاه المصابیح، فوت شده ۷۳۷.
- ۴۵- علاء الدین علی بن محمد خازن صاحب تفسیر، فوت شده ۷۴۱.
- ۴۶- اثیر الدین ابو حبان اندلسی صاحب تفسیر، فوت شده ۷۴۵.
- ۴۷- حافظ شمس الدین محمد ذهبی شافعی، فوت شده ۷۴۸.
- ۴۸- نظام الدین حسن نیشابوری صاحب تفسیر، فوت شده

[صفحه ۲۸۳]

...

- ۴۹- حافظ عماد الدین اسماعیل بن کثیر دمشقی شافعی فوت شده ۷۷۴.
- ۵۰- حافظ ابوالحسن علی بن ابی بکر هیشمی شافعی، فوت شده ۸۰۷.
- ۵۱- تقی الدین احمد بن علی مقریزی حنفی، فوت شده ۸۴۵.
- ۵۲- حافظ ابوالفضل بن حجر احمد عسقلانی شافعی، فوت شده ۸۵۲.
- ۵۳- نور الدین علی بن محمد بن صباغ مکی مالکی، فوت شده ۸۵۵.
- ۵۴- بدر الدین محمود بن احمد عینی حنفی، فوت شده ۸۵۵.
- ۵۵- شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی ساکن حرمین فوت شده ۹۰۲.
- ۵۶- حافظ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی شافعی، فوت شده ۹۱۱.
- ۵۷- حافظ ابو العباس احمد قسطلانی شافعی، فوت شده ۹۲۳.
- ۵۸- حافظ ابو محمد عبد الرحمن بن ربیع شیبانی شافعی فوت شده ۹۴۴.
- ۵۹- مورخ دیار بکری صاحب تاریخ (الخمیس) فوت شده ۸۲ / ۹۶۶.

[صفحه ۲۸۴]

- ۶۰- حافظ شهاب الدین احمد بن حجر هیشمی شافعی، فوت شده ۹۷۴.
- ۶۱- متقی علی بن حسام الدین قرشی هندی، ساکن مکه، فوت شده ۹۷۵.
- ۶۲- حافظ زین الدین عبد الروف مناوی شافعی، فوت شده ۱۰۳۱.
- ۶۳- فقیه شیخ بن عبد الله عید روس حسینی، یمنی، فوت شده ۱۰۴۱.
- ۶۴- شیخ احمد بن باکثیر مکی شافعی صاحب وسیله، فوت شده ۱۰۴۷.
- ۶۵- ابو عبد الله محمد زرقانی مصری مالکی، فوت شده ۱۱۲۲.
- ۶۶- میرزا محمد بدخشی صاحب مفتاح النجا، فوت شده....
- ۶۷- سید محمد بن اسماعیل صنعانی حسینی، فوت شده ۱۱۸۲.
- ۶۸- ابو العرفان شیخ محمد صبان شافعی صاحب اسعاف، فوت شده ۱۲۰۶.
- ۶۹- قاضی محمد بن علی شوکانی صنعانی، فوت شده ۱۲۵۰.
- ۷۰- ابو الثناء شهاب الدین سید محمود آلوسی شافعی، فوت شده ۱۲۷۰.
- ۷۱- شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حسینی، حنفی، فوت شده ۱۲۹۳.

[صفحه ۲۸۵]

۷۲- سید احمد زینی دحلال مکی شافعی، فوت شده ۱۳۰۴.

۷۳- سید مومن شبلنجی مولف (نور الابصار).....

ما در جلوتر ترجمه و بیوگرافی بسیاری از این اعلام را در جزء اول ص ۵۱ و ۷۳ (عربی) یاد کردیم که اسانید و مدارک شان منتهی

میشود در شاهکاری اعلان براءت و تبلیغ آنرا بجمعی از صحابه اول که از ایشان:

۱- امیر المومنین علی علیه السلام رضی الله عنه از طریق زید بن یثیع گوید: چون ده آیه از براءت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد ابوبکر را طلبید تا آنها را بر مردم مکه بخواند سپس مرا خواند و بمن فرمود: برو هر کجا برخورد کردی بابتی بکر نامه را از او بگیر و برو با آن بمکه و آنرا بر مردم مکه قرائت کن، پس من حرکت کردم و در جحفه ابی بکر را دیدم و نامه را از او گرفتم و ابو بکر... برگشت و گفت: ای رسول خدا درباره من آیه ای نازل شده، فرمود: نه و لیکن جبرئیل آمد نزد من و گفت: هرگز نباید برساند از طرف تو مگر خودت یا مردی از تو.

[صفحه ۲۸۶]

صورت دیگر:

فرمود: سوره براءت نازل شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد سپس علی (ع) را فرستاد پس نامه را از ابوبکر گرفت و چون برگشت گفت: آیا درباره من چیزی نازل شده، فرمود: نه و لیکن من مامور شدم که یا خودم آنرا تبلیغ کنم یا مردی از خاندانم پس علی علیه السلام رفت بسوی مکه و در میان ایشان (باربع) ایستاد. (و آیات مذکوره را بر ایشان قرائت نمود). صورت سوم از زید:

بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را با سوره براءت فرستاد بسوی اهل مکه پس از آن عقب او علی (ع) را فرستاد و باو گفت: نامه را بگیر و برو بسوی مردم مکه، گوید: پس علی (ع) ابوبکر را دیده و نامه را از او گرفت و ابوبکر برگشت در حالیکه غمگین و محزون بود و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت آیا درباره من آیه ای نازل شده، فرمود: نه، جز اینکه مامور شدم که آنرا خودم ابلاغ کنم یا مردی از خاندان و اهل بیتم برساند.

[صفحه ۲۸۷]

خصائص نسائی ص ۲، الاموال ابی عیید ص ۱۶۵

صورت چهارم:

از امیر المومنین علی علیه السلام از طریق حنش بلفظ و عبارت یاد شده اول از الفاظ زید بن یثیع کلمه بکلمه.

صورت پنجم از حنش از امیر المومنین:

گوید: بدرستیکه پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامیکه او را فرستاد با سوره براءت، گفت: ای پیامبر خدا من سخن گو و خطیب نیستم، فرمود: چاره نیست از اینکه یا من خودم بروم یا تو با آنها بروی، گفت: پس اگر چاره ای نیست من بزودی میروم، فرمود: برو که خدا زیانت را ثابت و قلبت را هدایت میکند، گفت: پس از آن دستش را بر دهانش گذارد.

صورت ششم از ابی صالح از امیر المومنین:

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد با سوره براءت بسوی مردم مکه و او را برای موسم حج فرستاد پس از آن

[صفحه ۲۸۸]

مرا در پس او فرستاد پس من باو رسیده و آنرا از او گرفتم، پس ابوبکر گفت: چیست مرا فرمود: تو رفیق غار منی و صاحب منی بر حوض جز اینکه نباید تبلیغ کند از من غیر من یاد مردی از من، طبری آنرا نقل کرده چنانچه در فتح الباری ابن حجر عسقلانی ج ۸ ص ۲۵۶

۲- ابوبکر بن ابی قحافه گوید: بدرستیکه پیامبر صلی الله علیه و آله مرا با سوره براءت بسوی مردم مکه فرستاد که بعد از امسال مشرکی نباید حج کند و برهنه ای نباید طواف خانه نماید و داخل بهشت نمیشود مگر شخص مسلمان، کسیکه میان او و رسول خدا پیمانست آنرا تاخیر اندازد تا مدتش سپری شود و خدا و پیامبر از مشرکین بیزارند پس سه روز (یا سه میل) راه رفت سپس بعلی علیه السلام فرمود: خود را بایی بکر برسان او را برگردان بسوی من و براءت را تو ابلاغ کن، گفت: پس علی (ع) بفرمان رسول خدا عمل کرد و چون ابوبکر وارد شد بر پیامبر گریست و گفت: ای رسول خدا درباره من چیزی آمده، فرمود: نیامده درباره تو مگر خیر و لیکن مامور شدم که ابلاغ نکند آنرا مگر من یا مردی از من

۳- ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله ابوبکر را بفرستاد پس همانطور که ابوبکر در بعضی از راه بود که شنید صدای شتر قصواء رسول خدا را پس ابوبکر با ترس بیرون آمد بگمان آنکه او رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس ناگاه دید علی رضی الله

[صفحه ۲۸۹]

عنه است پس نامه رسول خدا را باو دادو بعلی (ع) گفت که آن سخنان را اعلان کند (پس بدرستیکه شایسته نیست که تبلیغ کند از من مگر مردی از اهل من پس انفاق کردند) پس با هم رفتند پس علی علیه السلام در ایام تشریق (۱۲-۱۱-۱۰ ذی حجه) ایستاد و فریاد میکرد که ذمه خدا و پیامبر او بیزار است از هر مشرکی.... صورت دیگری از لفظ ابن عباس:

گوید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد بسوره براءت پس از آن علی (ع) را در پی او روانه کرد و گرفت از او سوره را پس ابوبکر گفت: ای رسول خدا درباره من چیزی رسید، فرمود نه تو یار منی در غار و بر حوض، ولی نباید به برساند از من مگر خودم یا علی (ع)...

[صفحه ۲۹۰]

حدیث دیگری از ابن عباس گوید: در حدیث طولانی که در آن جمله‌ای از فضائل امیرالمومنین علیه السلام ذکر شد از مناقبیکه مورد قبول همه امت است اینستکه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فلانی را با سوره توبه فرستاد پس از آن علی علیه السلام را پشت سر او فرستاد پس آنرا از او گرفت و فرمود: نباید به برد آنرا مگر مردیکه از من و من از اویم.

و این حدیث ابن عباس را بسیاری از امامان و حافظین حدیث در مسانیدشان با اسناد صحیحیکه تمام روایانش مورد اعتماد و مصر بصحت و روایانش موثق هستند نقل کرده اند و ما آنرا در جزء اول (عربی) ص ۵۱ و ۴۹ یاد نموده و گذشت بحث در اطراف آن در جزء سوم ص ۱۹۵، ۲۱۷.

حدیث دیگر از ابن عباس

ابن عساکر باسنادش از طریق حافظ عبد الرزاق از ابن عباس نقل کرده گوید: من با عمر بن خطاب در برخی از کوچه های مدینه

راه میرفتیم پس عمر گفت: ای پسر عباس گمان میکنم که مردم کوچک یا ناچیز گرفتند صاحب شما (علی ع) را که او را متولی امور شما نکردند پس گفتم: قسم بخدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را ناچیز و کوچک نگرفت وقتیکه او را برگزید برای سوره براءت که بر اهل مکه بخواند، پس عمر بمن گفت: سخن راست را تو گفتی قسم بخدا که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: بعلی بن

[صفحه ۲۹۱]

ایطالب (ع) ". من احبک احبنی و من احبنی احب الله و من احب الله ادخله الجنة مدلا " کسیکه تو را دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و کسیکه خدا را دوست دارد او را نوازش شده وارد بهشت نماید.

۴- جابر بن عبد الله انصاری گوید: بدرستی که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتیکه از عمره جعرانه برگشت ابوبکر را برای حج فرستاد پس ما با او آمدیم تا آنکه بودیم ما بعرج آماده شد برای نماز صبح و چون ایستاد برای تکبیر صدای ضجه شنید از پشت سرش پس تکبیر نگفت و گفت این صدای شتر جداء رسول خدا است هر آینه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حج بدا و تبدیل رائی واقع شده پس شاید که رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد پس با او نماز میگذاریم پس ناگاه دید علی رضی الله عنه است بر ناقه آنحضرت پس ابوبکر باو گفت شما فرماندار و امیر هستید یا قاصد و پیام آور، فرمود: نه بلکه رسولم مرا رسول، خدا صلی الله علیه و آله فرستاد بسوره براءت که درمواقف حج آنرا بر مردم قرائت کنم، پس ما وارد مکه شدیم پس چون یکروز پیش از ترویج بود ابوبکر برخاست و برای مردم خطبه ای خواند و مناسک حج برای آنها گفت تا آنکه فارغ شد علی علیه السلام برخاست پس سوره براءت را بر مرم خواند تا پایان آن سپس با او بیرون رفتیم تا آنکه روز عرفه شد ابوبکر برخاست و برای مردم خطبه خواند و از مناسک برای

[صفحه ۲۹۲]

آنها حدیث کرد تا فارغ شد علی رضی الله عنه برخاست و بر مردم سوره براءت را خواند تا تمام کرد پس چون گروه اول حرکت کردند ابوبکر برخاست و خطبه خواند و بیان کرد چگونه کوچ کنند یا چطور (در منی) سنگ بیاندازند و مناسک شان را بایشان آموخت و چون خلاص شد علی رضی الله عنه برخاست و سوره براءت را بر مردم خواند تا پایان آن.

دارمی آنرا نقل کرده در سننش ج ۲ ص ۶۷، و نسائی در خصایص ص ۲۰، و ابن خزیمه نقل کرده و آنرا صحیح دانسته و ابن حبان از طریق ابن جریج و طبری و محب الدین طبری درالریاض النضره ج ۲ ص ۱۷۳، از طریق ابی حاتم و نسائی و دیده میشود در تیسیر الوصول ج ۱ ص ۱۳۳، تفسیر قرطبی ج ۸ ص ۶۷، المواهب اللدنیه قسطلانی، شرح المواهب زرقانی ج ۳ ص ۹۱، تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۱۴۱، سیره زینی دحلان ج ۲ ص ۳۶۵، تفسیر آلوسی روح المعانی ج ۳ ص ۲۶۸، تفسیر المنارج ج ۱۰ ص ۱۵۶ نقل از پنج حافظ یاد شده از دارمی تا محب الدین طبری.

۵- انس بن مالک گوید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد با ابوبکر سوره براءت را برای مردم مکه، سپس او را خواست و فرمود: سزاوار نیست که این را برساند مگر مردی از اهل من پس علی علیه السلام را طلبید و آنرا باو داد.

و در لفظ دیگری برای احوذ

بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برانگیخت ابوبکر صدیق را با سوره براءت پس چون بذی الحلیفه رسید فرمود: نباید

[صفحه ۲۹۳]

این را تبلیغ کند مگر من یا مردی از خاندان من پس آنرا با علی (ع) فرستاد.

طریق حدیث: تمام روایانش صحیح و مورد اعتماد و وثوقند آنرا احمد در مسندش ج ۳ ص ۲۸۳ و ۲۱۲ نقل کرده و ترمذی در جامعه ج ۲ ص ۱۳۵ طبع هند و نسائی در خصائصش ص ۲۰ و ابن کثیر در تاریخش ج ۵ ص ۳۸، از ترمذی و احمد در تفسیرش ج ۲ ص ۳۳۳، و خواریزمی در مناقب ص ۹۹ و قسطلانی در شرح صحیح بخاری ج ۷ ص ۱۳۶، و ابن حجر در شرح صحیح ج ۸ ص ۲۵۶ و عینی در شرح صحیح ج ۸ ص ۶۳۷ و ابن طلحه در مطالب السؤل ص ۱۷ و سیوطی در الدر المنثور ج ۳ ص ۲۰۹ نقل از ابن ابی شیبه و احمد و ترمذی و ابی الشیخ و ابن مردویه و در کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۹، از ابن ابی شیبه و زرقانی در شرح المواهب ج ۳ ص ۹۱ و شوکانی در تفسیرش ج ۲ ص ۳۱۹ نقل از کسیکه سیوطی در الدر المنثور از او نقل کرده و اولسی در تفسیرش ج ۳ ص ۲۶۸ نقل از احمد و ترمذی و ابی الشیخ و صاحب المنار در تفسیرش ج ۱۰ ص ۱۵۷.

۶- ابو سعید خدری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر... را فرستاد که از طرف او براءت را فرستاد پس چون او را روانه کرد علی رضی الله عنه را فرستاد و گفت: ای علی نباید برساند از من مگر خودم یا نه، پس او را بر ناقه و شتر غضباء خود سوار کرد و روانه نمود، پس علی علیه السلام رفت تا بابی بکر. ۰. ملحق شد و براءت را از او گرفت، پس ابوبکر آمد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله در حالیکه از این موضوع ترسی بر او راه یافته بود که شاید برای

[صفحه ۲۹۴]

او آیه ای نازل شده باشد پس چون رسید نزد آنحضرت گفت: چیست مرا یا رسول الله فرمود: خیر است تو برادر من و یار منی در غار و تو با منی بر حوض جز اینکه نباید تبلیغ کند از من غیر من یا مردی از من.

نقل کرده آنرا ابن حبان و ابن مردویه چنانچه در الدر المنثور سیوطی ج ۳ ص ۲۰۹ و روح المعانی آلوسی ج ۳ ص ۲۶۸ و در طبع منیریه ج ۱ ص ۴۰ و ابن حجر اشاره کرده بآن در فتح الباری ج ۸ ص ۲۵۶ از طریق عمرو بن عطیه از پدرش از ابی سعید. ابو رافع گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد ابوبکر را بسوره براءت بسوی موسم حج، پس جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: که نباید هرگز برساند از تو مگر خودت یا مردی از تو، پس برانگیخت علی رضی الله عنه را در پی او تا آنکه بین مکه و مدینه باو رسید و آنرا از او گرفت و در موسم برای مردم قرائت نمود.

ابن مردویه و طبرانی نقل کرده آنرا باسنادشان چنانچه در الدر المنثور سیوطی ج ۳ ص ۲۱۰ و فتح الباری ابن حجر ج ۸ ص ۲۵۶ یاد شده است.

۸- سعدبن ابی وقاص گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد بسوره براءت تا آنکه در بعضی از راه علی رضی الله عنه را فرستاد پس آنرا از او گرفت سپس رفت با آن بسوی مکه، پس ابوبکر در خاطر خود چیزی دید، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نباید برساند از من مگر خودم یا مردی از من

خصایص نسائی ص ۲۰، الدر المنثور ج ۳ ص ۲۰۹ نقل از ابن مردویه، تفسیر شوکانی ج ۲ ص ۳۱۹ و ابن حجر در فتح

[صفحه ۲۹۵]

الباری ج ۸ ص ۲۵۵ بان اشاره نموده است.

حدیث دیگر از سعد:

ابن عساکر نقل کرده باسنادش از حرث بن مالک گوید: آمدم بمکه پس ملاقات کردم سعد بن ابی وقاص را و گفتم: آیا برای علی (ع) منقبتی شنیده‌ای، گفت: برای او گواهی میدهم چهار فضیلت را که اگر یکی از آنها برای من بود محبوب تر بود نزد من از دنیا که در آن مانند نوح (دو هزار و پانصد سال) زنده گمی کنم، به درستیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله ابوبکر را فرستاد با براثت بسوی مشرکین قریش پس یکشبهانه روز رفت سپس بعلی علیه السلام فرمود: برو در پی ابوبکر و آنرا از او بگیر و ابلاغ کن بمردم مکه و ابوبکر را بمن برگردان، پس ابوبکر برگشت درحالیکه گریه میکرد و گفت ای رسول خدادار باره من چیزی نازل شد، فرمود: نه مگر خیر اینکه نباید ادا کند از من مگر خودم یا مردی از من یا فرمود: از اهل بیت من تا پایان حدیث رجوع کن جزء اول ص ۴۰.

۹- ابو هریره گوید: من با علی بن ابیطالب رضی الله عنه بودم وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله او را فرستاد پس فریاد زد بچهار موضوع تا آنکه صدایش چون شیهه اسب طنین انداز شد.

دارمی آنرا در سنن خود ج ۲ ص ۲۳۷ نقل کرده و نسائی در سننش ج ۵ ص ۲۳۴ با اختصاریکه مغل با مطلب نبوده چنانچه سیوطی آنرا در شرح آن گفت و حدیث ابی هریره را بسیاری از حافظین نقل کرده اند جز آنکه دستهای هوی با آن بازی کرده و آماده ساخته برای یاهو سرایان و بیهوده گویان میدان باطل گوئی و دروغ سازی

[صفحه ۲۹۶]

اطراف این حدیث سودمند.

و حافظ محب الدین طبری در الریاض النضره ج ۲ ص ۱۷۳ و ذخایر العقبی ص ۶۹، از طریق ابی حاتم از ابی سعید یا بابی هریره نقل کرده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرستاد ابوبکر را پس چون بضعجان رسید شنید صدای شتر علی علیه السلام را و شناخت آنرا و آمد پیش او گفت کار من چیست، گفت خیر است بدرستیکه رسول خدا مرا فرستاد بعنوان براثت، پس چون ما برگشتیم ابوبکر رفت نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و گفت: ای رسول خدا چیست مرا، گفت: خیر تو صاحب منی درغار جز اینکه نباید تبلیغ کند غیر من یا مردی از من یعنی علی (ع).

۱۰- عبد الله بن عمر ابن حجر عسقلانی یاد کرده در فتح الباری ج ۸ ص ۲۵۶ آنچه گذشت از امیر المومنین از طریق ابی صالح سپس گفت: و از طریق عمری از نافع از ابن عمر همینطور.

۱۱- حبشی بن جناده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: علی (ع) از من و من از اویم نمیرساند از من مگر خودم یا علی (ع)

حدیث صحیح است که روایانش تمامی مورد اعتمادند احمد بن حنبل بچهار طریق آنرا در مسندش ج ۴ ص ۱۶۴ و ۱۶۵ نقل کرده و ترمذی در صحیحش ج ۲ ص ۲۱۳ و آنرا صحیح و حسن دانسته و نسائی در خصائص ص ۲۰ و ابن ماجه قزوینی در سنن ج ۱ ص ۵۷ و بغوی در مصابیح ج ۲ ص ۲۷۵ و خطیب عمری در مشکاه ص ۵۵۶ و فقیه ابن مغازلی در مناقب و گنجی در کفایه ص ۵۵۷ و نووی در تهذیب الاسماء و اللغات و محب طبری در الریاض ج ۲ ص ۷۴ از

[صفحه ۲۹۷]

حافظ سلفی و سبط بن جوزی در تذکره ص ۲۳ و ذهبی در تذکره الحفاظ در ترجمه سويد بن سعید و ابن کثیر در تاریخش ج ۷ ص ۳۵۶ و سخاوی در المقاصد الحسنه و مناوی در کنوز الدقایق ص ۹۲ و حموی در باب هفتم از فرائد السمطين و جلال‌الدین سیوطی در جامع صغیر و در جمع الجوامع چنانچه در ترتیب آن ج ۶ ص ۱۵۳ و ابن حجر یاد کرده آنرا در صواعق ص ۷۳ و منقی هندی در کتر العمال از یازده حافظ و بدخشانی در نزل الابرار ص ۹ نقل از ابن ابی شیبه و احمد و ابن ماجه و ترمذی و بغوی و ابن ابی عاصم و نسائی و ابن قانع و طبرانی و ضیاء مقدسی و جارودی و فقیه‌شیر بن عید روس در العقد النبوی و امیر محمد صنعانی در الروضه الندیة و قندوزی در ینایع الموده و شبلخی در نور الابصار ص ۷۸ و ابن حبان در اسعاف حاشیه نور الابصار ص ۱۵۵.

امینی (قدس الله روحه القدسی) گوید: این جمله روایت شده از حبشی بن جناده و عمران و ابی ذر غفاری از حدیث تبلیغ گرفته شده و آن قسمتی و جزئی از آنست چنانچه تصریح بر آن کرده صاحب لمعان و مرقاہ و سندی حنفی در شرح سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۷ و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود این جمله را برای بزرگداشت علی (ع) و عذر خواهی از ابی بکر...

۱۲- عمران بن حصین در حدیث مرفوعا گوید: فرمود: علی (ع) از منست و منم از علی (ع) و نمیرساند از من مگر علی (ع)، ترمذی آنرا نقل کرده و گفته حدیثی خوب و عجیب است در تذکره سبط ص ۲۲ هم چنین است.

۱۳- ابوذر غفاری مرفوعا گفته: علی (ع) از من و من از علیم و

[صفحه ۲۹۸]

نمیرساند مگر خودم یا علی (ع) مطالب السئوال ص ۱۸.

مرسلات

۱- از ابی جعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) گوید چون سوره براءت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و ابوبکر مامور شده بود که برای مردم اقامه حج کند، بآنحضرت گفته شد: ای رسول خدا سوره را با ابوبکر ارسال نمائید، فرمودند: نباید برسانید از طرف من مگر مردی از خاندان من، آنگاه علی بن ابیطالب رضوان الله علیه را فرا خوانده و باو گفت: برو با این حکایت از اوائل سوره براءت نقل کن و آنرا در روز عیدقربان وقتیکه مردم در منی اجتماع کردند و اعلان کن: انه لا یدخل الجنه کافر. کافر داخل بهشت نمیشود.

و لا یحج بعد العام مشرک. و بعد از امسال مشرکی حج نخواهد کرد.

و ان لا یطوف بالیت عریان. و برهنه طواف خانه نباید کند.

و من کان له عند رسول الله صلی الله علیه و آله عهد فهو له الی مدته و کسبیکه برای او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پیمانست آن برای او تا مدتتش خواهد بود، پس علی بن ابیطالب رضوان الله علیه بر ناقه عضباء رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شد و بیرون رفت تا در راه به ابوبکر رسید و چون ابوبکر او را درراه دید، گفت: امیری یا ماموری، فرمود: بلکه مامورم، آنگاه با هم رفتند پس ابوبکر برای مردم اقامه حج نمود و عرب در این سال بر منازلشان بهمان روش جاهلیت حج میکردند تا آنکه روز قربان شد علی بن ابیطالب

[صفحه ۲۹۹]

رضی الله عنه ایستاد و در میان مردم اعلان کرد آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمان داده بود...

۲- روایت شده که ابوبکر چون در قسمتی از راه رسید جبرئیل علیه السلام فرود آمده و گفت: ای محمد (ص) نباید رسالت تو را ابلاغ کند مگر مردی از تو، پس علی (ع) را فرستاد و ابوبکر برگشت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت: ای رسول خدا آیا چیزی درباره من از آسمان نازل شده فرمود: بلی، پس تو برو برای موسم و علی (ع) آیات برائت را اعلان میکنند... نظام الدین نیشابوری در تفسیر مطبوعش در حاشیه تفسیر طبری ج ۱ ص ۳۶ یاد کرده است.

۳- از سدی روایت شده گوید: چون این آیات تا چهل آیه (از سوره برائت) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا با ابوبکر فرستاد و امر کرد او را بر حج پس چون روانه شد و بدرخت ذی الحلیفه رسید علی (ع) را در پی او فرستاد و آنها را از او گرفت و ابوبکر برگشت بطرف پیامبر صلی الله علیه و آله و گفت ای رسول خدا پدرم و مادرم بقدایت آیا درباره من چیزی نازل شده گفت: نه و لکن نباید تبلیغ کند از من غیر از خودم یا مردی از من، آیا تو راضی نیستی ای ابوبکر که در غار با من بودی و تو صاحب من بر حوضی گفت: آری یا رسول الله، پس ابوبکر حرکت کرد برای حج و علی

[صفحه ۳۰۰]

علیه السلام اعلان نموده سوره برائت را...

۴- بغوی مفسر در تفسیرش گوید: در حاشیه تفسیر خازن ج ۳ ص ۴۹ گوید: چون سال نهم شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست حج کند، سپس گفت: مشرکین حاضر میشدند و برهنه طواف میکردند پس ابوبکر را در این سال امیر حاج فرستاد برای موسم که برای مردم اقامه حج کند و با او چهل آیه از اول برائت فرستاد تا در موسم برای مردم قرائت کند، سپس علی (ع) که خدا چهره اش را سرافراز کند فرستاد بر ناقه و شترعضباءش تا آنکه اول سوره برائت را برای مردم بخواند و او را فرمان داد که در مکه و منی و عرفات اعلان کند: که ذمه خدا و پیامبر او از هر مشرکی بیزار و نباید برهنه ای طواف خانه کند، پس ابوبکر برگشت و گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم قربان شما آیا درباره من چیزی نازل شده است، گفت: نه و لیکن برای کسی سزاوار نیست که این را تبلیغ کند مگر مردی از اهل من آیا خشنود نیستی که تو با من در غار باشی و بدرستیکه تو صاحب من بر حوضی، گفت: چرا ای رسول خدا، پس ابوبکر رفت بعنوان امیر حاج و علی رضی الله عنه برای اینکه ابلاغ و اعلان برائت کند

[صفحه ۳۰۱]

و خبر از اتفاق صحابه پیشین میدهد بر این منقبت و فضیلت برای امیر المومنین سوگند دادن آنحضرت علیه السلام بان اصحاب شورا را در آنروز بقول خودش: آیا در میان شما کسی هست که مورد اطمینان بر سوره برائت شده که برای او بگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله، بدرستیکه نباید برساند از من مگر خودم یا مردی از من غیر از من بوده، گفتند: نه.

ما در پیش حدیث سوگند دادن روز شورا را در جزء اول ص ۱۵۹ تا ۱۶۳ یاد کردیم و اینکه این جمله یاد شده را ابن ابی الحدید صحیح و قسم دادن روز شورا را از روایات مستفیضه نزدیک بتواتر دانسته است.

و خلاصه ازدوام این احادیث تواتر معنوی یا اجمالی آن منقبت استفاده میشود برای وقوع اصل قضیه از پس گرفتن آیات را از ابی بکر و تشریف امیر المومنین (ع) بتبلیغ آن و نازل شدن وحی صریح و روشن باینکه نباید تبلیغ کند از آنحضرت صلی الله علیه و آله مگر او یا مردی از او واجب نیست بر ما که خود را هلاک کنیم برای بعضی از خصوصیاتیکه برخی از راویان و یا متون به تنهایی یاد کرده اند چونکه آنها آن اخبار را خبر واحد نمیکند و در این قصه اشاره است

[صفحه ۳۰۲]

باینکه کسی را که وحی روشن و صریح شایسته و صالح نمیداند برای تبلیغ و رسانیدن چند آیه ای از قرآن چگونه اطمینان و اعتماد میکند باو تمام دین و تبلیغ همه احکام و مصالح.

شاعر کیست؟

او ابو عبد الله شمس الدین محمد بن احمد بن علی هواری مالکی اندلسی نحوی معروف ابن جابر اعمی است از اهل مریه (شهر بزرگیت از اندلس اسپانیا) یکی از قهرمانان شعر و ادب و استاد ما هر متبحری در علم نحو و تاریخ و تراجم و حدیث بوده و در سال ۶۹۸ بدینا آمده و قرآن و نحو را هم در نزد محمد بن یعیش خوانده و فقه را پیش محمد بن سعید زندی آموخته و حدیث را بر ابی عبد الله زواوی قرائت کرده سپس بسوی مشرق مسافرت و با ابو جعفر احمد بن یوسف البیری طلیطلی مشهور به بصیر متوفی سال ۷۷۹ مصاحبت نموده هر دو آستین خود را برای آموختن علم و ادب بالا زده و دو دست خود را بسوی تاریخ دراز کردند پس مترجم و قهرمان بحث ما مردی بود که تالیف میکرد و بنظم میاورد و دیکته میکرد و رفیق و مصاحب او بر او قرائت کرده و مینوشت تا آنکه در ادبیات استاد و نابغه ای شده و بر دیگران برتری یافت جز اینکه ترجمه شده بیشتر بشعر پرداخته و همواره در دوره عمرشان بر این منوال شده و در مصر از ابی حیان حدیث شنیده سپس با هم بحج رفته و بعد بشام برگشته و از ابی الحجاج مزی دمشقی متوفی ۷۴۲ و جندی و ابن کامیار استفاده کرده آنگاه اقامت در حلب نموده و در آنجا حدیث

[صفحه ۳۰۳]

گفته پس از آن بسوی بیره (اندلس) حرکت و مستمر در آنجا حدود پنجاه سال شده تا آنکه پسر جابربا دیگری ازدواج کرده پس مهاجرت کردند، جماعتی از وی روایت نموده که از ایشانست محمد بن احمد حریری قاضی حلب و بکسانیکه او را در زندگیش ادراک کردند اجازه داده و در جمال الاخر سال ۷۸۰ وفات نموده است

تالیفات او

۱- شرح الفیه ابن مالک. سیوطی در بغیه گوید: کتاب سودمند است که توجه باعرب ابیات نموده و آن مهم است جد او برای تازه کاران و تازه واردین سودمند است.

۲- نظم الفصیح برای ثعلب ابو العباس شیبانی متوفی ۲۹۱

۳- نظم کفایه متحفظ.

۴- شرح الفیه ابن معطی در ۸ مجلد، بگفته سیوطی و در (بغیه الوعاه) و (شذرات الذهب) سه جلد یاد شده.

۵- دیوان شعرش که بسیار متنوع است.

۶- مقصوره ای در مدح پیامبر اعظم در ۲۹۶ بیت که اولش اینست:

بدر قلبی للهوی و ما ارتای

لما رای من حسنھا ما قد رای

قلب من شتاب کرد بر عشق و اندیشه نکرد وقتی دید از جمال و زیبایی و قشنگی او آنچه را که دید.

۷- قصیده بدیعیه مشهوره او بنام عمیان موسوم به (الحله السیرا فی مدح خیر الوری) اولین بیت آن و اشاره بشرح آن در ترجمه

[صفحه ۳۰۴]

صفی الدین حلّی گذشت، شنیده از او آنرا شرف الدین ابوبکر محمد ابن عمر عجلونی متوفی ۸۰۱ و شنیده آنرا از او ابن حجر چنانچه در شذرات ج ۷ ص ۱۰ مذکور است.

بیوگرافی و شرح زنده گی او در الدر الکامنه ج ۳ ص ۳۳۹، بغیه الوعاه در طبقات النحاه ص ۱۴، شذرات الذهب ج ۶ ص ۲۶۸ نفع الطیب ج ۴ ص ۴۰۸ و ۳۷۳ موجود یاد کرده جمله بسیاری از شعرش را و یاد کرده برای او قصیده ای را که بان مدح میکند پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را و در آن. قصد نموده آنحضرت را به سوره های قرآنی و آن اینست:

فی کل فاتحه للقول معتبره

حق الثناء علی المبعوث... بالبقره

در هر فاتحه (سوره حمد) برای سخن گفتن آن معتبر است کمال مدح و حقیقت ثناء بر آنکسیکه مبعوث شد بسوره بقره

فی آل عمران قدما شاع مبعثه

رجالهم و النساء استوضحوا خبره

در سوره (آل عمران) از دیر زمانی شهرت یافت مبعوث شدن او از مردان ایشان و سوره النساء افشاء کردند خبر او را.

من مد للناس من نعماء مائده

عمت فلیست علی الانعام مقتصره

کسیکه گسترش داد برای مردم از نعمتها خوان طعام را که شامل همه شد پس بر احسان کردن او تقصیری نیست.

[صفحه ۳۰۵]

اعراف نعماً ما حل الرجاء بها
الا و انفال ذاك الجود مبتدره

شناخت نعمتهای او آزاد نکرد امید بانرا مگر اینکه قسمتهای این بخشش پیش افتاده است.

به توسل از نادى بتوتيه
فى البحر يونس و الظلماء معتكره

(توسل بانحضرت نمود وقتیکه اعلان بازگشت نمود در دریا یونس در حالیکه تاریکی او را پریشان کرده بود.

هود و يوسف کم خوفه به امنا
و لن يروع صوت الرعد من ذكره

هود و یوسف چه ترسهایى را که بسبب او ایمن شدند و هرگز بوحشت نیاندازد صدای رعدکسى را که یاد کند او را.

مضمون دعوه ابراهيم كان وفى
بيت لاهو فى الحجر التمس اثره

مضمون دعاء حضرت ابراهيم عليه السلام بود و در خانه خدا و در حجر (اسمعیل) بطلب اثر و نتیجه آنرا.

ذو امه كدوى النحل ذكرهم
فى كان قطر فسبحان الذى فطره

صاحب امتیکه مانند زمزمه (مگس غسل) است ذکر و دعاء ایشان در هر کجا پس منزه است آنخدائیکه او را ایجاد کرد.

بكهف رحماء قد لاذ الورى و به
بشرى ابن مریم در انجیل مشتهره

رحمت و پناهنده شده همه عالم را و باو بشارت پسر مریم در انجیل

شهرت یافت.

سماه طه و حض الانبياء على
حج المكان الذي من اجله عمره

خدا او را طاها نامید و پیامبران اصرار و ترغیب کردند بر حج و قصد مکانیکه بخاطر آن اقامت کرد.

قد افلح الناس بالنور الذي عمروا
من نور فرقانه لما جلا غره

بتحقیق رستگار شدند مردم بسبب نور چنانکه زنده گی کردند از نور قرآن او وقتیکه روشنی آن نمایان شد.

اكابر الشعراء اللسن قد عجزوا
كالنمل اذ سمعت آذانهم سوره

بزرگان شاعران زبانهایشان عاجز و ناتوان شد مانند مورچه وقتیکه گوشهایشان شنید سوره های او را.

و حسبه قصص للعنكبوت اتى
اذحاك نسجا بيات الغار قد ستره

و کافست او را قصه هائی مر عنكبوت را وقتیکه آمد و درب غار ثور را تار تنیدند که آنرا مستور دارند.

فى الروم قد شاع قدما امره و به
لقمان وفق للدر الذى نثره

در روم بتحقیق که از دیر زمانی امر او شایع شد و بسبب او لقمان حکیم موفق شد سخنان حکیمانه خود را پراکنده کند.

كم سجده فى طلب الاخراب قد سجدت
سيوفه فاراهم ربه عبره

چه سجده هائیکه در طلایه و برخورد باولین گروه حزبا خم شد شمشیرهای او پس خدا بایشان نشان داد پند او را.

سبا هم فاطر السبع العلا کرما
لمن یاسین بین الرسل قد شهره

سبأ ایشان را ایجاد کننده هفت آسمان بلند نعمت داد از کرم خویش بکسیکه بنام یاسین در میان پیامبران شهرت یافته است.

فی الحرب قد صفت الاملاک تنصره
فصار جمع الاعادی هازما زمره

در جنگ فرشتگان صف کشیدند که او را یاری کنند پس تمام دشمنان گروه گروه کردند و رفتند.

لغافر الذنب فی تفضیله سور
قد فصلت لمعان غیر منحصره

برای بخشنده گناه در فضیلت دادن او سوره هائست که برای معانی غیر منحصر او تفصیل داده شده است.

شوراء ان تهجر الدنیا فزخرها
مثل الدخان فی عینی عین من نظره

مشورت و رهنمونی او اینست که دنیا و زخارف آنرا ترک کنی مانند دود که نابینا میکند چشم کسیکه آنرا نظر کند.

عزت شریعتہ البیضاء حین اتی
احقاف بدر و جند الله قد نصره

غالب شد شریعت نورانی او هنگامیکه آمد احقاف بدر در حالی که ارتش و لشکر خدا او را یاری کرده بود.

[صفحه ۳۰۸]

فجاء بعد القتال الفتح متصلا
و اصبحت حجرات الدین منتصره

پس بعد از جنگ و کشتار فتح پی در پی آمد و صبح کرد حجره های دین که یاری شده بود.

بقاف و الذاریات الله اقسام فی

ان الذی قاله حق کما ذکره

بسوره قاف و ذاریات خدا سوگند خورده در آنیکه آنچه را که گفته است حقست چنانچه یاد کرده است.

فی الطور بصر موسی نجم سوده

و الاق قد شق اجلاله له قمره

در کوه طور موسی دید ستاره عظمت او را و آسمان بتحقیق شکافت و دو پاره کرد برای او ماه خود را.

اسری فنال من الرحمن واقعه

فی القرب ثبت فیه ربه بصره

در شب او را با آسمان برد پس از خدای بخشنده بمقامی در قرب رسید که در آن پروردگارش بینائی او را تثبیت کرد.

اراه اشیاء لا یقوی الحدید لها

و فی مجادله الکافر قد ازره

چیزهائی باو نشان داد که آهن برای آن قوی نیست و در مجادله با کفار او را تقویت نمود.

فی الحشر یوم امتحان الخلق یقبل فی

صف من الرسل کل تابع اثره

در روز حشر روز آزمایش آفریده ها قبول میکند در صفی از

[صفحه ۳۰۹]

پیامبران هر کسی را که پیروی کرده اثر آن پیامبر را.

کف یسبح لله الحصاه بها

فاقبل اذا جاءك الحق الذي قدره

کفیکه تسبیح میگوید برای خدا سنگ ریزه بسبب آن کف پس بپذیر هر گاه آمد تو را حقیکه تقدیر نموده است.

قد ابصرت عنده الدنيا تغابنها

نالت طلاقا و لم يصرف لها نظره

بتحقیق که نزد او دنیا نشان داد زیان و خسراش را برای این آنرا طلاق داد و بان نگاه کرد.

تحريمه الحب للدنيا و رغبته

عن زهره الملك حقا عند ما نظره

حرام کردن او محبت و رغبت دنیا را از شکوه و بهجت ملک است نزد کسیکه درباره آن تامل کند.

في نون قد حقت الامداح فيه بما

اثني به الله اذا بدى لنا سيره

در سوره نون محقق شده تمجیدهایی در آن بانچه که خدا تعریف نمود وقتیکه برای ما روشن شد روش او.

بجاهه سال نوح في سفينته

سفن النجاه و موج البحر قد غمره

نوح علیه السلام بمقام او از خدا در کشتی خود مسئلت نمود کشتیهای نجات را در حالیکه موج دریا او را فرا گرفته بود.

وقالت الجن جاء الحق فاتبعوا

مزملا تابعا للحق لن يذه

[صفحه ۳۱۰]

و جنیان گفتند حق آمد آنرا پیروی کنید پیامبر گلیم بخود پیچیده را که پیروی حق هرگز واگذار نشود.

مدثرا شافعا يوم القيمه هل

اتی نبی له هذا العلازخه

پیامبریکه شفیع است در روز قیامت آیا پیامبری را برای او این مقام و رتبه پیش آمده است.

فی المرسلات من الکتب انجلی نباء

عن بعثه سائر الاخبار قد سطره

در فرستاده شده های از کتب خبری افشاء شده از بعثت آنحضرت و اخبار دیگری نیز مسطور شده است.

الطافه النازعات الضیم فی زمن

یوم به عبس العاصی لما ذعره

مهرهای او کننده ظلم و ستم است در زمان و روزیکه گنهکار ترشرو شود و گرفته شود برای سختی آن.

اذ کورت شمس ذات الیوم و انفطرت

سماوه و دعت ویل به الفجره

وقتیکه خورشید در آن روزی تیره شد و آسمان پاره پاره گشت گنهکار ویل وای گوید در آنروز.

و للسماء انشقاق و البروح خلت

من طارق الشهب و الافلاک مستتره

و برای آسمان شکافتنیست و ستاره گان خالی شود از آمدن ستارگان شب و فلکها مستور کننده آنست.

[صفحه ۳۱۱]

فسبح اسم الذی فی الخلق شفعه

و هل اتاک حدیث الحوض اذ نهره

پس تسبیح کن بنام آنخدائیکه در خلق شفاعت است و آیا آمد تو را حدیث حوض وقتیکه منع کند آنرا.

کالفجر فی البلد المحروس غرته

و الشمس من نوره الوضاح مستتره

مانند صبح صادق در شور جفظ شده است طلوع او و خورشید از نور بسیار روشن او نورانی شده.

و الليل مثل الضحی اذ لاح فيه الم
نشرح لك القوه فی اخباره العطره

و شب مانند روز شد و قتیکه در آن درخشید (الم نشرح لك) که سخن در اخبار آن خوشبو است.

و لو دعا التین و الزيتون لا ابتدرا
اليه فی الحین و اقرا تستبن خبره

و اگر بخواند انجیل و زیتون را هر آینه فوراً در نزد او حاضر شوند و بخوان تظاهر سازی خبر او را.

فی ليله القدر کم قد حاز من شرف
فی الفخر لم یکن الانسان قد قدره

در شب قدر چه بسا مردمیکه جایز شرافتی شدند در فخر که انسانی فکر و تقدیر آنرا نکرده بود.

کم زلزلت بالجداد العادیات له
ارض بقارعه التخویف منتشره

چه زلزله هائی که بسبب اسبهای دونده برای آن رومینی است

[صفحه ۳۱۲]

است که بکوبه ترسانیدن پراکنده شده است.

له تکاثر آیات قد اشتهرت
فی کل عصر فویل للذی کفره

برای او معجزات بسیار است که در هر زمانی مشهور شده پس وای بر کسیکه کافر باو شود.

الم تر الشمس تصدقا له حبست
 علی قریش و جاء الروح اذ امره

آیا ندیدی که خورشید برای تصدیق کردن او بر قریش حبس شد و روح الامین آنرا آورد و قتیکه او را امر نمود.

ارایت ان اله العرش کرمه
 بکوثر مرسل فی حوضه نهره

آیا دیدی که خدای عرش او را احترام نمود بکوثریکه روان است در حوض آن جوی آن.

و الکافرون اذ جاء الوری طردوا
 عن حوضه فلقد تبت یدا الکفره

و کافر وقتی بیایند در آن عالم رانده شوند از حوض او چونکه دستهای کفار بریده است.

اخلاص امداحه شغلی فکم فلقی
 للصبح اسمعت فیہ الناس مفتخره

خلوص مدح کردن او کار و حرفه منست پس چه بسا صبحیکه شکافته شده و مردم در آن شنیدند منقبت او را.

از کی صلاتی علی الهادی و عترته
 و صبحه و خصوصا منهم عشره

[صفحه ۳۱۳]

پاک‌ترین درود و صلوات من بر پیامبر رهنما و خاندان او و اصحاب او و خصوصا ده نفر از ایشان.
 پس از آن نام ده نفری را که بانان بشارت بهشت داده شده یاد کرده و بعد از آن اختصاص داد بیاد حمزه و عباس و جعفر و عقیل و
 خدیجه و دخترش زهراء سلام الله علیهم و با او مسابقه گذاشتند در این قصیده پیشوایان ادب در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله که
 از ایشانست شیخ قلقشندی بقصیده ای که ۵۱ بیت و اول آن اینست:

عوذت حبی برب الناس و الفلق

المصطفى المجتبی الممدوح بالخلق

سپردم حب و دوستی خودم را به پروردگار مردم و شکافنده دانه‌ها پیامبر برگزیده را که مدح شده تمام آفریده هاست.
و شیخ ابو عمران موسی فاسی بقصیده ای که ۱۵۴ بیت و اولش اینست:

بدات باسم الله فی اول السطر
فاسماوه حصن منیع من الضر

شروع کردم بنام خدا در اول سطر پس نامهای او دژ محکم و بلندبست که مصون از زیانست.
و برای غیر آن دو نفر قصیده ایست که ۴۰ بیت و آغازش این است:

بحمد الاله استفتح القولا
و فی آیه الکرسی استمنح الطولا

بشکر خدا آغاز میکنم سخن را و در آیه الکرسی میطلبم عمر دراز و نعمت فراوان را.

[صفحه ۳۱۴]

و برای دیگری قصیدئست که ۳۷ بیت و مطلعش اینست:

بسم الاله افتتاح الحمد و البقره
مصلیا بصلاه لم تزل عطره

بنام خدا شروع میکنم سوره حمد و بقره را در حالیکه درود فرستنده ام بصلواتیکه همواره معطر و خوشبوست.
و برای (مترجم) یاد شده در پخش بوی خوش گفته‌اوست:

جعلوا الانباء الرسول علامه
ان العلامه شان من لم یشهر

قرار دادند برای فرزندان پیامبر علامتی بدرستیکه علامت و نشانه شان و مقام کسیستکه مشهور نباشد.

نور النبوه فی کریم وجوههم
یعنی الشریف عن الطراز الاخضر

نور پیامبری در چهره های نجیب‌ایشان بنیاز میکند شریف را از گلدوزی کردن بسبز (یا عمامه سبز گذاردن). حافظ قسطلانی در (المواهب اللدینه) چنانچه در شرح آن ج ۷ ص ۲۱ موجود است گوید: پس این خاندان پاک اختصاص یافته اند بمزایا و ویژه گیهای شرافت و همه آنها رسیده اند بواسطه سیده فاطمه سلام الله علیها بفضیلت زیادتیری و پوشیده اند لباس شرف و بزرگواریا و عطا شده اند بزیادی احترام و هدایا و بتحقیق واقع شده اصطلاح و نشانه ای بر اختصاص ایشان از میان شرفاء مثل عباسی ها و جعفریها (ذریه جعفر بن ابیطالب) بشطفه خضراء دستار سبزی برای زیادی شرافتشان و سبب چنانچه گفته اند این است که مامون خلیفه عباسی خواست خلافت را در اولاد فاطمه سلام

[صفحه ۳۱۵]

الله علیها قرار دهد پس برای آنها علامت سبز را انتخاب کرد و به آنها لباس سبز پوشاند برای آنکه سیاهی شعار و نشانه عباسی ها بود و سفیدی علامت و شعار سایر مسلمین در اجتماعاتشان و مثل آن و سرخی را اختلاف کرده اند در کراهت آن و زردی هم شعار یهود است.

پس قصدش برگشت از این و خلافت را در بنی عباس قرار داد و این سبزه پوشی باقی ماند برای اشراف و بزرگان علویین از اولاد زهراء ع ولی آنها اکتفاء کردند از پوشیدن سبز بیک قطعه از جامه سبز که بر عمامه های خود میگذارند بنام (شطفه) که نشانه سیادت ایشان باشد سپس این اشعار منقطع شد تا اواخر قرن هشتم گوید در حوادث. ۷۷۳ (من ابناء الغمر بانباء العمر) از اعلان کردن شخص ناآزموده و بی تجربه باولاد عمر، و در این سال امر کرد سلطان اشرف که ممتاز و شناخته شوند فرزندان عمر از میان مردم بدستار سبزی بر عمامه هایشان پس در مصر و شام و غیر آنها این را کار را کردند و در این باره ادیب ابو عبدالله ابن جابر اندلسی میگوید (و آن دو بیت یاد شده را هم یاد کرده) و ادیب شمس الدین دمشقی گوید:

اطراف تیجان امت من سندس

خضر باعلام الاشراف

اطراف عمامه از حریر سبزی آورده بود که نشانه ای باشد برای اشراف و اولاد فاطمه علیها سلام.

و الاشراف السلطان خصم لها

شرفا لیغرقهم من الاطراف

[صفحه ۳۱۶]

و سلطان اشرف تخصیص داد ایشان (اولاد عمر را) بان برای شرافت تا اینکه جدا و مشخص باشند از دیگران و اشراف شعبان بن حسن بن ناصر است (اختناق سال ۷۷۸).

[صفحه ۳۱۷]

علاء الدین حلی**اشاره**

آیا آهوان نگذاشت که دیده گان تو بخواب رود در گلزار بابل یا نونهالان زیبا تو را از خواب باز داشتند، و مهربانیهاییکه برگردانید تو را یا شاخه‌ها تمیزیکه بر پشته‌ها و بلندیهایی آن متمایل شده بود. و برقهایی ابر بامدادی تو را محزون کرد و باریدن آن یا این درها در دهانها پهلوی هم چیده شده است. و چشمان بزنده و تیز آهوان مفتون کردند تو رابسحرشان یا موی سفیدی که بر تو است عاری کردی تو را، ای شب زنده دارد درازیکه ستاره شب هم کمک میکند او را بر طول و درازی شب، وای دوری کننده از خواب شیرین که قلب او از غم و غصه بر آتش سخنی مشتعل است.

[صفحه ۳۱۸]

آیا بس نشد چشم تو را وقتیکه طلوع کرد ستاره گان بخت به نیکبختی تو و خوشبخت شدی. تسلیم کردی خودت را برای عشق و دلدادگی و همینطور در محبت رسوائی و پستی همیشگی است. و برانگیختی چشم خود را بعنوان کنجکاوی و حال آنکه چه بسا که جوان پیش از رسیدن بمورد سرنگون شود. پس صبح کردی در دام انداختن آهوان و هم چنین آهوان شکار میکنند شکار کننده خود را، پس بازی میکنند چند زمانی بقلب تو که مشغول میکنند آنرا بجمال خود پس حسودان نزدیک تو میشوند. تا وقتیکه علاقه بستی بانهادور میشوی از نزدیک بودن بخدا پس آیا برای تو بعد از کمک راهی هست، میروند پس دیگر برای بدن تو بعد از رفتن آنها جائی نماند و نه پوستیکه زنده گی کنی، افسوس بجان تو وقتیکه بدنت مبتلی بتب میشود و دلت بسته به متاع و تعلقاتست، عشق و اندوه مالوف بیادت تو شده و عیادت کننده گان از طول بیماری تو اعراض کردند، و گمان کردی که دوری تعقیب میکند سرگرمی را و همینطور سرگرمی بادوری دور میشود، ای خواب رفته از شب عاشقیکه مژگان او را بیدار است وقتیکه تمام دیده‌ها در خواب فرو روند، خوابیدن عجیب نیست از خفته‌ایکه نداند عشق و محبت را بلکه

[صفحه ۳۱۹]

نخوابیدن او عجیب است،

کسیکه خالی از علاقه و عشق است میخوابد چشم کسیکه عاشق و دلباخته است بیدار است.

آیا میبینی که بهم‌رود چشمان عاشقیکه دلش در اسارت معشوقه اش بسته شده است، خورشیدی برشاخه ای طلوع کرده که نزدیک شده از هیبت جمالش ماه‌ها فرو آمده و او را سجده کنند، کاسته شد از سردی مثل آنکه مروارید آن سرد و آن باب تازه و سرد خنک شده است، و مرا مانع شد از بوسیدن آن آتشیکه از ناله های نفسهای من شعله ور گشته بود، کیست که مرا نزدیک کند به خورشید تابانیکه در چهره اش صبح است که روشن میشود از آن شب تاریک، قصد میکنم برای او ذلت را پس با ناز اعراض میکند از عشق و من باو نزدیک میشوم و او دوری میکند، پرهیز میکند از بیننده خود از ترس دیدن گونه اش که بسیار گلگون و زیباست، ای خال چهره او که همواره در آتشی خیال نمیکردم که پیش از تو در دوزخ کسی جاودانی باشد، مگر آنکه انکار نمود وصی را و آنچه که حکایت کرد در فضیلت او در روز (غدیر) محمد (ص)، وقتیکه برخاست و برای خطبه و آشکار میگفت در حالیکه دست علی در دست او بود بالای جهازهای شتران،

[صفحه ۳۲۰]

و میگفت و فرشتگان اطراف او را گرفته بودند و خداوند آگاه باین بود و شهادت میداد،

من کنت مولاه فهذا حیدر

مولاه من دون الانام و سید

هر کس که من مولای اویم پس این حیدر مولا و آقای اوست از میان مردم.

یا رب وال ولیه و اکبت معا

دیه و عاند من لحیدر یعند

پروردگار من دوست بداردوست او را و هلاک کن دشمنان او را و دشمن باش هر کسی را که با حیدر دشمنی میکند، قسم بخدا دوست نمیدارد او را مگر مومن نکوکار و او را رها نمیکند مگر زندق مرتد، برای یار بوده باشید و از یاری او کناره گیری نکنید و از او صلاح بخواهید ارشاد شوید، گفتند: شنیدیم آنچه را که گفتی و آنچه را روح الامین آورد برای تو تاکید میکند آنرا، این (علی) «ع» امام ما و ولی ماست و بوسیله او براه هدایت ارشاد میشویم، تا آنکه پیامبر از دنیا رفت و هنوز در میان لحدش مدفون نشده بود، که خیانت کردند پیمانهای را که با پیامبر بستند و مخالفت کردند آنچه را که بهترین مخلوق " احمد " گفته بود، و تبدیل کردند بجای رشد و صلاح گمراهی را بعد از آنکه

[صفحه ۳۲۱]

شناختند صوابرا و در گمراهی رفت و آمد نمودند،

و پسری قحافه رئیس و آقا شد بر ایشان و حال آنکه پیش از این سید و آقا نبود، ای وای بر مردانی از امت فریفته شده ایکه آقائی کند بر سادات و بزرگان آنان بنده گان و برده گان آنها، بیگانه و بعید بان مقرب و نزدیک گردید و مقرب نزدیک از آن رانده و دور شد، برای چه او مقدم نداشت بامداد سوره براءت وقتیکه او را برگردانید و او شدیداً غمگین و خشمناک بود. و میگفت در حال عذرخواهی (اقیلونی) مرا واگذارید و در رسیدن بخلافت از دیر زمانی کوشش میکرد، آیا میشود از خلافت کناره گیری کند و حال آنکه در دیگری وصیت کند و تاکید نماید، سپس پیروی کرد...

پس از دنیا رفت در حال خشونت و تندى که درشتى کلام او ولى را خوار و مفسد را عزیز میکرد، و اشاره بشوراء (شش نفری) کرد (عمر) و عثمان را مقدم و نزدیک داشت پس چه اندازه بد است خیانتکار حسود، پس مال خدا را تماماً در میان خویشان خود عمداً قسمت و پخش نمود، و ابوذر را تبعید و فاسقى چون (حکم بن ابی العاص عموی خود را) نزدیک کرد در حالیکه پیامبر او را آواره و تبعید کرده بود،

[صفحه ۳۲۲]

چند زمانی بازی کردند با خلافت و هر کدامشان سرگردان و مردد بودند، و اگر پیروی کرده بودند بامام و ولى امرشان خوشبخت شده بودند باو و او است ولى سفارشی خدا و پیامبر، ولى بدبخت شدند همیشه برای مخالفت او و رستگار نشدند و حال آنکه او وصی سعادت مند بود، همتای پیامبر و جان او و امین او ولى مهربان و دوست او بود، نام آن دو بر عرش عظیم خدانوشته بود در حالیکه در ایام پیشین آدمی وجود نداشت، دو نور پاک و متزه بودند که جمع بلندی آنها را از شبیه الحمد (عبد المطلب) بن هاشم اصیل بود، کسیکه هرگز روی خود را بسوی بت و لات و عزائی که از قدیم سجده میشدند بلند نکرده است، و اگر شمشیر او نبود دین اسلام از جهت شرافت بلند نمیشد و شرک و بت پرستی از میان نمیرفت، از او سؤال کن جنگ بدر را وقتیکه با شبیه برخورد کرد که بر او صدای زنان نوحه گر بسیاری بلند شد، ولید بن عتبه بشمشیر او بخاک هلاک مکان کرد که بر او لباسهای آغشته بخون بود، و در روز (احد) در حالیکه نیزه های کشیده شده بود و سر نیزه ها در گلوها فرو رفته و بیرون میآمد، قاتل طلحه ابن طلحه کیست وقتیکه در جنگ احد چون شیر آمد و برای جنگ فریاد کرده و کف بدن آورده بود،

[صفحه ۳۲۳]

و پرچم داران را هلاک کرده که صبح کردند و مثل بانها زده و قصه آنها را بازگو میکردند، این یک را کشیده و آن دیگری را سرش بر نیزه بلند نموده و آن یک را بند اسارت بر او گذارد،

و در روز (خیبر) هنگامیکه به پرچم (احمد ص) ابوبکر پشت کرد و مردم همه حاضر بودند، و دومی پرچم را گرفت و رفت ولی برگشت در حالیکه پرچم را میکشید از خواری و خود را ملامت و توبیخ میکرد، تا آنکه هر دو برگشتند نمایان شد غضب و خشم پیامبر و شایسته بود بر او که باین جهت غضب کند، و در بامداد بعد فرمود در حالیکه اطرافیان همه شنیدند و سخن از او کامیاب و موید بود، که من هر آینه میدهم پرچم را بمردی وفادار شجاعیکه بگرفتن جانها معتاد است،

رجل يحب الله ثم رسوله
و يحبه الله العلي و احمد

مردیکه دوست دارد خدا و سپس پیامبر او را و دوست دارد او را خدای بزرگ و پیامبر پسندیده او، تا آنکه تاریکی شب همه را فرا گرفت و بشتاب گذشت و صبح آن نمایان شد،

قال: ائت يا سلمان لي باخي فقا
له الطهر سلمان: علي ارمم

فرمود: ای سلمان بیاور برادر مرا پس سلمان پاک گفت علی

[صفحه ۳۲۴]

مبتلا بدرد چشم شده است،

و رفت و برگشت و دست علی را میکشید بدانکه بلندست شرافت کشیده شده و عزت کشانیده، پس بهبودی یافت درد چشمش بیک آب دهان پیامبر و پوشانید او را زره گشادی که رشته های فولادین بهم پیوسته است، پس با دستی آن پرچم را گرفت و با دست دیگرش زره آهنین را پوشید، و رفت با آن پرچم به پیش و پیروزانه برگشت در حالیکه بشارت دهنده بیاری و موید بود، و فرو آورد شمشیرش را بر فرق سر مرحب و او را کشت و او کافر سرکشی بود، و نزدیک بقلعه محکم شد و درب آن بسته و خطر مرگ در کمین او بود، پس آن دراز را کنده و پرتاب کرد و حسان بن ثابت در مجالس آنرا انشاد و با شعر خود باز گو میکرد، بدرستیکه مردیکه برداشت درب بزرگ خیبر را روز یهود هر آینه شرافت و مقام او جاودانست، برداشت درب بزرگ را و تکان داد درب قلعه قموص را مسلمین و اهل خیبر تمامی حاضر بودند، و از غزوه (حنین) سؤال کن وقتیکه جروم (پرچمدار هوا زن در روز حنین) با شمشیر کشیده بمیدان دوید و انتظار فرصت داشت، تا آنجا که امکان داشت او را در لشکر عظیمی محاصره کرد

[صفحه ۳۲۵]

مسلمین را که حکایت از دریای مواجی مینمود.
 و ایمن (بن ام ایمن) کشته بر زمین افتاد و شتاب کردند گمراهان و لشکر کفر بقصد کشتن پیامبر،
 و تمام یاران او از اطراف او پراکنده شده از ترس که گویا شتر مرغان گریزانند،
 این یکی بیک نشیبی گریخته و آن دیگری از ترس مرگ بیک تل و بلندی بالا میرفت،
 آیانه پرسیدی بامدادیکه تمامشان فرار کردند از ترس هلاکت اگر بودی چه کسی ارشاد کرد و برگردانید آنان را،
 چه کسی بود کشنده جرول (ابن ابی جرول) و خوار کننده لشکر هوازن جز ولی راهنما (علی بن ابیطالب) علیه السلام،
 همه آنها پیامبر را تنها گذاردند و در رفتند مگر ابو الحسن علی علیه السلام که حاضر بود و پیامبر راتنها نگذارد،
 و خوابیدن او بالای فراش (رسول خدا) برای جهاد کردن که رختخواب بهترین پیامبران بود،
 و غیر او (ابوبکر) غمگین میشود در میان غار از ترس مرگ و جانش بالا می‌رود،
 و آنرا منقبتی برای او حساب میکنند در حالیکه آن یکی از گناهان بزرگ است پیش کسیکه کنجکاوی کند،
 و حرکت کردن آنحضرت بالای ابر برای سخن گفتن با اصحاب کهف و رقیم فضیلتیست که انکار نمیشود،
 و برای او خورشید برگشت و پیامبر سر بر زانوی او گذارده و به خواب وحی فرو رفته بود،

[صفحه ۳۲۶]

و برای او مرتبه دوم خورشید برگشت در سرزمین بابل (حله کنونی) و در این موضوع حدیث مسند صحیحی وارد شده است،
 و اوست ولیعهد و جانشین محمد آیا دیدی کسی را غیر از او که پیامبر او را ولیعهد خود کرده باشد،
 وقتیکه فرمودتو وارث من و خلیفه منی و تو غسل دهنده من و گذارنده منی از مردم در میان قبرم،
 آیا دیده ای در میان تمام جهانیان بشری را جز او که در خانه خدا بدنیا آمده باشد،
 در شبیکه جبرئیل آورد او را با گروه قدسیان که در اطراف او عبادت میکردند،
 پس از جهت بزرگی (علی ع) موسوم شد چنانچه مسجد الحرام از جهت شرافت برتری یافت بسبب ولادت او پیش مساجد دیگر،
 آیا جز او جوانمردی در حال رکوع تصدق داده وقتیکه بینوای مستمندی پیش او آمد،
 اوست ایثار کننده و تصدق دهنده و احسان کننده و تمسک جوینده و عبادت کننده پارسا،
 اوست سپاسگذار و اوست پیشقدم و اوست گریه کننده دلشکسته و اوست خشوع کننده شب زنده دار،
 اوست شکیبای متوکل و اوست توسل جوینده بحق و لایه کننده در پیچنده بخود و پرستند خدا،
 مردیکه بزرگان سرگردان او میشوند از جهت فضائل و

[صفحه ۳۲۷]

آقاست وقتیکه سیادت باو نسبت داده میشود،
 اگر بر بلندی مقام او حسد ورزیدند پس جز این نیست که اشرف خلق خدا هم مورد حسد قرار گرفت،
 و پیروی کردند پسران ایشان فرزندان او را که هر یک بهر یک قصد ایذاء و آزار نمودند،

حسد باو ورزیدند زیرا که مقام و فضیلتی نبود مگر بانچه که او پیش آنها یکتا و بیهمتا بود، سوگند یاد میکنم بخدا و پیامبر و خاندان اوسوگندیکه دوست بان رستگار و خوشبخت شود، اگر اولی ها عهد و پیمان پیامبر را بعد از او نشکسته بودند و بر جانشین و وصی او سرکشی نمیکردند، نمیتوانستند خاندان (کثیف) امیه روز عاشوراء دستی بر فرزند فاطمه علیها السلام دراز کنند، پدرم فدای آنکشته مظلوم و کسیکه برای او آتش دلم هرگز حرارتش سرد نشود. پدرم قربان آن غریب آواره که هتک حرمتش شده و از کنج خانه اش دور مانده بود، پدرم فدای آنکه نزدیک شده برای زیادی مصیبتهایش کوههای بزرگ از حسرت ریز ریز شود، نوشتند باو فریفته گان بنی امیه از نادانی و نبود در میان ایشان بزرگواریکه ستوده شود، بنامه ها و کتابهاییکه مانند چهره هایشان سیاه بود و قاصدهای آنها با آن نامه ها رفت و آمد میکرد،

[صفحه ۳۲۸]

تا آنکه باعتماد پیمانها و نامه های آنان متوجه کوفه شد و جاسوسان آنها برای انتظار او در کمین بود، گردیدند کسانیکه آنها را دوست حساب میشدند یکپارچه برای دشمنانشان لشکر بزرگی که بر علیه او متشکل و بسیج شده بودند، و شتاب و عجله کردند برای جنگ او و لشگری جلو فرستاده و گروه دیگری از پی آنان جمع میشدند، تا آنکه دو گروه ازایشان در دره ای با هم برخورد نمود و پیوست بایشان در آنمکان سربازانی بسیار، یافتند او را غیر متکی بغیر خدا و نه رونده زیر بار مذلت و خواری و نه آنکه در قصدش مردد باشد، عازم بود بر قصدش که میرید به تیزی عزمش حدود و لبه شمشیر را وقتیکه برهنه میشد، مسرور و خرسند بجنگ بود چون میدانست که جای او فردوس برین و بهشت است وقتیکه کشته شود، در میان گروهی علوی از اولاد هاشم که اصیل بود نژادشان و پاک بود زادگاهشان، و بزرگان انصار شیران شرزده ای بودند که هراس و بیم روزهای جنگ را دیده بودند، شتاب میکردند بسوی کارزار و میدان جنگ و پیران کهن سال بر جوانان و نونهالان پیشی میگرفتند، پس مثل اینکه این دلها برگشته و یکقطعه آهن ضخیم شده که بر آنها شمشیر پهن میخورد، و خیال میشد که در پیشروی آنان قدمهایشان اسطوانه ایستکه

[صفحه ۳۲۹]

بر سنگ سخت خورده و جرقه میزد، فدا کردند جانهای خود رادر جلوی امامشان و بخشیدن جان عزیز بهترین بخششهاست، نصحوا غنوا غرسوا جنوا شادوا بنوا قربوا دانوا سکناوا النعیم فخلدوا، اندرز دادند در حال رجز خوانی و توانگری و کشتند بستان و نهال های تازه ای و بنا کردند خانه ای و نزدیک شدند جواریرا و ساکن شدند بهشت و پر نعمت را پس مخلصان و جاودانی شدند، تا آنجا که جانهای آنها را بغارت بردسوسماران در پیش آقای ایشان و خوشبخت اندک و کم بود،

دور او را که تنها بود گرفتند و جدا کرد دست او را شمشیر تیزی که از آهن هندی ساخته شده بود، شمشیر برنده ای بدون غلافی که سرهای دشمنان را در روز جنگ میبرد و تیزی آن غلاف کند نمیشد، حمله کردند بر او سخت دلانیکه مانع بودند کسی را که عزم قاطعی داشت و زره فولادین بر تن نموده بود، کسی را که سریع بود در جواب دادن وقتیکه او میخواندند حمله کننده بود و شیرها در طلب شکار حمله کننده اند. پس میترسیدند از تیزی عجیب شمشیر او ضربتی را که بریده میشد بان کله های یهود صفتان، ای دلیکه در روز عاشورا چون پاره های آهن سرشته شده یا تو سنگ سختی هستی،

[صفحه ۳۳۰]

پس مثل اینکه او و مرکبش و نیزه اش و شمشیرش چون شب تار و تاریک بود، آسمانی که ماهی بان پشت سر آن ستاره دنباله داری بود و در پیش روی آن در تاریکی شب ستاره ای رخسند ای. در تنگنای میدان جنگ کناره گرفت از پیش روی او به زمین خالی و بی آب و علفی رفت، پس گویا که در آن محل جاری شدن خون آن بود دریائیکه باها آنرا موج نموده و کف میکرد، پس مثل آنکه زره و زین اسبها کشتیهائی هستند که سیر میکنند بان طوری و گاهی هم از رفتن کند میشود، تا آنکه فرو نشانند بسبب شمشیر جوشش سینه او را و از آب صاف گوارائیکه سرد نیست، افسوس من برای او که از دنیا میرفت و در پیش او آب فرات بر او حرام شده و او را منع میکردند، نظری بگوشه چشمش بفرات نموده و نزدیک و رود بان آتشی بود که بسبب سر نیزه ها فروخته میشد، و هر آینه بتحقیق که او را فرا گرفتند پس بعضی با شمشیر میزدند و برخی با تیر و بعضی هم با نیزه قضاو میکردند، تا آنکه افتاد مثل کوهی بر روی زمین بدون سرزندی از کسی که از غصه جان میداد و جهاد میکرد، افسوس من بر او که آغشته بخونش بر روی خاک گرم کربلا افتاده بود و سر روی زمین گذارده بود، اسبها با سمهایشان سینه ئی را پامال کردند که مدتها برای

[صفحه ۳۳۱]

درس گفتن و علوم رفت و آمد با او میشد، افکند بر او بادها از خاک نرم پوششی پس او را پوشانید در حالیکه او برهنه از لباس بود، رنگین نمود چهره اش را خون او پس خیال شد از محبت باو که روز جنگ چهره اش گلگونست، افسوس من بر جوانانی که خاموش بر خاک افتاده و خونشان بالای خاک جاری گشته است. پس مثل اینکه جریان خون بر گونه هایشان عقیق سپس بعضی از آن زبرد است. افسوس من بر زنان و بانوان او که سر برهنه بیرون دیدند و رخسارشان از اشکشان مجروح شده بود، آن یکی سر برهنه بود از پوشیه و این را از سرش بخواری کشیده و میکشیدند عبا او را. و بمرکب او فریاد زده و میگفتند هر آینه سقوط کرده از بالای تو بخشنده ترین بخشنده گان، ای روز عاشوراء بس است تو را که تو روز نامبارک بلکه روز زشت و پرمحتی هستی

در روز تو حسین کشته روی ریگ مکان گرفت وقتیکه یاورش نایاب و سعادت‌مند کم شده بود، وقتیکه توبه کننده گان سپاسگذاران خداپرستان شب زنده داران رکوع کنندگان سجده کننده گان نبودند، نمایان شد سرهای مقدس آنان در پیش روی و برابر چشم زنانشان که بر نیزه ها سنگینی کرده و آنها را خم مینمود،

[صفحه ۳۳۲]

و سید سجاد (علی بن الحسین ع) را با خواری در غلها و زنجیرها حمل نموده پاهایش را بزنجیر بسته بودند، نه دلسوزی داشت که مصیبت خود را باو شکایت کند در شهر غربت و نه دوستی که از او دیدن کند، او را و سر شریف پدرش را هدیه و پیشکش میبردند برای مرد پست گنهکار کافر سرکشی (چون یزید)، خیری نبود در مردان نادان قومیکه غلامشان پادشاه فرمانروا و آزادشان در قید بندگی و اسارت بود، ای دیده اگر اشکت تمام شود پس خون بیار و خیال نمیکنم که اشکت تمام شود، افسوس و اندوه برخاندان رسالت و کسانیکه پایه و زیر بناء هدایت شرفش بایشان و بسبب آنان ساخته و محکم بود، که بعضی از ایشان را کشته و پناه ندادند و برخی را هم مسموم و دیگری هم از منزل و شهرش آواره و در بدر نمودند، تنگ شد شهرهای خدا بر ایشان و حال آنکه زمین خدا وسیع و نبود بر ایشان زمینیکه نشیمن کنند، ایشانرا بهر جای بی آب و مونسى تبعید و شهید مینمودند (و برای همین) بهر زمین مشهد و زیارتگاه هست، بنا کردند مشاعر (مشعر الحرام و منی و عرفات) و حطیم را و ایشان حجت‌هایی هستند که بسبب مخالفت ایشان مردم بدبخت و باطاعتشان خوشبخت میشوند، سوگند خوردم که اندوهم هرگز برای شما تمام نشده و آتش درونیم خاموش نشود،

[صفحه ۳۳۳]

قسم بجان شما که در دیده گانم غیر از اشگم بر شما میله غم و اندوه جاری میسازم، زمان فانی میشود و روزهایش سپری میشود و بر شما غمگین دلتنگ ناله بلند میکند، پس بر جسم او حله های بیماری پوشش و بر چشم او حرارت و سوزش اشگ روان مرگز و معدنیست، و اگر من از دیده ام استمداد و کمک ریزش خون کنم و از چشمم خون کمک شود کم است، و ادا نکرده باشم حق شما را بر خودم و چگونه میتواند بنده و غلام ادا کند حق مالکین خود را، ای برگزیده گان خدای توانا ای سپرده شده گان اسرار و رازهای آفرینش ای کسانیکه هدفم سایه لطف شماست، پیمان بستم با شما در عالم (ذر) از جهت شناخت و وفا کردم بانچه که بان پیمان بسته و سوگند خورده بودم، و شما هم وعده فرمودید مرا در معاد و فردای قیامت بر صراط شفاعت کنید صحیح است وعده شما، پس مرا در وقت حساب دیدن کنید و دریابید که من اعتمادم بشماست و بآبروی شما قصد میکنم، چه اندازه مدح و ثناء من درباره شما در ضمن آن حکمت‌هایست که همراهان بان رستگار شده و یاری میشوند، و دختران اندیشه‌ها برتری میجویند صفات دوشیزه گان را که برای آن شاعر ارزشمند یا بی ارج میشود، برای جوهر طلای خالص مانندی نیست بلکه آن در ناسفته

[صفحه ۳۳۴]

است نه طلای مغشوش،
این را داشته باش و بدان که اگر همه مردم مناقب و فضائل شمارا بازگو کرده و بشمارند،
ادراک نکنند مگر اندکی را و شما در بالاترین بلندی ها هستید از آنچه گفته‌اند و زیادترا از آنید که بگویند،
درود خدا بر شما مادامیکه بلبان در بامداد بر برگ شاخه ها چهچه زده و خوش خوانی کنند،
و برای وی قصیده نیست که بان مدح میکند مولای ما امیر المومنین علیه السلام را و در آن از بدیع و شگفتیهائیکه در خور تحسین و
آفرین است جناس و تشابه در لفظ است نه در معنی در قافیه ها در ۵۶ بیت گوید:

یا روح قدس من الله البدی بدا
و روح انس علی العرش العلی بدا

ای روح پاکیکه از خدای آغاز کننده ظاهر شدی و روح انسیکه بر عرش بلند نمایان گشتی.

یا عله الخلق یا من لا یقارن خیر
المرسلین سواه مشبه ابدا

ای علت آفرینش ای کسیکه جز او ماندی نزدیک بهترین پیامبران هرگز نخواهد بود،

یا ستر موسی کلیم الله حین رای
نارا فانس منها لظلام هدی

ای راز موسی کلیم هنگامیکه آتشی دید پس دریافت از آن بر تاریکی رهنمائی را.

[صفحه ۳۳۵]

یا وسیله ابراهیم حین خبت
نار ابن کنعان بردا و الضرام هدی

ای وسیله ابراهیم خلیل وقتیکه آتش (نمرود) پسر کنعان سرد و فروختگی رهنما شد،
انت الذی قسما لو لا علاک لما کلت لدی النحر عن نحر الذبیح مدی.

تو آنچنانیکه سوگند میخورم اگر مقام و رتبه تو نبود هر آینه موقع قربانی کردن از قربانی اسمعیل ذبیح چاقو کند نمیشد.
و لا غدا شمل یعقوب النبی مع الصدیق مشتملا من بعد طول مدی.
و جمع یعقوب پیامبر با یوسف صدیق بعد از مدت طولانی جمع نمیشد.

الیه بک لو لا انت ما کشف
مسرہ الا من عن قلب النبی صدی

قسم قسم بتو اگر نبودی تو بر طرف نکرده بود خوشحالی ایمنی زنک اندوه را از قلب پیامبر:

و لا عدت عرصات الکفر موحشه
بیکی علیهن من بعد الانیس صدی

و میدانهای کفر وحشتناک صبح نکرده بود که بر ویرانه های آن از بعد آبادی بوم گریه کند.

یا من به کمل الدین الحنیف و للا
سلام من بعد و هن میله عضدا

ای کسیکه دین پاک بولایت او تکمیل و برای اسلام از بعد از

[صفحه ۲۳۳۶]

سستی رکن و پایه اش نیروئی بودی.
و صاحب النص فی خم و قد رفع النبی علی رغم العدا عضدا.
و صاحب بیان صریح در غدیر خم در حالیکه پیامبر بلند کرده بود بر کوری چشم دشمنان بازوی او را.
انت الذی اختارک الهادی البشیر ابا و ما سواک ارتضی من بینهم احدا.
توئی آنکسیکه پیامبر رهنما و بشیر برگزید تو را به برادری و غیر از تو کسی را از میان ایشان نه پسندید.

انت الذی عجت منه الملائک فی
بدر و من بعدها اذ شاهدو احدا

توئی آنکسیکه فرشتگان از او در بدر تعجب نموده و بعد از آن در احد وقتیکه مشاهده کردند شجاعت و ایثار او را.

و حق نصرک للاسلام تکلوه

حیاطه بعد خطب فادح وردی

و شایسته یاری تو بر اسلام اینست که آنرا تو حمایت و نگهبانی کنی بعد از مصیبت بعد از مصیبت سنگین رحلت پیامبر و خانه نشینی.

ما فصل المجد جلبابا لذی شرف

الا و كان لمعناك البهیح ردا

مشخص نمیکند مجد و بزرگواری را جامه گشادی برای صاحب شرف مگر اینکه برای حقیقت دلپذیر تو عبائی است.

یا کاشف الكرب عن وجه النبى لدی

بدر و قد کثرت اعداوه عددا

ای برطرف کننده غم و غصه از چهره و رخسار پیامبر در روز بدر

[صفحه ۳۳۷]

در حالیکه دشمنان او از جهت عدد بسیار بودند.

استشعروا الذل خوفا من لقاك و قد

تکاثروا عددا و استصحبوا عددا

ادراک و احساس خواری کردند از ترس دیدن تو و حال آنکه بسیار بودند از جهت عدد و با خود سلاح ها و کمکها آورده بودند.

و یوم عمرو بن ود العامری و قد

سارت الیک سرايا جیشه مددا

و روز عمر و پسر ود عامری که آمده بسوی تو سربازان لشگرش از جهت کمک رسانی بانان.

اضحکت ثغر الهدی بشرا به و بکت

عین الضلال له بعد الدماء مددا

خندانیدی دهان و دندان هدایت را از جهت بشارت به هلاک او و گریست دیده گمراهان برای او بعد از خون مدت‌ها.

و فی هوازن لما نارها استعرت
من عزم عزمک یوما حرها بردا

و در جنگ (حنین) با هوازن وقتی که آتش آن خاموش شد از قاطعیت قصد تو در آنروز حرارت آن سرد شد.

اجری حسامک صوبا من دمائم
هدرا و امطر تهم من اسهم بردا

روان ساخت شمشیر تو از خون ایشان نهر و جوئی را و بارید بر ایشان از تیرها تگرگی.

اقدمت و انهزم الباقون حین راو
علی النبی محیطا جحغلا لبدا

[صفحه ۳۳۸]

پیشروی کردی تو و دیگران فرار کردند وقتی که دیدند لشکر بزرگ دور تا دور پیامبر را گرفته اند.

لو لا حسامک ما ولوا و لا اطرحسوا
من الغنائم مالا و افرا لبدا

اگر شمشیر تیز تو نبود آنها روی کار نمیامدند و از غنائم جنگی مال فراوان بسیاری اندوخته نمیکردند.
تا آخر قصیده

شاعر کیست؟

اشاره

او ابو الحسن علاء الدین شیخ علی بن حسین حلی شهیدی معروف بابن شهیفة دانشمندی فاضل و ادیبی کامل و جمع کرده بود بین دو فضیلت علم فراوان و ادبیت تمام را باندیشه فوق العاده و بینش درست و مهارت ظاهر و فضیلت نمایانی و او در جلو داران و مقدم از شعراء خاندان رسالت علیهم السلام درآمده و قصاید او طنین انداز و روان و پر از حجتها و دلیلهای رخشنده به نازکی ها لبریز از اندیشه های باریک آراسته و نمایان بمحسنات شگفت آمیزی بنا بر بسیاری در لفظ و روشن بینی در معنا و متانت در اسلوب و نیروئی در مبنا و سنگینی در مرتکب کردن خوش اندامی در ترتیب در مدایح امیر المومنین و نوحه سرائی و سوگواری فرزندش امام

شهید نوه پیامبر بهترین شاهد است برای نبوغ و برجستگی آن و مقدم بودن او در زیباییهای شعر و پایداری و استقامت او بر نوامیس مذهب و پیروی و تبعیت او از امامان دین علیهم السلام و از برای استاد ما

[صفحه ۳۳۹]

شهید اول (محمد بن محمد مکی صاحب لمعه) معاصر او مقتول در سال ۷۸۶ شرح یکی از قصائد اوست و آن غدیریه دوم یاد شده است و چون مترجم (ناظم قصیده) مطلع و آگاه بر این شرح شد افتخار بان نموده و شارح را بقطعه مدح و تعریف نموده است. قاضی (نور الله شهید) در کتاب (المجالس) او را یاد و بعلم و فضل و ادب تمجید و ستوده است و نیز استاد ما شیخ حر عاملی در امل الامل و میرزا (عبد الله افندی) صاحب ریاض العلماء و آقای ما مولف ریاض الجنه و ابن ابی شبنه در تتمیم امل و غیره ایشان هم ویرا یاد و توصیف کرده اند.

و قصاید هفتگانه طولانی او که اشاره بعدد آن در برخی از آن شده است و آن همانستکه صاحب (ریاض العلماء) آنرا بخط علامه شیخ محمد بن علی بن حسن جباعی عاملی شاگرد ابن فهد حلی متوفی ۸۴۱ دیده و ما مطلع شدیم از آن بر چندین نسخه که یکی از آن غدیریه اول یاد شده او بود و برای توست شش غدیریه باقی مانده.

قصیده ۰۱

دوران کودکی رفت و عمری سپری شد و حرکت نزدیک و سفر تحلیل رفت،
و ارکان و پایه های نیرویم و این شکوفائی جوانیم سست و پشتم خمیده شده است.
و کبوتران درخت کهنسالم از حسرت و افسوس گریستند وقتی طراوت سبزی آن پژمرده شد.
و خالی شد از میوه تازه پس نه میوه نیست که چیده شود و نه گلی در آن،

[صفحه ۳۴۰]

و تبدیل شد برفتن سندس (سبز) آن رفتنیکه بر گهای آن زرد است،
و محبوبه ام خورشید تابان غایب شد و برای سفیدی موی وطنم از جماعت خالی گردید،
و ستم کردند مرا بعد از وصال پس نه پیشکشی است که مرا نزدیک کند و نه قربانی،
و دوری کردند از خانه من که بگردند بان و برای آنان در دوری آن عذر و بهانه نیست،
زیبائی منظر و رخساره ام رفت و در تاریکی شب چهره ام صبح نمایان شد،
و هر گاه جوانرا جوانیش سپری شود در مضرات و زیانها پس سود او هم زیانست،
و بر ضرر و زیان اوست آنچه دستهایش تحصیل کرده وقتیکه ساکن لحد شده و قبر او را بخود گرفت،
و هر گاه عمر جوان منقضی شود در زیاد روی در کسب گناه پس عمری نیست برای او،
عمر و زنده گی نیست مگر آنکه زیاد شود باو حسنات و کارهای خویش و پاداشش مضاعف گردد،
و من بتحقیق ایستادم بر منازل کسانیکه داشتم آنها را و حال آنکه ریزش اشگهایم فراوان بود،
و سؤال کردم از آن اگر سخن میگفت آیا چگونه سخن گوید منزلیکه خالیست،

ای خانه آیا برای تو از کسانیکه اول رفتند خبر داری و آیا

[صفحه ۳۴۱]

برای خانه ها آگاهیست،

کجاست ماه های تمام ماه های خوشی تو ای خواننده و کجا رفتند ستاره گان فروزان،
 کجاست کفایت کننده گان و درسختیها چه کسی آنها را پاداش میداد وبه تھی دست که کمک میکرد،
 کجاست خانه های بزرگ آباد پر حاصل وقتیکه سالخورده گی مانع و انسانی فقیر و تھی دست شد.
 کجاست بارانهای شدید وقتیکه ابر و ستاره گان از باریدن امساک کند،
 رفتند پس نیست بجان پدرت سوگند بعد از آنها برای مردم نه ماه بارانی و نه سبلی،
 این زیباییها در گورها بر گذشت روزگار بی سر و صدا و نابود است،
 گریه میکنم از جهت شوق دیدار آنان هروقت که یاد شوند و برادر دلباخته و دوست را یاد او تحریک میکند،
 و امیدداشتم ایشانرا در پایان عمرم که بعد از من باشند پس روزگار مخالفت کرد گمان و امید مرا.
 پس من غریب و بیگانه ام در وطنم و بر غربت و بیگانگیم عمرم سپری شد،
 ای کسیکه در خانه متفکر ایستاده ای آرام باشی که بتو اندیشه تباه شود،
 اگر از میان آنها با غمگین و محزونی تماس گرفتی پس در پی هر افسرده گی پناهنده نیست.

[صفحه ۳۴۲]

چرا بر آنچه بایشان رسیده صبر نکردی که صبر کردن بر مصیبت پسندیده است.
 و چرا مصیبت رابر حسین علیه السلام قرار ندادی که در مصیبت پسر فاطمه برای تو اجر و ثواب باشد،
 اهل نفاق (مردم کوفه) باو حيله کردند و آیا حيله کردن برای منافق بعید است،
 بنامه هائی که مانند رخسارشان سیاه بود و مضمون کلامشان مهاجرت آنحضرت بود،
 تا آنکه آنحضرت فرود آمد در زمین آنان از روی اعتماد و اطمینان پس حيله و نقشه آنان محقق شد،
 و شتاب کردند گروهی برای کشتن او که عدد آنان بیحساب و بیشمار بود،
 گردیدند دور کسیکه زیبایی و شجاعت و شگفت انگیز بود که حمایت میکرد از میهمان و ایمن میکرد مرز و حدود را،
 لشگر بزرگی بودند در روز کارزار و برای صلح و سلامتی تنها طاق بودند،
 پس مثل اینکه ایشان گروهی بودند که از روی دوستی و انس اجتماع کرده بودند پس اجتماعشان را لاش خوری پراکنده کرد،
 یا مثل آنکه قهرمان دلیر و شیر ژيانی بود که از حمله او در میدان پهلوانان و خوک صفتان ناتوان شدند،
 ای قلبیکه دشمنان او بهراس و ترس افتاده و دلهايشان لبریزاز وحشت شده بود،
 آیا از سختترین و محکمترین محکم ها یا پاره قطعه آهنی سرشته

[صفحه ۳۴۳]

شده ای که در لابلايش قير مالیده،
و مثل آنکه بالای اسب و در متن شمشیر خونشان از بین رفته است،
شیری بود که بر فلکی سوار و در دستش ستاره مریخ نیزه سرخ رنگی بود،
تا آنکه اجل نزدیک باو شده و دشمنان دور او را گرفته و عمر کوتاهی کرد،
او را برو بزمین افکندند در حالیکه خون از دهان او بیرون میریخت،
اسبها سینه و پشت او را پامال کردند و بر گونه خاک آلود او نشانه لگد مالی آنان بود،
تشنکامیکه تر میکرد شدت تشنگی او را خونیکه از گلویش جاری بود،
امتناع و خودداری میکردند از او از جهت بزرگداشت او و زجر میکرد او را گروهیکه شمر فرمانده آنها بود،
پس بر سینه ای نشست و گردش کرد که آن سینه بر علم پیامبر احاطه و اطلاع داشت،
پدرم فدای این کشته و کسیکه بکشته شدن او هدایت ضعیف و کفر قوی شد،
پدرم فدای آنکه کفنش بافته گرد و غباری و حنوطش خاک کربلا بود،
پدرم قربان آنکه بخون دلش غسل داده شد که نه آبی او را بود و نه سدری،

[صفحه ۳۴۴]

ماهیکه از بخت و اقبالش سقوط کرد پس ماه آسمان بر غروب نور جمالش گریست،
لاشخورها بر او یکمرتبه حمله کردند و ستاره نسر در آسمان موقع طلوعش گریه کرد،
دست آزاد شده گان کلاه خود و عمامه او را غارت کرد پس زمین برای غارت رفتن عمامه او گریست،
و فرشتگان آسمان از اندوه و حزن بر او گریستند و نیز زمین بر او گریه کرد،
و روزگار عبایشی شکافته شد و شگفتی ندارد که دنیاپرستان عبا او را دریدند،
و خورشید سر برهنه و مو پریشان شد و بر او پریشان کردی موی قباحتی ندارد،
بیرون آمد برای او در هیئت و زی مادر داغدیده که لباسهایشان از خون سرخ بود،
و بر او معاصرین و همزمانان او خون گریستند پس گونه و روی زمین قرمز گردید،
در نزد من عذری برای آسمان نیست که امساک کرد از باریدن و برای بخیل عذری نیست،
خون میگرید وقتیکه تشنه لب از دنیا رفت پس برای چه از روی محبت بر او اشک نبارد،
و دختر بزرگوار (حسین علیه السلام) بر لباسهایش نشانه خون او دیده میشد،
پدرم بفدای دختران حسین که برای آنها حجاب و پوشیه ای

[صفحه ۳۴۵]

از بیننده گان نبود،
نه سایر پرده ای بود که بان خود را از نظر هر گنهکار بیشرمی حفظ کنند و نه خیمه و سراپرده ای بر ایشان گذارده بودند،

آنان در بینیکه سر برهنه و پریشان موی بودند ظاهر شده که مویشان یکدهم آنها را میپوشانید، ناله میکردند بر بهترین آقائیکه کمترین و پست ترین برده گان و غلامان بر او غالب شده بود، و بصدای بلند باسبیکه قصد خیمه ها را نموده بود میگفتند ای اسب مجروح و بی صاحب شده ای، ای اسب برای چه زین تو از برادر بزرگوار من خالیست، افسوس بر آن بی بی که در سینه من آتشی افروخته که حرارت آن خاموش نمیشود، آیا حسین تشنه بمیرد و حال آنکه در هر دو دستش دریائی از آبست، و فرزندان او در تنگنای زنجیرها بسر برند و از سنگینی آهن برایشان فرو رفتگی بود، سوار شدند بر شتران برهنه و بیجهاز غبار آلود و برای شکست آنان جبرانی نبود، شبانه آنها را میبردند سواران پست و فرومایه و برای آزاد شده گان در پی آنان شکنجه و آزار بود، نه دلسوزی برای ایشان بود که رقت کند بانها و نه در آنچه بایشان میرسانیدند انکار و قباحتی داشتند، و یزید (لعین) در بالاترین کاخها نشسته و رقااصان برای

[صفحه ۳۴۶]

او آوازه خوانی کرده و شراب میرختند، و از روی نادانی میگفت در حالیکه از چوب خیزران او لب و دندان حسین علیه السلام خونین شده بود، ایکاش پدران پیشین من که در بدر کشته شدند حاضر بودند و میدیدند بزرگان بنی هاشم را که اسیر شدند و در میانشان ماه است، میدیدند حسین و بخشی از خاندان او را که اسیر شده و قسمتی از ایشان هم هلاک شده اند، در این وقت آغاز خوشحالی میکردند مثل پدرم (معاویه) که جنگ کرد با ایشان بسر (بن اوطاه یکی از افسران خبیث معاویه بود) و بگوید جنایت و گناه است که هجوم و حمله کردی بایشان هر آینه این گناه از او سهل و سبک است، پندارند باینکه دو مرتبه خواهیم برگشت و قسم میخورم بجان پدرت که نه قیامتتست و نه برگشتن و زنده شدنی، ای فرزند رهنمایان بزرگوار و کسیکه بزرگان بایشان شرافت یافته و حال آنکه شرفی نداشتند، سوگند بخوابگاه و مکان با شرف و قسم بزمینیکه منی و رکن و حجر (الاسود) و یا حجر اسمعیل را در برگرفته است. پس آنها در جلالت یکسانند زیرا بسبب ایشان همه مردم محل شده و یا تقصیر میکنند، قصد میکند او را خردمندان در حال لبیک گفتن و طواف میکند اطراف حجره او را حجر (اسمعیل) یا (حجر الاسود)، پرنده ئی نیست که جوجه خود را گم کرده باشد و پس از جوجه اش در آشیانه ای منزل نکند،

[صفحه ۳۴۷]

حزن من بر تو زیادتر از حزن خنساء (خواهر) صخر (بن عمرو بن شدید) است بر برادرش که همواره بر او نوحه کرده و میگریست، و هر آینه من دوست داشتم که تو را دیدار کنم در حالیکه یاورت کم و یارانت شهید شده اند تا آنکه من قربان تو باشم چنانچه از روی بزرگواری حر بن یزید ریاحی جان خود را فدای تو کرد، و هر آینه اگر میان ما و یاری تو زمان تفاوت جدائی انداخت و زمان شما پیش افتاد،

پس مادامیکه زنده باشم بر تو از حسرت و اندوه گریه میکنم تا آنکه قبر استخوان مرا بپوشاند. و البته عطا میکنم هر نوحه سراینده‌ای که قصد کند بر تو شعر گوید و نوحه گری نماید، اندیشه های بکر من در محاسن و زیبایی آن ترتیب ولی ریزش اشکهای من پراکنده است، و روز مصیبت تو ای فرزند فاطمه (ع) روز میعاد ما و تسلیت ما در روز حشر خواهد بود یا سروریکه بظهور قائم شما (حضرت مهدی روحی فداه) حاصل شود که در آن برای ما خوشبختی و بشارت است، روزیکه آفتاب از مغرب خندان بر میگردد که انکاری برای آن نیست و فرشتگان در آنروز (الله اکبر) میگویند که همه میشوند مگر آنکه در گوشش کری و پنبه غفلت است، فریاد میزنند که امام و رهنمائی عالم یگانه نیکوکار پرهیزگار پاک و

[صفحه ۳۴۸]

پاک کننده ظهور کرد، از جلوی رکن (حجر الاسود) خانه خدا که دربانش عیسی مسیح و خضر ستوده خصالست، در لشگر بزرگی که شاید از زیادی و انبوهی آنان زمین تنگ شود، پس ایشان ستاره گان تابانی هستند که ظاهر میشوند که در میان تمام آنها ماه کامل ولایت روحی فداه نمایانست، تعجیل فرما آمدنت را ای فرزند فاطمه که شیعیان تو را بدی ها و زیان فرا گرفته است، دانشمندان ایشان در گمنامی و افسرده گی بسر میبرند که بوجود آنها نه سودیست و نه زیان، تظاهر میکنند بغیر آنچه اعتقاد و اندیشه دارند برای ایشان نه نیروئی است و نه پشتیبانی، شیرین شد بر ایشان تلخی آزار پس رسید با آنها و در زمینه شما هر تلخی شیرین و گواراست، پس ایشان کمترین از میان بسپارند و از پروردگار بنده گان نصیبشان فراوانست، آنها بزرگان دینند که در نشر و تبلیغ هر فضیلتی سینه آنها استوار و پا برجاست، پس ایشانرا افتخاریست هر گاه افتخار کنند که مادامیکه دنیا و زنده گی باشد فخر در میان آنهاست، روزشانرا بشب رسانیدند در حال فکر و اندیشه و برای وصال و پیوست آنها هجرانی نیست،

[صفحه ۳۴۹]

و بر دردها و غصه های درونی خود صبر نموده و بخود پیچیدند و برای باز شدن و تاب آن چاره ای نداشتند، تا آنکه مهر آن شکسته شود و بسبب شما شدیدترین شعله های آن خاموش شود، ای پنهان شده گان از دیده چه وقت به نزدیک شدن بشما شکستگی ها جبران و ترمیم شود، غنایم در میان غیر شما تقسیم شده و دستان شما از حق خودتان خالی و تهی گشته است، و مال برای گنهکاران حلال شده و بر بزرگان سادات بزرگوار حرام گردیده است، پس حظ ایشان از مال بر گنهکاری آنان فراوان و حظ شما بسیار ناچیز و اندک است، شام میکنند در حال امنیت و سلامتی و برای ایشان از دزد شبانه که ناگهان آنها را بکشد هیچ ترسی نیست،

و نزدیک شد از ترس و ناراحتی صحرا و دریا بر شما تنگ شود،
و بعد از هفت بیت دیگر گوید: و هر گاه شما در مجالس آنان باد شوید پس چهره های آنها گرفته و زرد میشود،
شناخته میشوند که از نام شما بخشم آمده و زیر چشمی نگاه میکنند،
و بر بالای منبرها در خانه های شما برای گمراهان و نابینایان نام و تعریف است،

[صفحه ۳۵۰]

حالتیست که صاحبان خرد و عقل را نارحت کرده و نادانان گمراه بان مسرور میشوند،
و از خوشحالی کف میزنند هر گاه ایام ده روز عاشوراء محرم پیش آمد،
قرار میدهند آنرا از گواراترین اوقات خود آفرین بر تو مباد ای ماه محرم،
این انگشتان است که از خونهای شما درروز عاشوراء سرخ و رنگین است،
پس مردم عوام و نادان آنها این خضاب را بمیراث برده پس از کافری این کافر بوجود آمده است،
ما گریه میکنیم ولی مصائب شما آنها را میخنداند و خوشحالی ایشان بمصائب شما قبیح است،
بخدا قسم که پیامبر مسرور نشد و برای وصی هم بسرور آنها سرور و خوشحالی نبود،
پس تا چه وقت این انتظار باشد و در آخر دهان ما از صبرما حنظل و زهر هلاهل است،
لکن چاره ای از انتظار فرج نیست و بعد از هر چیزی چیز دیگر خواهد بود،
آیا مقام و سازمان بزرگان و کسانیکه برای آنان آن مقام بلند شده به بلندی ستاره سهی خواهد بود،
نامه های شما در قرآن آشکار که برای ما روشن میکند محاسن آنرا بیان (خاندان رسالت)،
گواهی میدهد بان سوره اعراف از جهت معرفت و سوره

[صفحه ۳۵۱]

نحل و انفال و حجر،
و سوره براءت شهادت داد بفضل و برتری شما و نیز سوره نور و فرقان سوره حشر،
و بزرگ میدارد توره (موسی) مقام شما را پس هر گاه سفری و سوره ای تمام میشود سفر دیگری حکایت میکند،
و برای شما مناقیست که انجیل عیسی بر آن احاطه نموده که بر تعریف آن اندیشه حیرانست،
و برای شما علوم نهانیها و آینده است که از آن علم جامع و جفر جامع است،
این را داشته باش و بدان اگر درختان عالم قلم و هفت دریامرکب شود،
و تمام سطح زمین از دریا و صحرا و کوه و دشت کاغذ شود،
و تمام فرشتگان و آدمیان و جنیان نویسنده باشند تا عمر دنیا سپری شود،
که بخواهند در آن بشمارند آنچه صاحب عرش بشما اختصاص داده تا روزگار پایان یابد،
یاد نکنند ده یک از فضائل شما و آیا سنگریزه ها شمرده شوند یا ذرات بحساب آیند،
پس من مقصر و گناه کار در مدح شمایم و برای مقصر عذری نیست،

و من مبتلا و گرفتار زمان شدم و برای من در هر تجربه ای بسبب ایشان آگاهیست،
و یافتم تهی دست و بینوا را کوچک و زیردست و برادر توانگر

[صفحه ۳۵۲]

را که پیران او را بزرگ میدارند،
پس از آنکه ثروت و نعمت از او برگشته قطع رابطه میکنند و برای صاحب شکوه و ثروت تعریف و سپاس میگویند،
و همراهان و ملازمین بسوی شما تعظیم میکردند پس نه زیدی بود که او را قصد کنیم و نه عمر وی،
تا آنکه هر گاه قصد کنند شما را از شعریکه حمل و بار آن در است،
برگشتم در حالیکه از حسنات گرانبار بودم پس من بسبب شما توانگر نه فقیر و بینوا،
ای فرزندان فاطمه شنیدم از جان و دل و مدح میکنم شما را با بیانیکه الفاظ آن از نرمی و ملایمی سحر است،
بوی خوشی میدهد مناقب شما بسبب آن پس در هر طرف برای آن عطر است،
امیدوار (علی (ع) است که بسبب آن مناقب نجات یابد وقتیکه صراط کشیده و گذشت از آن مشکل شود،
آن مناقب را آماده کردم که برای من در روز قیامت اندوخته باشد و نزد شما چه خوب ذخیره نیست.
پس آنرا قبول نمائید از دوستان فردای قیامت پس چه خوبست بامداد فردا،
پس پذیرفتن شما خوب قرین است برای آن و آن عروس است پس مبارک است دامادی،
قبول کردن شما بر من کمال زینت آنست و مرا قلبیست که برای شما مهر و صداق آنست،

[صفحه ۳۵۳]

من غلام و بنده شما و پنانده بشمایم و بر منست از نشاط عشق شما قید و زنجیری،
پس از روی کرم بر من مهربانی کنید و محققا مهربان احسان و نیکی میکند،
و در حساب مرا دریابید چنانچه مالک آزاد بنده خود را تفقد میکند،
درود خدا همواره بر شما باد مادامیکه شب همه را تاریک یاصبح تمامی را روشن میکند،
و بر شماست از تحیت و درود مادامیکه درود و سلام جاری و گلها شکوفا شود،

قصیده ۰۲

آیا برقی از سمت راست مرز آن ظاهر شد یا آنکه تبسم و لب خندی از مروارید دندانهایش نمایان شد،
و بما گذشت باد خنک نم داری در میدان او چون نسیم یا نفعه و بوی خوشی از عبیر او بما رسیده،
و صورت ماهی طلوع کرد یا از پشت تل و صحرای (بنی سلیم) بر چشمانت لیلی نمایان شد از میان خیامش،
بلی این لیلی و اینهاست برای تو خانه او در کنار وادی که تابیدن نورش چشمت را فرو میندند،
درود بر خانه ایکه مدتها بچشم من گوهری از گوهرهایش پی برده نمایان شد،

[صفحه ۳۵۴]

و تمایل نکردم بعشق میلی باشتیاق و آرزوی باواز جهت دل باختگی مگر ظهور صورتان آن، گذراندم بان دوران جوانی را که شخص من بری از شک بود با صاحبان آن سراپرده ها، تمام کرده بود جمال را از زیبایی و سیادت و برای بلندی بیشتر از بیشتر تحصیل کرده بود، و من شب را گذرانیدم در حالیکه بری و پاک بودم از نزدیک شدن به فرومایگی که سرزنش شوم از منع و خطر آن، برای علمم باینکه در روز قیامت مناقشه و کشمکشی در حساب هست بر کم و زیاد آن، و من نبودم کسیکه جان نفیس و ارزنده خودم را ببخشم پس قیمت آن را پائین آورم بسعیر و آتش افروخته دوزخ و خلاصه چیزیرا که به بزرگی و شرافت منسوب میشود فردای قیامت چهره شاداب او را زرد گونه کنم، آیا عذریست برای سفیدرویان هر گاه دلباخته شود و بزرگترین حسرت و نفرت از جهت عشق از بزرگ است، کافیست برای ترسانیدن مو سپیدی از جهت نهی برای خردمندان و در سفیدی مو بینش است از جهت رهنمونی برای بیناء آن، و من مویم سفید نشد مگر از وقوع مصائبی که برای کوچکتر آن موی خردسال هم سفید میشود، و اگر نبود مصیبت سبط (نوه پیامبر) در کربلا چهره من چنین آشفته و دگرگون نشده بود،

[صفحه ۳۵۵]

افکنده او را بجنگ بنی امیه و بسوی او آمدند گروهی در رقم بسیار زیادی، فرستادند بسوی او فرماندهانی را در لشکر بزرگی برای غارت کردنیکه آماده شده بود از غارتگاه آن، و عدالت در حکم و داوری نکردند بلکه برگردانیدند بانحضرت وقایع صفین و حادثه ليله الهیر را، و کمک کرد او را در گمراهی بدترین امت بر کفر و سعید نشد برای راهنمای آن، خلاف سطرها و خط هائیکه در ورقهائی ظاهر شد که پیش آهنگ خدعه و نیرنگ بود در لابلائی خطوط آن، پس وقتیکه آن نامه ها آمد باطمینان دل صبح کرد در حالیکه نویسنده گان آن قلابی و ساختگی که بعید بود دروغ بودن آن، پس توسعه ای در دین نداد از نادانی و سعی و کوشش نکرد برای ظلم آن مگر برای ترک پاداش آن، جانم فدای او وقتیکه بر خورد کرد با گنهکاران گروهیکه لبه شمشیرشان از فریب و نیرنگ تیز شده بود، پر سخنان برای یارانیکه نزد او بودند و خاندانیکه برای صاحب عرش رازی سپرده شده بود در سینه های آنها، پناه میدهم شما را بخدا که مرگ را بچشید بروید بامرزش پسندیده از آمرزنده آن، پس اظهار کرد در پاسخ دادن هر صاحب صدائی که رقابت میکرد از نفسی بانچه در ضمیر و باطن آن بود، آیا از گروهیکه طلب جدائی کرده و خود را بتنهایی گرم میکند

[صفحه ۳۵۶]

بدون کمک بدترین شرور آن،
و نیست عذری در روز بسیار گرم برای گروهیکه روزی پاسدار آن پیمان شکنی کرد،

و آیا ساکن شود روحی را در راحتی بهشت در حالیکه مخالفت کرد در دین فرمان امیر دین را، خدا نخواست مگر ریخته شدن خونهای ما و ما صبح میکنیم در حالیکه غارت شده در دست لاشخورانیم، و پریدند از جا برای تحصیل ثواب و پاداش که گویا ایشان شیران شرزه اند در حمله و فریادشان، شتاب و عجله کردند به پیش روی برای علم ایشان که منزل میکنند در محل قدس وقت پایان کارشان. شهید شدند پس رسیدند از بهشت جاودان بآرزویشان و آقا شدند بر بزرگان بسبب سرورشان، و آسان شد بر آنها دشواری وقتیکه نظر کردند (در شب عاشوراء) بحوریه ها کوتاه چشم از میان قصورشان، و فراموش نمیکنم (حسین) علیه السلام را در حالیکه جهاد میکرد بجاییکه خالی شده بود از دوست و فامیل آن، می پرید هر گاه تیرها بر او اصابت میکرد و آه میکشید برای سر نیزه ای که میخواست از بدنش بیرون کشد، مبینی اسبها را در پیش روی آنها از او آنچه دیدی برای احتیاط اگر قصد کند شکست او را پس بر میگشتند از جنگ از ترس هبیت او چنانچه دسته مرغ قطا از بازان شکاری میگریزند،

[صفحه ۳۵۷]

میشکافد شمشیر او سران بسیاری از شجاعان را که برای او بدل بود از ظرفها و جعبه های آنان، پس گروهی نبود مگر آنکه شمشیر او میرید فرق آنرا یا آنکه آنرا پراکنده و متفرق میکرد، یا انکار کرد معاشرت زنده گی را گرانی نفوس شما پس تبدیل کرد بمعشرت حوران بهشت را، جانم بفدای مجروح الاعضائیکه ناامید از یاری و پشتش از پشتیبان و یاران خالی بود، جانم قربان رگ بریده ایکه در حالت تشنگی از بالای سنگ های داغ بر روی خاک افتاده بود، آرزوی آب فرات میکرد و در جلوی لبه های تیز شمشیر یا سر نیزه ها بود که دور چشم او را گرفته بود، تشنه لب جان داد و آب در برابرش موج میزد و خشمگین کشته شد نزدیکی بر که آب، ماهیکه تاریک کرد روز را بغروب کردنش غروبیکه بلندبها و پستیهای زمین را تاریک کرد، پس ای وای بر تو کشته ایکه تاریکی بسبب قتل او بر شکوه روشنی غالب شد، و نزدیک شد که خورشید منکسف و گرفته شود و ممکن نشد دیدن آن از غم و اندوه برای فقدان نظیر آن، و فرشتگان نوحه سر کردند و جنیان در گودالها و ویرانه هایشان بر او ناله و زاری کردند، و نزدیک شد زمین از زیادی اندوه نوسان پیدا کند بر سبط اکبر

[صفحه ۳۵۸]

اگر نبود رحمتی از نگه دارنده آن، و گذشت بر ایشان باد تندی که بچشاند ایشانرا تلخی عذاب هلاک کننده ای به بوزیدن آن، افسوس خوردم که دوستی خالص را منع کردند از آب و نوزید بر ایشان بادیکه ریشه آنها را بوزیدنش قطع کند، و عجیب تر اینکه وقتی بلند شد صدای آقای آن برای تکبیر گفتن آن در قتل او برای بزرگی آن، پس ایکاش برای تو چشمی بود که اشکش نمیخشکید و آتشی بود که سوزش شعله آن دل را آب میکرد،

بر مثل این مصیبت گریه نیکوست و میکند از ما سرور و خوشی جانهای ما را،
 آیا کشته شود بهترین انسانها از جهت مادر و پدر و شریف ترین خلق خدا و فرزند پیامبر آن،
 و منع میشود از آب فرات و حال آنکه از آن استفاده میکنند وحشیان صحرا و سیراب میشوند از آب فراوان آن،
 بزرگ میدارم (حسین را) که شخص او مثله شود (قطعه قطعه شود) بطوریکه شایسته و سزاوار آن نبود،
 سر مبارکش را بر سر نیزه ها سنان (بن انس) میگردانید آیا بریده نباد دست گرداننده آن،
 و آوردند زین العابدین را در حالیکه اسیر و بسته بزنجیر بود بدان که جانم فدای آن اسیر باد،
 میکشیدند او را در حال ذلت که بسته بزنجیرها بود برابر ناسپاس ترین خلق خدا و پسر کافرترین آنان،

[صفحه ۳۵۹]

و یزید شام میکرد در حالیکه در لباسهای حریرش میخرامید و شام میکرد حسین در حالیکه برهنه در روی زمین داغ افتاده بود،
 و خانه اولاد صخرین حرب مانوس و آباد بود بسراپندگی رقاچه ها و شرابخوار،
 همواره بر صدای تبه کاران زنان بی عفتی بود که سرگرم بودند بخواننده گی و نوازنده گی،
 و خانه علی و زهراء و پیامبر و شبر (آن حضرت حسن) و شیر (آن حضرت حسین) مولای جهانیان،
 و خانه ها و دور نماها گریه میکرد بر علماء و صاحبانش و زائر آن میگریست برای نبود مزورش،
 منازل وحی خالی شده بود از بزرگان آن و بوحشتش گریه میکرد برای نبود بزرگان آن،
 همواره اهل آن منازل روزه داشتند و افطارشان تلاوت قرآن و سحورشان تسبیح و ذکر خدا بود،
 وقتی تاریکی شب فرا میرسید نمازشان آنرا زینت میداد نمازیکه عدد کمش بشمارش نیاید،
 بایست تا سؤال کنیم خانه ای را که ارکان و نشانه های آنرا بلیات ویران کرده بعد از درس گفتن زبور آن،
 چه وقت غروب کرد خورشیدهای روز آن و افق آنرا تاریک کرد تاریک شدنی از ماه های تمام آن،
 ماه هائی در زمین کربلا بود که مرگ دور آنها گردیده و آنها را از روی زمین بقبرهایشان فرود آورد،
 لاشخورهای بزرگ شکننده ایکه دنبال میکردند پرنده هائی را که

[صفحه ۳۶۰]

کند در پرواز بوده و از آشیانه هایشان دور مانده بودند،
 تشنه از دنیا رفت و آب موج میزد پس راهی بان پیدا نکرد مگر خون گلویشان،
 برهنگانی که وحشت آنها را برهنه کرده و روی زمین داغ انداخته پس چشاند بایشان شدت گرما را،
 نوحه میکرد بر آنها حیوانات وحشی از طول وحشت و ناله میکرد بر آنها جغدها در اول روزشان،
 بزودی (تیم) و (عدی) از آنها پرسیده میشوند از بزرگان آنان چون ابوبکر و عمر آنچه را که تاکید برای پسینشان نمودند،
 و سؤال میشود از ظلمیکه بوسی و آل پیامبر نمود راهنماء گمراهان قوم از راه جویان آن،
 و جاری نساخت در روز عاشوراء ستم بنی امیه را بر سبط (نوه پیامبر) مگر جرئت فرزند مزدور آن (یزید بن معاویه)،
 لباس خلافت را از روی ستم در بر کرد پس از پی آمد ظلم او که دنبال کرد ظلمی در دلهای خر صفتان،

پس ای عاشوراء بسست تو را که تو روز نامبارکی هستی هر چند که طول بکشد مدتی از روزگار آن، هر آینه تو و اگر چه مرتکب شدی بزرگترین مصیبت را ولی پیش من مشهورترین ماهی هستی از ماه‌ها از جهت بدعت، پس مصائب دنیا هر چند که بزرگ باشد بده یک از مصائب تو شباهت ندارد، بنا گذارد وحی از بعد خبر دان خدا بمدح شما مدح و تعریفی را برای آگاه آن،

[صفحه ۳۶۱]

کافیست آنچه در سوره هل اتی آمد از توصیف شما و نیز در سوره اعراف و طور برای عارفین آن، در این موقع خواستم که نشان بدهم جمال قشنگ و زیبای شما را و آیا محصور میتواند پایان رساند صفات بیشمار آنرا، تنگی میکند بسبب شما از جهت ذرع میزان وزن های شعری و حسدمیورزد بشما از جهت بخل پهنای دریاهاى آن، تقدیم کردم بشما سپاس خود را و ضرری ندارد بناقد مدح پیشکشی و هدیه ای از سپاسگذار آن. شفاعت کنید لغزشهای مرا روزیکه در آن خوشی نیست هر گاه گفته شود که برای لغزش و گناه او شفاعتی نشد، برای من گناهیانی است که از ترس فاش شدن آن برییم و هراس میخوابم و میترسم عذاب قیامت آنرا، پس مرا مالک دوزخ در روز قیامت مالک نیست هر گاه شما سپری برای من از آتش آن باشید، و من براستیکه مشتاق هستم بنور تابنده ای که برق طلوع آن روشن کند تاریکی گناهان را، ظهور برادر عادل را که نشانه اش طلوع آفتاب از مغربست که برای معجزه بودن ظهور او ظاهر میشود، کی میشود که خدا جمع کند پراکنده گی ها را و جبران کند دلپهایی را که جابری برای شکست آن نیست. چه وقت ظاهر میشود (مهدی ع) از خاندان هاشم بر روشیکه باقی نماند جز روش آئین او، کی میرسد پرچمها از مکه معظمه و مرا میخندانند از خوشحالی و

[صفحه ۳۶۲]

مسرت آمدن و رسیدن بشیر آن، و ببیند دیده گان من شکوه علوین را و مسرور شود روزی دیدگان من از شادابی آن، و فرشتگان آسمان فرود آیند بعنوان پیش آهنگان و مقدم جبهه برای یاری او از نیروی خدای توانای آن، و جوانان راستگوئی از (لوی بن غالب) که سیر میکند پیک مرگ و بیم وترس در راه آن، خیال میکنی ایشان را که ماه هائی هستند که بالای اسبهایشان از آسمان ظهور کردند بالاترین ظهور را در اینجا بلند میشود همتیکه طول کشیده عزیمت آن برای گرفتن خون ریخته شده از ریزنده آن، و اگر سپری شود اجل من پیش از این و نباشد برای من (علی ع) یاری کردن یاوران او، از دنیا رفت در حالیکه صابر بود تا رسیدن بمرادش و خدا ضایع نمیکند پاداش صابر آنرا،

قصیده ۰۳

۱- ای دیده اشکهای خونینت بر گونها جاری نگشت مگر برای عشق و دوستی زیبا صنمان که بتو الهام شد،

- ۲- و بقدری انس با کوهها گرفتی که بگمانم میرسد مانند ماههائی هستی که بر شاخه های درخت اراک بتابد،
 ۳- اشکهایت جاری نگشت هنگامی که عشق برایت پسندیده شد، مگر بخاطر امری که خواست تو را بیازارد،

[صفحه ۳۶۳]

- ۴- تو بهر عضوی دیده عشق دوخته و از برای رسیدن به آرزوهایت تو را به تعویق می اندازد،
 ۵- چقدر دیده به طرف گذشته ها برگرداندی که نتوانستند دردت را درمان کنند،
 ۶- خواستی گلی بچینی ولی گلی چیدی که نابود کننده بود و در مقابل شفای تو قوی ازین رفت،
 ۷- ای پری رو شمشیرت از نیام بیرون نیامد مگر از چشمان چون آهوانت که بروی من کشیده شد،
 ۸- قلبم را در راه تو آهوان چند قطعه نمودند چنانکه دلها کور شوند با نگاه های کشنده آن،
 ۹- مانند ماه شبانگاه میدرخشد و بچه آهوان را مینگرد و با ناز و کرشمه در پناه تو برقص در می آید،
 ۱۰- آفتابی که در دلها جای گزین شد و به آنها عوض افلاک انس گرفته است،
 ۱۱- در دلها قرار گرفته و حال آنکه آرامش وی حرکت می باشد و بدنها ضعیف شد و نمی توانند حرکت کنند،
 ۱۲- از طرف پدر منتسب به بنی اسد می باشد ولی دائی هایش به فرزندان ترکها نسبت داده میشوند،
 ۱۳- ای بلند پایه حسب و نسب آیا ممکن است دیداری دست دهد تا عافیت یابد از درد قلب پر دردت،
 ۱۴- ای آهوی بابل چه ضرری برای تو دارد که نیکوکاریت مانند نیک رویت شود،
 ۱۵- آیا انکار می کنی که عاشقی را کشته ای و حال اینکه گونه هایت

[صفحه ۳۶۴]

گواهی می دهند آنچه را چشمانت انجام داده است،

- ۱۶- از خون او انگشتان خود را آلوده ای و همین بس که دستهایت به این امر شهادت می دهند،
 ۱۷- تو را از شیر، شیران بیشه اش نگاه داشته و نگاه های تو، تو را از شیران اطراف حمایت کرده اند
 ۱۸- تو را از دیدگان من پنهان نمودند ولی چقدر از قلب من نزدیک و چه اندازه دوری،
 ۱۹- بخل ورزید دیدگانم از اینکه تو را در خواب به بینم، تو دور نبودی بلکه دیدگان تو را دور دیده است
 ۲۰- آرزو دارم که در عالم خیال تو را به بینم هنگامی که نمیتوانم در عالم واقع به دیدارت نائل گردم،
 ۲۱- از خاک جامعین (حله) دور شدم در حالیکه درد عشق نیکو نبود و گوشه ابرها گریان نبودند،
 ۲۲- نه، پارچه های کله ها بدست ابرهای پر بار بافته نمی شود و کبوترها هم دردی نمی کنند،
 ۲۳- با قافله ای وداع گفتم و حال آنکه چقدر دور شده گریان بوده و همراهی کنندگان خود را بحال گریه کنندگان درمی آوردند،
 ۲۴- از برای فراق شما هر دوری گریه می کرد و دیده گان آنها که شکایت نزد آنها برده شده از برای شکایت کنندگان اشک ریزان است،
 ۲۵- ما و تو از فراق دور بودیم تا اینکه روزگار ما و تو را عمدا به تیر جفانشان کرد،

۲۶- و همچنین گذشتگان به دنیای خود اطمینان داشتند و

[صفحه ۳۶۵]

و حالی که آنها را از برای نقال هاداستانی قرار داد،

۲۷- ای نفس اگر دارای شانس فراوان باشی هر آینه عقلت تو را از زشتی ها باز می دارد،

۲۸- و درک می کنی که کی تو را از عدم به وجود آورد و کی تو را بیافرید،

۲۹- و سپاس گذاری می نمودی متی که بر تو نهاده و نعمتهائی که مولایت بتو انعام نموده است،

۳۰- بتو ارزانی داشته دوستی محمد (ص) بهترین مخلوقین و وصیش را، چه نعمت نیکوئی ارزانی داشته است،

۳۱- بجنان تو سوگند این دو این را در دنیا بیاموختند و در آخرت راهنما تو می باشند،

۳۲- این دو برای تو امانند در روز رستاخیز و به دادت می رسند هنگامی که دادرسی نداری،

۳۳- هنگامی که صحایف اعمال در قیامت گشوده گردد اینان عیوبت را پنهان می کنند چون پرده از روی کارهایت برداشته شود،

۳۴- چون بر پل صراط بایستی این دو تو را رهبری می کنند ولذا پایت نمی لرزد،

۳۵- و چون نزد بهشت برسی این دو تو را به بهشت بشارت می دهند و چه نیکو بشارتی است،

۳۶- این پیامبر گرامی خدا بس است برای تو در روز واپسین روز حساب و هنگامی که دوست از تو روی برگرداند،

۳۷- و وصی این پیامبر ابو الحسن تو را سیراب می کند هنگامی بسوی او تشنه می روی،

[صفحه ۳۶۶]

۳۸- اوست شفاعت کننده در معاد و بهترین کسی که بعد از پیامبر دست بدو دراز کنی،

۳۹- اوست که تو را به دین راهنمایی کرده و بواسطه او آرائت تهذیب شده است،

۴۰- اگر او نبود راه هدایت آشکار نمی شد و از تنگ نای دامها خلاص نمی شدی و از شدت رهائی نمی یافتی،

۴۱- او کشتی نوح است که هر کس به او چنگ زند نجات یافته و هر کس رها کند هلاک می گردد،

۴۲- چقدر مارق بی عقل که از تیزی شمشیر کشنده او پاره شدند،

۴۳- از (بدر) پیرسی هنگامی که دو نیم کننده پادشاهان و راهنمایی گروه ملائکه به میدان جنگ رفت،

۴۴- کی خون ولید را به زمین ریخت و از میدان داران پر دل میدان را خالی کرد،

۴۵- و از شجاعانشان پیرس که کی در (احد) روی مرگ را نشان داد و وقتیکه با شما روبرو شد،

۴۶- کی طلحه را بر زمین افکند هنگامی که نیزه ها درهم شد و درهم شکست با زور خود چون پرچم سرنگون گشت،

۴۷- و همچنین از گذارش دهندگان (خبیر) پیرس که کی آثار آن را از بین برد و شما را از صفحه روزگار برانداخت،

۴۸- کی مرگ را به مرحب چشانند و در تنگ نای جنگ قرار داد و تیزی شمشیرها تان را به کندی مبدل ساخت،

۴۹- از (احزاب) جویا شو هنگامی که شمشیر خود را از نیام بیرون کشیدند و بر رگهای گردن گردنگشان نهاده شد،

[صفحه ۳۶۷]

- ۵۰- و هنگامی که ترس به گروهها مستولی شد و متفرق شدند و فرار کردند، کی آنها را دنبال کرد،
- ۵۱- بتحقیق که گفتمی هنگامی که گروهی بر او پیشی گرفتند و حقوق او را نادیده گرفتند،
- ۵۲- خوشحال نباشید چون همان قدر که در دنیاتان خوش بودید در آخرتتان معذب خواهید بود
- ۵۳- ای امتی که از وصیتهای پیامبر خود رو گردان شدید آیا کسی شما را به این کار دعوت کرده بود،
- ۵۴- شما را وصیت نمود که با وصیش نیکوئی کنید، کار شما مانند این بود که به بغض وی وصیت کرده باشد،
- ۵۵- آیا پیامبر درباره وی نگفت: این علی (ع) شماست که در بزرگواری بسیار بزرگ است.
- ۵۶- این است امین وحی الهی پس از من، و اوست در درک هر قضیه ای داناتر از شماها،
- ۵۷- این است آنکه دیگران را بر خود مقدم می کند صدقه دهند و بخشنده است هنگامی که شما را مشغول کرده بود گردآوری مال دنیا
- ۵۸- به پرهیزید از اینکه از وی پیش افتید و حال آنکه اودر هر قضیه ای بهترین قضاوت کننده گان است،
- ۵۹- اطاعت کردید ولی فقط به زبان از ترس شجاعت ولی در قلب از غدر و کینه بر وی آگاه آکنده بودید،
- ۶۰- هنگامی که پیامبر از این جهان چشم بر بست دیدی که روزی نگذشت که دم شمشیر بر آن خود را برای وی تیز نمودید،
- ۶۱- از وی به دیگری روی برگردانید و گمراه شدید و از نادان

[صفحه ۳۶۸]

- پای از حد خود فراتر گذاشتید،
- ۶۲- فرزند احمد (پیامبر) را از ارثش کنار زدید و به شوهرش بسیار آزار دادید،
- ۶۳- ای فرزند پیامبر راهنما سوگند بحق کسی که تو را برتری داد و نامت را مقدس قرار داد،
- ۶۴- از آتش جهنم رهائی ندارد کسی که با توستیزه گی کند و تو را از ارث پدرت جدا سازد،
- ۶۵- آیا می بخشد خدا گناه کسی را که تو را از حقت دور کرد و پدرت را آزد،
- ۶۶- نه، و به سعادت نمی رسد کسی که گمراه شد و از تو روی برگرداند و به ریسمان دشمنی تو چنگ زد،
- ۶۷- ای تیم (خویشان ابی بکر) تو سعادت نرسی و تو را بسوی شقاوت فرا خواند شقاوتت،
- ۶۸- اگر تو نبودی گوساله های بنی امیه دست رسی نداشتند به عترت حضرت پیامبر،
- ۶۹- بخدا سوگند به سعادت نرسیدی بلکه تو را در آتش جهنم افکند هوی پرستی تو،
- ۷۰- تو لباس خلافت را از خود دور می کنی و حال آنکه آنرا به دیگری می دهی، آیاچنین کسی در ادعای خود راست گفته است،

- ۷۱- و بدرستی که تو ای عدی (خویشان عمر) دشمنی شما بیشتر است، و بخدا سوگند بانفاق کسی هم پیمان نشد مگر شما،
- ۷۲- نباشد روزی که توباشی و نه ساعتی که نفیل (جد عمر) ختم صهاک (مادر پدر عمر) گشود و مهر او را شکست،

[صفحه ۳۶۹]

- ۷۳- بر توخزی و عار باد ای امیه و این خزی همیشگی باد چنانچه همیشه در دوزخ خواهی بود،
- ۷۴- آیا بهتر این نبود که از حسین و خویشانش در گذری همین طور که وصی پیامبر پدرش از پدران شما در گذشت،
- ۷۵- روز طف (در کربلا) هی دست بخونشان نمی آلود چنانچه جدش چنین کرد روز فتح مکه با اجداد آزاد شده گان تو،
- ۷۶- آیا دستی که از کنیزان شما غنیمت گرفت مانند دست شما است که حرمسرایان با کرامت حسین علیه السلام را به غنیمت برد،
- ۷۷- آیا کنیزان شما در فتح مکه بدون معجز شدند مانند زنان آنحضرت در روز طفوف (کربلا)،
- ۷۸- ای امتی که بقتل هدایت کننده گانش بازگشت، آیا کسی شما را به کشتن آنان راهنمایی کرد،
- ۷۹- یا کدام شیطان شما را به پرتگاه بدکاری فرستاد تا اینکه گمراه شدید و ریسمان عقل شما را از هم گسیخت،
- ۸۰- بد جزائی به احمد (پیامبر گرامی) دادید درباره خاندانش در روز طف،
- ۸۱- اگر خوشنودشدی به خدعه ای که پنهان کرده در کشتن حسین هر آینه گیجی تو را فرا گرفته است،
- ۸۲- در غنیمت گرفتن تو ملک و زعامت فرزند فاطمه را، تو را کفایت نمی کند اگر روزی کفایت کننده بود،
- ۸۳- درد و آه بر جسمی که در صحرا افکنده شده و تیزی شمشیرهای شما آنرا این رو و آن رو می کند،
- ۸۴- دردا بر آن گونه های خون آلودی که سفهای شما آن را پاره

[صفحه ۳۷۰]

می کنند،

- ۸۵- دردا بر آل تو ای پیامبر خدا که در دست طغات گرفتار و گریه و زاری می کنند،
- ۸۶- بعضی ندبه می کنند و بعضی بیمناک و در اسارت هر معاند گنهکاری بسر می برند،
- ۸۷- بخدا سوگند ای زینب تو را فراموش نمی کنم در حالتیکه دشمنان گوشه دامت را برطرف خود می کشند،
- ۸۸- فراموش نمی کنم بخدا سوگند صورتت را که دستت با آستین آن را پوشاند،
- ۸۹- هنگامی که خواستند تو را به اسارت بگیرند پدرت را خواندی و پس از او برادرت را،
- ۹۰- دردا برای زاری کردن تو بجهت برادرت در حالتیکه اعضایش مجروح و در حال جان کندن تو را می دید،
- ۹۱- او را می خواندی از درد و بیچارگی و چقدر بر وی سخت گذشت که نمی توانست تو را پاسخ گوید،
- ۹۲- بخدا سوگند اگر پیامبر اکرم و پدرت در عرصه کربلا روزی تو را می دیدند،
- ۹۳- تو را هتک نمی توانستند بکنند و ریسمانهای خیمه تو را نمی توانستند پاره کنند،
- ۹۴- ای دیده اگر اشک می ریزی گریه ات برای سبط پیامبر باشد،
- ۹۵- از برای کشته شده که ظلم بدو شده گریه کن آنکه برای او ملائکه در افلاک گریستند،
- ۹۶- سوگند یاد کردی ای نفس حسین که در هنگام امتحان بلا

[صفحه ۳۷۱]

را با صبر تحمل کنی،

- ۹۷- اگر جدت در طفوف می دید که بر خاکها گونه هایت خاک آلوده بود،

- ۹۸- اختیار نمی کرد که بر زمین هموار راه روی و سم ستوران تو را پایمان کنند،
 ۹۹- یا اگر پدرت وصی پیامبر تو را روزی در کربلا روی آن رمل ها می دید،
 ۱۰۰- خود را فدای تو می نمود و آرزو داشت که از تنگ نای دام آزادت کند،
 ۱۰۱- آزردهند تو را چون دیدند از همه برتری، آه از جنایتی که بر تو روا داشتند،
 ۱۰۲- تو آفتابی بودی که بنورت روشنائی طلبد می شد و تو بر افلاک برتری،
 ۱۰۳- تو پناه گاه بودی که بتو پناه می برد هر بیمناکی و تو دریای گوارائی بودی که پیش از درخواست از تو سیراب می کردی،
 ۱۰۴- به جسم تو گرمی خاک آسبی نمی رساند چون خاک قبرت از مشک می باشد،
 ۱۰۵- اگر از فرات و آشامیدن آب آن محروم شدی از رحیق گوارا تشنگی تو مرتفع می شود،
 ۱۰۶- اگر از نعیم فانی دنیا محروم شدی نعمتهای دار بقا برای تو چند برابر شد،
 ۱۰۷- اگر زنان پاک سیرت (آل رسول) برای تو گریستند از وحشت حور العین برای لقای تو خنداق شدند،

[صفحه ۳۷۲]

- ۱۰۸- میانه روز گلگون لباس نشدی مگر اینکه شبانگاه سبز پیراهن بودی،
 ۱۰۹- مرا رنج می دهد آرزوی اینکه نتوانستم در طف از جمله شهدای راه تو باشم،
 ۱۱۰- تا اینکه تیزی دم شمشیر را عوض تو بجان قبول کنم و فدای تو شوم در هنگامی که یارانت کم بودند،
 ۱۱۱- اگر پس از درگذشت تو فاصله بین ما بسیار شده و سعادت نداشتم که تو را کمک و یاری کنم،
 ۱۱۲- برای تو گریه می کنم آنچه بتوانم با اندوهی که یادآور باشد عجائبی که بسر تو آمد.
 ۱۱۳- با زبان گویا که سخت تر از هر لشکر باشد بر دشمنانت فضائلت را بیان می کنم،
 ۱۱۴- من محققا می دانم که در آخرت سعید خواهم بود با قبول ولایت تو،
 ۱۱۵- و همچنین ولایت جدت و مادرت بتول و پدرت حیدر و نه نجیب از فرزندان
 ۱۱۶- گروهی که در معاد توکل من بر آنهاست و از اسارت شدید آزاد می شوم،
 ۱۱۷- خوش باشد بنده شما (علی ع) به این فوزی که نصیبش شده و در بهشت برین در سایه شما باشد،
 ۱۱۸- خدا بر تو درود فرستاد تا هنگامی که ملائکه قدس در اطراف قرار گاه شما طواف می کنند،

[صفحه ۳۷۳]

قصیده ۰۴

- ۱- نمایان شد موهای تازه به گونه اش و بهم پیچیده بود و دربار داشت این مکیدنها لبها آب سلسبیل را،
 ۲- ماهیکه خون حرام مرا مباح و حلال دانسته در هنگامیکه از مقابلم میگذرد در لباس بلندش که بان ناز میکرد،
 ۳- آهویکه در جمال خود را پوشانید و برای عاشقیکه در عشق او میسوزد صبر نگذاشته است،
 ۴- جمال بر گونه های او نوشته است با دستیکه زیبایی را براو افزوده است،

- ۵- ظاهر گشت باد و نون ابروانش بر فراز چشمان و خود را نشان داد و نهان گشت،
 ۶- پس کمک خواست که بالای گونه را نشان داد و مرا بعد از همیشه گرفتار کرد،
 ۷- از او تعجب کن که خواست نقطه ای بالای ابرو قرار دهد پس پائین آن قرار گرفت،
 ۸- در حاء (حمره) سرخی خالی ایجاد شد و عشقش قلب گرفتار مرا فرا گرفت،
 ۹- من ماه آسمان را میبینم اگر او ظاهر شود مانند اینکه عقرب در برج مریخ باشد،
 ۱۰- اما اگر ماه من ظاهر شود و مقارن دو عقرب گونه هایش باشد سعادت بان کامل شود،

[صفحه ۳۷۴]

- ۱۱- من بین زلفایه‌هایش و مژگان سحر کننده گانش در حال مرگم،
 ۱۲- چشمم بطرف او گشت تا نور گونه هایش را ببیند چشمان فریبده اش را دید،
 ۱۳- آمد که سحرش را باطل کند ولی دلها را سحر کرد و سحرش باطل نشد،
 ۱۴- تعجب کن از دو شریک در خون عاشقی که یکی بارز ویش نرسید و دیگری حرامی بود که حلال نشد،
 ۱۵- بسوی من آمد و چون نزدیک قلب من شد قلبم را بسیار ناراحت نمود،
 ۱۶- و از برای کشتن من نیزه کشید من با او مقابله کردم در حالتیکه سلاح بدست بودم و او سوار بر مرکب سفید روئی بود،
 ۱۷- لباس سبزی بر تن داشت که مليله های آن میدرخشید،
 ۱۸- ماهی را دیدم بالای شاخه سبزی که ریزش باران آنرا با طراوت نموده بود،
 ۱۹- گویا نور پیشانی‌اش با موهایش مانند لوله‌هاییست که بر سر بسته میشود،
 ۲۰- رخشنده ای بود بر آسمان که نمایان و آشکار شد برای بیننده پس برطرف کرد تاریکی شب تار را
 ۲۱- تا آنکه خواست تیراندازی کند و خم شد او را خطاب کردم در حالیکه برایش داستانی را نمایش میدادم،
 ۲۲- برای توست آنچه نیابت از سلاح میکند بمثل آن ای آن کسیکه از دوست قتلی باو رسیده است.

[صفحه ۳۷۵]

تا آنجا که گوید:

پس حکم منسوب به پدران او عدل است و مرا در حکم فرمان او هرگز عدول نیست،
 نزدیک میشوم پس بر میگردد در حالیکه ناز اعراض میکند از من پس من برایش مطیعانه تواضع و کرنش میکنم،
 گریه میکنم پس در حال خنده خوشروئی کرد و بمن گفت جای تعجب نیست اگر رخسار مرا روبروی خود دیدی،
 من باغی هستم و باغ نورش در حال مژدگانی لبخند میزند هر گاه ابراز روی شادمانی اشک بیارد،
 و همینطور عجیب نیست فروتنی تو چونکه شیران بیشه هم برای صید بچه آهو مدت‌ها کرنش و شکسته نفسی کنند،
 سوگند میخورم بفاء فتور و جیم جنون مژگان او (اشاره به خماری چشمان مست او) هر آینه مخالفت میکنم بر عشق او سرزنش
 کننده گانرا.

و امیدوارم البته بر محبت نفسی را که بالا رفته و گرانقدر شده و ارزان کرده در محبت آنکه گران شده بود،

و نیکی میکنم هر چند که بدی کند و نرمی میکنم بطور رغبت اگر سختی کند و افزون میکنم دوستی را اگر او رها کند، نائل نشدم بحاجتم از آنچه که امید رسیدن آنرا داشتم هر چند که دلم از محبت او پر بود، اگر من او را برای گناه دوست میداشتم پس در سرای جاودانی منزلی نخواهند داشت، ای مرحبا بر دودوستیکه عمری با هم مرتبط باشند و دامنشان را بگناه آلوده نکرده باشند،

[صفحه ۳۷۶]

هیچ چیزی زیباتر از عفتی نیست که پرهیزگاری آنرا زینت دهد و کسیکه لباس عفت بپوشد آراسته است، باطن های ما بر تقوی سرشته شده و کسیکه باطن و ضمیرش بر تقوی سرشته شد بالا رود، دوست دارم او را نه برای خیانت دور است برای کسیکه منع کتاب را خوانده است اینکه نادانی کند، مرا در آن سرزنش کننده نیست بآنچه را که خالص کردم آنرا برای پیامبر و برادرش از پیمان دوستی، پس آن دو بزرگوارند بجانب سوگند علت حقیقی موجودات در میان علتها اگرشناسی بزرگانرا، ایشانند پیشینیان پسینیان باطنان ظاهران سپاسگذاران برای پروردگار عالم، آنانند پارسایان عبادت کنندگان و رکوع و سجود کننده گان و گواهان بر همه آفریده ها، آفریده شدند و حال آنکه عالمی بوجود نیامده بود و آن دو دو نور از نور خدایند که جدا شده اند. در علم محفوظ خدا آن دو با همدند و هرگز جدا نبوده و هیچ وقت جدا نشوند، پس به پرس از نوریکه آنرا در سوره نور مسطور میابی و در سؤال کن از کسیکه آنرا تلاوت کند، و سؤال کن از کلمات وقتیکه آنها را آدم دید پس آنها را پذیرفت سپس برگزید آن را پس در پشت او ودیعه گذارد برای شرافت و کرامت و بزرگواری آن،

[صفحه ۳۷۷]

و آن دو بزرگوار سیر کردند در صلب خداپرستان و آن دو سپرده شدند در پاکترین رحمها سپس منتقل شدند، تا آنکه نور آنها یک نور در شبیه الحمد (عبد المطلب) بن هاشم مستقر و نمایان شد، تقسیم شدند بفرمانیکه پسندیدند آنرا پس این بهترین وصی و آن شریفترین پیامبران شد، پس علی (ع) جان محمد و جانشین او و امین او و غیر او امین است نه، و جفت و پاره اصالت او و بهترین کسیستکه او را پیروی کرد و باو اقتدا نمود و در کنار او قرار گرفت، باو اشاره کرد آدم پیش از این وقتیکه دعا کرد و باو در اول خلقت توسل نمود، و بسبب او کشتی در طوفانش آرام گرفت موقعیکه نوح دعا نمود و توسل باو پیدا کرد، و به برکت او آتش ابراهیم خلیل خاموش و سرد شد و حال آنکه آن برافروخته و سوزنده بود، و بنام او یعقوب دعا کرد وقتیکه باو رسید از فقدان یوسف چیزیکه او را نگران و ناراحت کرده بود، و باسم او یوسف صدیق دعا کرد موقعیکه در چاه افکند و در انتهای آن قرار گرفت، و بسبب او برطرف کرد خدا بیماری پیامبرش ایوب را در حالیکه او بیچاره و گرفتار بود،

و عیسی بن مریم بنام او دعا کرد پس مرده ای را زنده کرد

[صفحه ۳۷۸]

از قبرش و از او دور کرد خاک قبر را،
و موسی بن عمران با اسم او خدا را خواند پس عصای او شکافت راه هائی را در حالیکه دریایش موج و خروشان بود،
و بنام او داود دعا کرد هنگامیکه جالوت آنها را با لشکر انبوهی محاصره کرده بود،
و انداخت سنگی بر او پس او را بزمین افکند و تمام لشگریانش ترسیده و فرار کردند،
و با اسم او دعا کرد داود وقتیکه دو نفر متخاصمین در محراب نماز او وارد شده و از او داوری خواستند،
پس بر یکی از آنها بستم داوری کرد در حکم گوسفندان و بود قضاوتش پایان دهنده نزاع،
پس خدا بخشنده او را برای بزرگواریش بخشید و به برکت او آهن بر او نرم و آسان شد،
و بنام اوسلیمان خدا را خواند پس باد مسخر او شده و برای او سیر میکرد و بالا میرفت،
و برای او حکومت چنانی مستقر شد هنگامیکه بنام او دعا کرد پس در آن زنده گی کرد با حشمت سلیمانی،
و آصف بن برخیا با اسم او خدا را خواند وقتیکه خواست تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر کند پس فوراً حاضر شد،
اوست عالم یگانه و خشنود پسندیده و نور هدایت و شمشیر بلند خدا برادر پیامبر والا مقام،
کسیکه نزد اوست علم قرآن و حکم آن و برای اوست تاویل محکم و متشابه قرآن،

[صفحه ۳۷۹]

و هر گاه هاشمی از جهت شرافت و بزرگواری بالا رود علی علیه السلام عمو و یا دائی او باشد،
نه اینکه جدا و تیم پسر مرده و نه اینکه مادرش از نسل و دودمان نفیل (جد عمر) بوده باشد،
و شکنند بتهاییکه هرگز برای آنان سجده نکرد و روی خواری در برابر آنها ب خاک نگذارد.
ولی بتها از ترس هیبت او سجده کردند وقتیکه بر شانه پیامبر بالا رفت برای شکستن آنها،
این فضیلت را از جهت شرافت بان نرسیده مگر پدرش خلیل الرحمن در زمان گذشته،
وقتی بتها را شکست موقعیکه بانها در پنهانی دست یافت و از ترس بشتاب فرار کرد،
پس این دو فعل میان آن دو مشخص شد و مقایسه کن و به بین که علی علیه السلام شجاع و افضل است،
و نگاه کن تا ببینی بهترین مردم را از جهت زادگاه که در فعل پیروی کرد اولین پدران خود را،
و اوست گوینده و سخن او راست چنانستکه شکی نیست در آن برای آنکه گوش داده و تامل کند.
قسم بخدا اگر برای من مسند گسترده شود در جائیکه بالا رفتن را منع و مرا آزاد گذارند،
هر آینه در قوم موسی کلیم حکم کنم بمقتضای توراتشان حکمیکه فصیح و قاطع خصومت باشد،
و داوری کنم در قوم مسیح بمقتضای انجیلشان و مستقیم کنم منحرف

[صفحه ۳۸۰]

و کج از آنرا
و حکومت کنم میان مسلمانها بحکم قرآنشان حکمیکه رسان و فصل نزاع کند،
تا آنکه کتابها بسخن آمده و اقرار کنند که علی (ع) امین راست گفت در آنچه تشریح کرده و تعلیل آورد،
پس مرا خبر دهید از قرنهاى گذشته از پیش از آدم در زمانیکه گذشت،
پس آیا گذشته گان و آینده گان احاطه بعلم او پیدا نموده اند،
و نگاهی به نهج البلاغه کن آیا خواهی دیدی برای صاحبان بلاغت از آن بلیغ تر سخنی باشد،
حکمهاییکه برابر آن دیگران گنگ و واپس مانده و سخنور فصیح را ساکت نموده است،
شرمنده شدند صاحبان اندیشه ها از آن پس هرگز نخواهی دید برتر از آن کتابی جز قرآن نازل شده،
و برای اوست قصه ها و داورهاییکه باز گو شد پیش آن پس مشکل آنرا حل نمود،
و در روز فرستادن مرغ بریان شده وقتیکه برای پیامبر آوردند و پاکترین خوراک برد،
هنگامیکه پیامبر گفت بار خدایا بیاور مرا محبوبترین کسیکه او را دوست داری و من او را دوست دارم،
این قصه نیست که انس بن مالک آنرا روایت کرده و آنچه او روایت کرده ساختگی و عوضی نیست،
و گواهی دشمن سر سخت فضیلتی است برای طرف پس

[صفحه ۳۸۱]

پیروی کن سهل ترین راه ها را،
و بست درهای صحابه را (بسوی مسجد) غیر از درب او را برای دانائیکه بشناسد هدایت را و جوینده ان باشد،
وقتیکه گوینده ایشان گفت پیامبرتان گمراه شده درباره شوهر دخترش و معذور است اگر غلو کند،
قسم بخدا که وحی بسوی او نشده و بجز این نیست که بجهت شرافت و فضیلت او را بر مردم ترجیح داد
تا آنکه ستاره روشنی فرود آمد که تکذیب کند کسی را که در حق پیامبر یاوه سرائی کرده و نسبت ناروا داده است،
آیا بخانه او تا صبح ماندیا در سرای حیدر فرود آمد و منزل نمود،
این منقبتها را هیچکس غیر از او بمانندش واجد نشده که مورد پسند و ترجیح قرار گیرد،
ایکاش میدانستم چه فضیلتی برای مدعی منصب خلافت بوده... و اولی (ابوبکر) را چه چیز مقدم داشت،
آیا بکنار زدن و واپس زدن او موقع نماز شایستگی خلافت را پیدا کرد و اگر پیامبرش او را پسندیده بود هرگز او را عزل نمیکرد،
یا به برگردانیدن او را بسرعت در روز فرستادن سوره براءت بعد از طی کردن مسافتی این مقام را سزاوار شد،
وحی کرد خداوند جل جلاله به پیامبرش وحیی که بر او نازل شده بود،
که نباید غیر از تو سوره براءت را برساند پس انتخاب کن مرد بزرگواری از خودت که خوب و با فضیلت باشد،

[صفحه ۳۸۲]

آیا پس رفت بان مقصدیکه متوجه بان شده بود مگر علی (ع) این دوستان من سؤال کنید،

یا در روز خیبر وقتیکه با پرچم پیامبر بجان تو سوگند از ترس و هراس قرار کرد،
 و دومی با پرچم رفت و برگشت از ترس مرگ در حالیکه پرچم را به زمین کشیده و فریاد زنان میگریخت،
 آیا سؤال نکردی از آن دو نفر چرا پیمان را شکسته و با خواری پشت بجنگ کرده و برگشتند،
 و جز ابو الحسن علی (ع) که بود که بسوی مرگ رفته و در جای خطر و هولناک با پرچمش بایستاد،
 و هلاک کرد مرحب خیبریرا و دستش را دراز و درب سنگی قلعه را کنده و زلزله بقلعه انداخت،
 ای علت موجودات و سببیکه معنایش دقیق و صفاتش قابل ادراک نیست،
 مگر برای آنکه پرده از جلوی برداشته شده و کسیکه به تنهایی پرده را پاره کرده رسیده است،
 برای تو کافیت از جهت افتخار که اگر نبود کمال تو نقص دین محمد هرگز کامل نمیشد،
 و نمازهای واجب اگر مقرون بیاد تو نشده بود فرض آن هرگز قبول نمیشد،
 ایکسیکه هر گاه مناقب غیر او ذکر شود مناقب او فزونی یافته و برتر باشد،
 من عذر میخوام از حسودان تو بر آنچه را که پروردگار صاحب

[صفحه ۳۸۳]

جلال تو تو را مقدم داشت و برتری داد،
 اگر حسد ورزیدند بر بلندی مقام تو پس جز این نیست که کسانیکه در مراتب پائین هستند رشک میورزند بکسیکه بالای آنهاست،
 مرده زنده کردن تو و خبر دادنت به نهانیها معذور میدارد کسی را که درباره تو غلو کرده است،
 و به برگردانیدن تو خورشید تابان را بعد از غروب کردنش که همه گواهی به بازگشت آن دادند،
 و به نفوذ فرمان در فرات در حالیکه آبش بالا آمده و لبریز شده بود و صبح کرد در حالیکه آبش پائین رفته و کم شده بود،
 و بامدنت در شبی بمدائن برای غسل دادن سلمان وقتیکه از دنیا رفته بود،
 و حکایت ازدها موقعیکه آمد نزد تو برای کشف قضیه ای که ندانسته بود آنرا،
 پس حل کردی مشکل او را و برگشت بخوشحالی برای علم آن که مجمل آنرا تفصیل داده بودی،
 و شتری آمد نزد تو در روزی و شکایت از سختی زایمان همسرش کرد پس دعا کردی برایش تا آسان شد بر او درد زایمان،
 و بلند شدی از بالای بساط در حالیکه اهل رقیم را خطاب میکردی پس بشتاب پاسخ تو را دادند،
 ای خطاب کننده گرگ ها در صحراها و سخن گوی با مرده گان در زیر توده های خاک،
 ایکاش در میان زنده ها شما حاضر بودی و میدیدی که حسین تو در زمین کربلا افتاده است

[صفحه ۳۸۴]

برهنه ایکه خاک کربلا میپوشانید او را بجای لباس جانم قربان او که لباس او را بغارت برده بودند،
 افتاده روی سنگهای داغ در حالیکه آغشته بخون و پیشانیش بخاک و شن آلوده بوده،
 تشنه ایکه اعضایش مجروح بود و غیر از خون بدنش آبی برای او نبود،
 و اسبها روی سینه اش را پامال کردند در حالیکه مدتها جبرئیل موکل تخت و گهواره او بود،

کشته شد آیا ندانستی برای چه گناهی پامال کردند سینه ئی را که برای علم قصد او را میکردند، و بدنان او چون خیزران میزد در حالیکه چه اندازه پیامبر برای شرافتش آنرا میبوسید، و فرزندان او در زنجیر اسارت طاغیان ناله کنان بودند و با شلاق آنان را پاسخ میدادند، و زنان او از اطرافش گریه میکردند پدرم فدای زنان داغدیده ناله کن باد، ناله میکرد بهترین سید و آقا را از ساداتیکه مهاجرت کردند از منازلشان و مانوش شدند با وحشیان صحرا، پدرم قربان ماه هائی باد که در مدینه طلوع کردند و در زمین غاصبه غروب نمودند، شیران جنگیکه پاکدامنی آنها را شدت گرسنگی لمس نکرد و کسیکه بانها وارد شود هرگز درمانده نگردد، کسیکه برخورد کند بایشان بباران تندی برخورد از جهت بزرگواری

[صفحه ۳۸۵]

و بخشنده گی و اگر چه برابر شود با شیربچه ای، دستهای دشمنان کند ایشانرا از منازلشان پدرم قربان گروهیکه از منازلشان در بدر و آواره شدند، سسیر کردند باصرار و اجبار در حالیکه مرگ اطرافشان حرکت میکرد و چاره ای از آن نمیدیدند، وطنشان بر ایشان تنگ شد پس کنار فرات را از میان اماکن جایگاه خود ساختند، دست طاغوتیان بر ایشان پیروز شد و خیال نکنم و تو هم قبول نداری که گنجشگ دریائی باز را شکار کند، منع کردند از ایشان آب فراتیکه در نزدیک او بود بشمشیرهایشان و خونشان حلال گونه ریخته میشد، دور شد سرهایشان از بدنهایشان پس بر نوک نیزه ها نصب و پژمرده شده بودند، گریه میکرد اسیرشان برای غصبه فقدان گشته هایشان و در حقیقت هر یک گرفتار بود، این یکی بر طرف راست آغشته بخون رگهایش افتاده و آن دیگری را بسته بزنجیر میبندند، و از عجایب است که شیرانرا باسارت بسته و سگها بچه شیرانرا پاره پاره میکرد، قلب میسوزد برای زین العابدین که در زیر سنگینی غل و جامعه دست و پا بسته میبندند، بیتاب بود در زیر زنجیر گران و برای مصیبتهایش ناراحت و بیمناک بود،

[صفحه ۳۸۶]

جانم فدای اسیری باد وایکاش صورت و گونه ام برای او در میان محمل های محملی بود، سوگند میخورم بخدای بخشنده قسم راستی که اگر فرعونهای و طاغوت های اول نبودند، قلب محمد درباره نوه اش مضطرب و پریشان نمیشد و قلب علی هم از مصیبت فرزندش بدرد نمیامد، خیانت کردند پیمانهای را که با پیامبر بستند و آتشی جنگی افروختند که هرگز شعله آن خاموش نشود، ای صاحب اعراف ایکسیکه بر او عرض میشود هر مخلوقی خواه حق باشد خواه باطل، ای صاحب حوض کوثریکه برای حزبش مباح و حلال و منع میکند از آن گناهکاران گمراه را، ای بهترین کسیکه لبیک گفت و طواف کرد و سعی نمود و دعا کرد و نماز خواند و در حال رکوع صدقه داد،

دست یافتم از شما بحظ فراوانی منزّه است، کسیکه بخشید بخشش را و بسیار نمود، فرزندان دنیا مشغول شدند بمدح پادشاهانشان و منم آنکه هرگز بمدح غیر شما مشغول نشوم، و آنها رفت و آمد کردند برای ورود بر آنها لیکن ایشان برگشتند در حالیکه تحصیل کرده بودند بر گفته هایشان چیز کمی را، و من اختصاص دادم بشما مدح خود را پس دینه های من پر بگران ترین ثوابها و حسنات است، و من به برکت شما بینیازم و احتیاجی برایم نیست و کسیکه مالک و

[صفحه ۳۸۷]

لبریز شد توانگری را بینیازی شود که از غیر شما هرگز سؤال نخواهد کرد، مولای من پیشکش توست از (علی) مدیحه عربیه الفاضلی که دوستیش صادقانه است، نیست طلائی مانند آن لیکن مرواریدیستکه نظم و ترتیب آنرا مکمل نموده و جدا کرده است، پس از من جستجو کن عروس نوجوان دوشیزه ای که زیبایش برای غیر تو هرگز معلوم نشود، پس صدق و مهریه آن قبول و پذیرفتن شماست پس برای آن ای فرزند بزرگواران شنوا و پذیرا باش، و بر شماست از من درود مادامیکه دعا کننده‌حی علی الفلاج برای نماز بصدای بلند دعا کند، درود خدا بر شما باد مادامیکه زنده گی جریان داشته باشد و برای گریه او دندان عمر لبخندزد،

قصیده ۵۰

گشاده شود بر تو گره های ابر ای محله محبوب من و مصافحه کند با تو دستهای شبنم ای باقیمانده منازل.
تا آنکه گوید،
میل کرد بدوری کردن بعد از وصال و زمان سراینده گان مثل سایه شاخص است که حرکت کرده و دور میشود،
از گروهیکه عدول کردند از پیمان علی علیه السلام و او را بعداوت و دشمنی برخورد کردند و نپذیرفتند او را،

[صفحه ۳۸۸]

و عوض کردند قولشان را در روز (غدیر) باو (که میگفتند بخ بخ لک یابن ابیطالب... (از روی کینه و در حب عدول نکردند بلکه از ولایت او برگشتند،

تا آنجا که پیامبر رهنا و بشارت دهنده در بینشان از دنیا رفته و هنوز او را غسل نداده و دفن نکرده بودند، که بشتاب و عجله برگشتند بسوی ملک در حالیکه بفقدان ومصیبت پیامبر برگزیده سرگرم و مشغول بودند و طوق خلافت را بر گردن ابوبکرانداختند آن بی پدران و کجا شده که ول بیکاره بر شیران بیشه آقائی کند، و او را خطاب بامیرالمومنین کردند و حال آنکه یقین داشتند که او در سمت و مقام خلافت غاصب است، و اتفاق کردند که امر خلافت در میان آنان باشد و ایده و نادانی و آرزو ایشان را فریب داد، که آتش بزنند منزل فاطمه زهراء(ع) را پس ای وای بر او از این حادثه و مصیبت مشکل و بزرگ، خانه ایکه در آن پنج نفر بود و ششمین آنان جبرئیل شد بدون هیچ سببی باتش مشتعل گردید،

و بیرون آوردند مرتضی را از میان منزلش در میان مردم پستی که اطراف او را گرفته بودند، ای مردم فریاد رسید دینی را که یارانش کم شده دولتی را که مردان پست و فرومایه صاحب و مالک آن شده اند، مزدور پسر جدعان (ابوبکر) دست بکار خلافت شد که مقرون و متصل بمقام وحی است،

[صفحه ۳۸۹]

پس فرزندان تیم کجا و خلافت و حکومت الهی کجا اگر مردم نادانی نبودند، مردمی که دارای افتخار و زهد و پارسائی و متانت و علم و دانش و عمل نبودند، و بعضی از آنها گفتند (اقیلونی) مرا واگذارید که من مرد خوبی نیستم و حال آنکه او خوشحال بود بخلافت و شادی میکرد، و همانکه اقاله میکرد و اگذار کرد آنرا بدومی پس در کدام یک از دو قولش آنمرد راست گفته است، سپس پیروی کرد او را عدی (عمر) از عداوتش و از شکافتن خلافت باب دشمنی و مجادله را گشود، روش او نشان داد هدف و سیره او را که بان حرکت میکرد پس رخنه و سوراخی را از حوادث مسدود نکرد، جمع کرد مشورت در شورا (۶ نفری را) پس پسر امیه (عثمان) آنرا بگردن گرفت و همینطور کینه ها منتقل شد، دست بدست گردانیدند خلافت را بر ستمکاری وارث گذاردند بعضی برای برخی دیگر پس بد حکومت و دولتی بودند. و صاحب امر و کسیکه درباره او تصریحی باذن خدا شده بود از حکومت الهی دور و معزول گردید. و او برادر پیامبر و بهترین جانشینان و کسیکه پارسائی او در میان مردم ضرب المثل بود. و پیشقدم ترین مردم در اسلام از جهت پیشی گرفتن در حالیکه مردم همگی مشغول پرستش "لات و عزی" بودند، و بلند کننده حق بعد از فرود آمدنش هنگامیکه عمود

[صفحه ۳۹۰]

دین سست و منحرف و کج شده بود، پارساء بزرگوار و دلیر و قتیکه آنان عهد شکنی کردند و شیر شربه و قهرمان شجاع بود. کسیکه زنده گی نکرد در میان گمراهان نادان و ستمکاران و اقتدا نکرد اندیشه های او بت را، معاف داشتند او را و حال آنکه او در کودکی سالم ترین مردم بود در میان آنان و بالاترین محل درس کهولت. و اینکه او همواره دارای حلم و کرامت بود بدی را بخوبی تلافی نموده و تحمل بدی مینمود. تا آنکه از دنیا رفت و او مظلوم بود و بعد از او بحسین ظلم کردند و ستم متصل بود. از بعد از آنکه او را وعده یاری دادند و نامه ها بسوی او نوشته و قاصدها رفت و آمد میکردند. پس ایکاش نگه میداشت دست خود را روزی از رعایت ایشان و شتری از ایشان نزدیک او نمیشد. مردمیکه بازار نفاق بایشان گرم و پر خریدار بود و از سرشتشان تقلب و فریب دریافت میشد. قسم بخدا که یکروز صله نکرد قرابت و خویشاوندی او را ولی به کسانی که بدی بانها کردند صله نمودند. و حرام کردند آب فرات را براو و برای سگها راه های وسیعی بود برای ورود بفرات. و او را نگه داشتند در حالیکه زمین بر او تنگ شده بود از ایشان بر وعده ای که از پیش داده بودند.

[صفحه ۳۹۱]

تا وقتی که جنگ در میان ایشان از بامداد از پای آن پرده برداشت و افروخت از روشن کردن آن شعله هائی. پیشی گرفتند جوانان روشن ضمیری از پیش روی او که بزرگ منش بودند نه میل بدنیا کردند و نه عهد شکنی نمودند. مثل آنکه حلوائی برای خودشان جمع کردند از قبل مرگ از کندوهای عسل. پوشیدند در متن مسابقات لباس کامل را و از گناه خود را نگهداشتند. و طلاق گفتند در مقابل او دنیای پست را و رفتند بسوی بهشت فردوس و کوچ کردند از این جهان. دیدند حور العین را در بالای بهشتهائی که برای آن نمایان شد پس جان دادن بر ایشان آسان شد. جاری شد بر روی زمین خونهای پاک و گراندرایشان پس از جهت مقام والا شدند بانچه کردند. اگر کشته شدند چه اندازه که در هر معرکه ای که جنگ کردند و برای شماسست که چه اندازه از دین بر کشته گان را که کشتند. افسوس بر سبط پیامبر خدا در حالیکه تنها در میان سرکشان مانده و راه ها بر او بسته شده بود میانداخت دشمنان را بقلبیکه شکی در آن نبود بیم و ترسی و ترس و بیمی برای ان بود. مثل آنکه هر وقت با اسبش حمله میکرد سیلی است که در پیش امواجش کوهی استوار است. انداخت شمشیر را بر ایشان در حال رکوع پس بر خاک فرود آمد بحالت سجده از بالای بلندیها

[صفحه ۳۹۲]

برید لبه های تیز شمشیر او سرهای ایشان را پس... و بتحقیق که روایت کرده آنرا حمید بن مسلم که صاحب سخن راست و براستگویی مثل زده میشد. و قتی که گفت: من ندیدم کسی را که بسیاری از خاندانش کشته و بخاک افتاده و برخی از ایشان آغشته بخون باشد. تا آنجا که گوید: او را مانند کوهی از پشت اسب ستوده نام بزمین افکندند که نه خواری او را رسید و نه سستی. افسوس من بر او که اسبش خبر مرگ او را برای خیمه ها برد در حالیکه با او از تیرها لنگی شدیدی بود. افسوس و اندوه من بر زینب که میدوید بسوی او و برای او دلی آکنده از شوق و اضطراب داشت. پس وقتی که دید او را که بدنش عریان بر روی خاک افتاد و از وزش باد شمال بر او لباسی از خاک است. افتاد بر او که محاسنش را ببوسد در حالیکه حسین از او بمصیبت مرگ مشغول بود. با دست راستش شمشیر را از حسین دور میکرد و با دست چپش صورت عقیف خود را مستور میکرد. میگفت: ای شمر عجله و شتاب بر او نکن که در گشتن پسر فاطمه عجله پسندیده و ستوده نیست. آیا نیست این پسر علی و بتول و کسیکه پیامبری در امت بجد او پایان یافت. اینست امام چنانیکه منتهی بشرافت ذریه میشود که ستاره زحل نزدیک به بزرگواری آن نمیشود.

[صفحه ۳۹۳]

حذر کن از لغزشیکه میاندازد تو را برای همیشه باتش دوزخ و جدا لغزشها جوان را ساقط و پست میکند. شمر بدبخت خودداری نکرد بر آن مگر مخالفت را و آیا شایسته است نکوهش اهل کفر اگر سرزنش شوند. و رفت که جدا کند سری را که مدتها پیامبر خدا لبانش رامکیده و بدنانهایش بوسه میداد. تا آنکه مشاهده کرد او را خواهرش از نزدیکی که گاهی میافتد و گاهی بر میخیزد گذارد از زیادی غصه و اندوه از آن حادثه دست را بر قلبیکه از غم و داغ مضطرب و پریشان بود. میگفت: ای یگانه ایکه ما عمری بتو امید داشتیم پس امید و آرزوی ما در آن ناکام شد. و ای ماهیکه در بخت و اقبالش از شرافت بالا رفت و پنهان شد از مادر خاک و حال آنکه او کامل بود برادرم تو خورشیدی بودی که باو روشن میشدند پس پیش رویش کودکی از پیش ما رها شد. تو پایه شرف بودی که از اساس آن بزرگی نمایان بود و اکنون اسطوانه بزرگی ویران و منتقل شده است. و تو کریم الطرفین (پدر و مادر) بودی در پیشی گرفتن که اسب با سرعتش بان نمیرسید از اولیکه ادراک بزرگی کرد در گذشته و او نگهدار شرف بود. خیال نکرده بودم از پیش که در میان مردم پست گرفتار و راه ها از جلویت بسته باشد.

[صفحه ۳۹۴]

اینکه شتاب کند جغد در شاهین اگر پیروز شود پیروز شدنی و نه شیر را که بزغاله او را غافل گیر کند. نه چنین فکری نمیکردم و خیال نمیکردم دریائی از تشنگی بمیرد و حال آنکه از آن آبیاری به تندرستان اتصال داشت. پس ایکاش چشم تو بعد از محجوب شدن ما را اسیر میدید که اشار و فرو مایگان ما را میکشند. ما را سیر میدادند بر شتران بی جواز و راننده شتران نه مدارا میکرد و نه مهلت میداد. پس ایکاش ندیده بودی کوفه را و ما را نمیدیدی که با سرعت بسوی ابن زیادلثیم با خواری میبرند. آیا سبط پیامبر تشنه لب کشته شود و از خون او شمشیرها و گل های پژمرده زمین سیراب شوند. و روی خاک منزل نمود بدون غسل و کفن ولی برای او از خون گلو غسل بود. و اسیر شدند بزمین داغ کربلا زنان او و در جلوی زنان بنی امیه پرده ها آویخته بود. قسم میخورم بخدا و پیامبر هادی و بشیر و خانه خدا که طواف آن نمایند پا برهنه و با نعلین. اگر اولی ها پیمان وصی را نشکسته بودند و از قدیم اولی ستم نکرده بود. قومی فرزندان علی (ع) را شدیداً منع نکرده بودند از آبشخوارهایی که تشنگان بان سیراب میشوند. ای رفیق من طواف بده مرا هرگاه بکربلا آمدی بر این قبرها و

[صفحه ۳۹۵]

نشانه هائی ای مرد.

و گریه کن بر این ماه هائی که در خاک غروب کرده بعد از کمالش که نورشان تاریکی ها را فرا میگرفت. و گریه کن لبهائی را که از تشنگی تر نشدند ولی بر آنها از جریان خون تری و رطوبت بود.

ای آل احمد ای کشتیهای نجات و کسانیکه بعد از پروردگار عرش بر ایشان اعتماد دارم.
 و حق شماست که ماه محرم بر من طلوع نکند مگر آنکه مرا چشمانی باشد که به بیخوابی سر مه شود.
 و طلوع نکند بما مگر آنکه از مژگانم اشک در گونه ام شروع و چون باران تند جاری باشد.
 برای اندوه و مواسات با شما و برای مملوک و غلام بخلی در ریختن اشک بر مالکینش نباشد.
 پس اگر یاری من از شما فوت شد پس مدح و ثنای من به بزرگی شما همواره ما دامیکه زنده باشم متصل است.
 پس پیشکش شما از (علی ع) بنده غلام شما این قصیده ممتازیکه مدح و غزل دلپذیر است.
 رقیق و روانست پس معنائی نیکو و روان دارد که شبیه نیست بهفت قصیده طولانی.
 من آنرا مهیا کردم برای اینکه سپری باشد از سوزش آتش بر افروخته و بان امیدوارم بهشتی را که جوی هایش عسل است.
 درود خدا بر شما باد مادامیکه بلبلی بر گلی از خوشی نغمه سرائی کند و شب بر جهان پرده تاریکی افکند.

[صفحه ۳۹۶]

قصیده ۰۶

امید است موعدی اگر درست باشد از تو پذیرفتن که آنرا برسانی اگر پیام آور عزت گذارد به قبول کردن،
 پس چه بسا باد صبا که پیامی بمن آورد برای آن از تو اگر افتخار رسیدن واصل شود،
 مدت گلایه میان ما ای عتبه طول کشید و راهی برسیدن آنچه تو میپسندی و دوست داری نیست،
 آیا در هر روزی: برای گلایه نامه ها قاصد هست که تجدید کند آنچه میان ماست،
 نامه های گلایه جواب ندارد و خلط خونین سینه ها (مقصود ناراحتیهای درونی است) در سطرهای نامه طولانی میشود،
 که دلالت میکند بر آن از وسایل پرسنده فروتنی و از گلایه جدائی فصل هائی است،
 چه بسا گوش شنوائی که توجه میکند بسخن گوینده ای پس نرم میکند دل سخت و مهربان مینماید قلب متنفر و آزرده ای را،
 و شگفت ترین چیز اینست که بینم تو را که وا داشته اند بدوری از من و عجیب تر از آن اینست که تو سخن خبرچین و سعایت گر
 را قبول کنی.
 عادت نفس من بر وعده دادن بدشمن است و هر سخاوتمندی بوعده دادن بخیل است.
 تو را معذور دارم اگر اعراض کردی یا خسته شدی به درستی که من خیال میکنم که تو شاخه ای هستی و شاخه ها سرازیر و

[صفحه ۳۹۷]

متمایل میشوند.

و تو برای گروه آهوان آفریده نشده ای و جز این نیست که خلق تو از آنها در کمال از عدول است.
 و من بودم که گریه می کردم و خانه ها مانوس و آباد بود و سیر نکرد برای رونده گان برگشتنی از سفر.
 پس چگونه و حال آنکه مزار دور است و ترسیدند گروهی نزدیک شدن و جدائی و رفتن را...
 هر گاه غایب شدند از خانه حله بابل پس نکشد مرا پیری در آن دامنش را.

و لبهای ابر خندان نشود در آن و از شبنم آن باقیمانده های منازل سبز نشود. و نوزید نسیم تندی و سیر نکرد در شبی بر این ویرانه ها شب نمی. و صادر نشد از آن ملامتی و ظاهر نشد بان چراندی ای که میان فصل های آن کودک از شیر گرفته ای باشد. و نمایان نشد در لباس سبز برای کبوترها در شاخه ها بغوغو و چهچه ای. و چه سودی در آنست و حال آنکه اهلی نیست و انجمن آن از آنکه پیمان بستی خالی است. و مخفی میکند از آن آشنای آن پس اهل آن بیگانه و در آن بیگانه آشناست. رعایت کرد خدا را در ایامی در سایه جنابش و ما در سمت شرقی ائیل منزل کرده بودیم.

[صفحه ۳۹۸]

شبهائی که نه برگشت بهار پژمرده گی آنرا برطرف میکرد و نه برگشت بمنزل رفع خستگی مینمود. بان حال عشق میورزیدم و بادصبا هم برای من مساعد بود و دشواری عشق را آسان و پیش من آرام بود. و هنگامیکه ما در طی بودیم و نبود چشم وعده ای از دیدار و دیده اقبال هم خسته و فرسوده نبود. ما میخواهیدیم و غیر از عفت و پاکدامنی شعاری نداشتیم و برای ایمنی از سخن چین بر من پرده بود. مثل دو روحیکه در یک جسم پر وفای پاکدامنی اقامت کنند و فرزندان عفیف و نجیب بسیار اندکند. تا آنکه اعلان بجدائی کرد گروه شما و جمع کرد شما را جدی خوان و قصد نمود رهنمائی را. از من تقاضای عشق درخواست رهنمویی کرد پس نیست برای گمراه آن گوینده ای و نه از آن خطائی که مرتکب شده نگاه دارنده ای.

پس کافیت مرا وقتیکه ستم نمود بشما دوری از منزل علاج ناتوانی را که نزدیک نیست بر گردد. میخواهم از باد تند صبا شفاء بیماریم را و عجیب است که بیماری شفاء دهد بیماری را. شاید باد صبا اگر منزل دور یا نزدیک باشد مانند شما باشد یا از تو در مثال کمیاب تر. درود میگویم ابر را اگر از ناحیه زمین شما عبور کند و بصداق کردن دارای رعد و برق باشد.

[صفحه ۳۹۹]

مرور میکند در شب بما آرام آرام بیاریدنش که سیراب میکند تشنه با شفا میدهد بیماریرا. شبانه سیر میکند آن ابر و برق میزند لبهای آن بارامی مثل اینکه نزد من آب دهان تو بدل از آنست. و ایجاد کرد شمال گودال مرا از تو تکاملی که شاید آن برای وامانده باد شمال باد خنکی باشد. آیا قلب من متهم است در از بین سر گرمیها و آیا اهل تهامه کسی در قافله هست که بر نگردهد. آیا مغرور میکند تو را که من پنهان کننده ام از تو سوز و گدازی را که برای آن درد و ناراحتیست میان پهلوهائیم. پس خیال نکن که من فراموش کردم عهد و پیمان شما را ولی صبر من ای امیم نیکوست. اعتماد من بدوست من است که ترک نمیکند دوستش را بخیاختی و منصرف نمیکند او را از تو ملامت کنی نیکو هستند دوستانیکه ناراحت نمیکند دوست خود را ظاهر شود در کنار دوست دوستی.

اخلاق او بکارهای نیکو شایسته است و هر نیکو سرشتی بنیکوئی زیباست. آرایش می‌دهد سخنان راست از او افعال او را و هر سخن رانی نزد توفعال نیست. دیده گان خود را میبست و قتیکه زنهای سفید پوست زیبایی میدید که در رفتن در لباسهای خود قامت‌هایشان بسمت راست و چپ مایل شده و تلو تلو میخوردند. پس در چشمان او نسبت بدیدن زنها کوتاهی و در دست او از

[صفحه ۴۰۰]

احسان مکرمتها بسط ید و دراز دستی بود. آگاه باش: قسم بعفتیکه آنرا آلوده دامن نکرده و قسم بود از گلایه که زایل کننده آنرا از بین نه برده اوست. هر اینه تو برای قلب من هر جا باشی موجب مسرت و خوشحالی هستی و گرامترین کسی هستی نزد من که از او خواسته شود. کوتاه میکند آرزوی مرا دوری و قهر تو و امید من بتو آرزوی مرا زنده نموده پس طولانی و دراز میشود. و آرزوهای من بقرب شما موجب رو سپیدی و سر بلندی میشود چنانچه روزی در کربلاء کشته ای (حسین علیه السلام) موجب سر بلندی و رو سفیدی شد. کشته ایکه آسمان از غصه بر او گریه کرد و بر ان اشک فراوانی ریخت. و زمین پهناور بر فقدان او لرزید و ظاهر شد برای آن اندوه و حزنی بان و نیز زمین های نرم بر او گریستند. آیا فراموش کنم حسین را که هدف تیرها قرار گرفته بود و اسبهای دشمنان ظالمانه بر او جولان میکردند. آیا از یاد ببرم او را و قتیکه زمین باو از رفتن تنگ شده بود و اشاره بیارانش کرده و میگفت. پناه میبرم شما را بخدا اینکه برگردانید رانده شده را و طمع کند در جان عزیز ذلت و خواری را. بدانید که شب تاریکیش را کشیده پس بروید و هم اکنون راه برای رونده گان باز و گشاده است. پس برجست بسوی او در حالیکه گوینده هر سخن بود که آیا واگذار فروغ، پاکترین اصول و خاندان را.

[صفحه ۴۰۱]

میگفتند و شمشیرها در این وقت کشیده و برای شمشیر از خوردن بیکدیگر چکاچک و صدا بود. آیا ما تسلیم کنیم آقای خود راتنها بدشمن و جوانان و پیران برای ما بسلامت باشد. و ما از ترس مرگ از راه هدایت منحرف شویم و از عدل خدای کریم کجا عدول کنیم. دوست داریم باینکه ما کشته شویم و باز برای کشته شدن مکرر زنده شویم و نیستیم که ما از بلندی تو برگردیم. و قیام کردند برای خونخواهی از قدیم که گویا ایشان شبرانی هستند در منازلشان که بچه هایشان همراه آنهاست. تا آنجا که گوید:..

برای او از علی علیه السلام در جنگها شجاعت و دلیری و از احمد (پیامبر خدا) در موقع خطابه سخنوریست. هر گاه هاشمی از پله کان شرافت بالا رود پس عموهای او جعفر و عقیل خواهد بود. برای او کافیت از جهت بلندی نسبت در میان خلق خدا که او برای احمد و بتول فرزند پاک است.

پس هر جدی در میان مردان چون محمد نیست و هیچ مادری در میان زنها همچون فاطمه نمیشود. حسین برادر بزرگی و وقار و کسیکه برای او افتخار است هر گاه بزرگی و افتخار شمرده شود ریشه دار و استوار است. میبینیم مرگ را که در ذائقه تو گوارا و برای غیر تو ناگوار و ناسازگار و وخیم است.

[صفحه ۴۰۲]

پس نگذشت نیرومندی بسوی تلخی بشدت و سختی او بر کندی و آهستگی مگر آنکه تو شتاب داشتی. مثل اینکه دشمنان هنگامیکه حمله کردی برای جنگ توده ریگ بودند که باد آنها را پراکنده کرده و آن جای هولناکیست. جانم و خاندانم فدای گونه هائیکه خاک آلود در اطرف او در زمین کربلاء از خاندان پیامبر افتاده بودند. مثل اینکه حسین در میان آنها ماهیست که ستاره گان آن اطراف آسمان تو حلول کرده اند. تشنه از دنیا رفت و آب لبریز نمود و بدترین مردم مانع بودن از آشامیدن او. و بریدند رگهای سبط را پیش از سیراب کردن او و غولی بنامردی او را کشت. و اسب او برگشت در حالیکه خبر مرگ او را با صدای بلند میداد و صحراء از صدای شیبه او پر شده بود. پس چون بانوان طاهرات خبر مرگ او را شنیدند از اسب او و دیدند زین آن واژگون است از سراپرده ها بیرون ریخته و در حالیکه لباسهایشان را غارت کرده بودند آنها بر مرگ حسین بزرگوار ناله و گریه میکردند. جانم فدای خواهر سبط شهید که با صدای بلند ناله میکرد و بر ناله اش غمگین بود و میگفت. برادرم ای ماهیکه بعد از طوعت نهان گشتی و در موقع کمالش غروب نمودی. برادرم خورشیدی بودی که خورشید از نور او تیره میشد و چشم

[صفحه ۴۰۳]

از دیدن او خسته و کم سو میگشت. و شاخه ای بودی که بیننده گان را از جهت تری و سبزی مسرور می کردی که پس از سبزی پژمرده گی آنرا فرا گرفت. تا آنجا که گوید:....

آیا حسین تشنه کشته شود و حال آنکه جدش از پروردگار بنده گان بسوی مردم پیامبر است. و از نوشیدن آب ممنوع شود در حالیکه همه گروه ایمن بودند بر آشامیدن آن چه بنوشند و چه بردارند. خاندان پیامبر در سرای ویران بیگانه و خاندان زیاد در قصرها منزل کرده بودند. و خاندان علی در زنجیرها رنگ پریده بودند و هر وقت اسیری ناله می کرد داغیده بر او میگریست. و خاندان ابی سفیان را در اوج دولت لشکریان در زیر سایه بانها حرکت میدادند. صدمه ای که از آن بدین رسیده نزدیک بود که از سنگینی آن کوهها از هم پاشیده شود. بر تو است ای فرزند بهترین پیامبران اندوه و غصه من هر چند که (زمان طولانی شود) اندوه من طولانی خواهد بود. بزرگی تو پس مصیبت تو بر عالم بزرگ است و همینطور هر بلائی برای بزرگ بزرگ است. پس درباره تو اندوه من نافع نیست و گریه هم مفید نباشد و صبر هم نیکو نیست.

هر گاه سبک شود غصه داغدیده گان برای سرگرمی و فراموشی پس

[صفحه ۴۰۴]

اندوه من بر گذشت روزگار سنگین است.
 و اگر گریه کننده گان گریه خود را درباره تو در معرض فروش گذارند برای خستگی پس من بر گریه کردن ادامه میدهم.
 پس افسوس من تخفیف ندهد اندوه مرا بر تو و نخشکد اشک من بر تو از دیده گان من.
 و انکار میکند گریه مرا درباره تو کسیکه قلبش خالی از محبت خوابیده و اشک شیرین فراوان نیست.
 و آن اشک نیست مگر درباره تو نفس گرانقدری که سوزش اندوه آنرا باز نموده پس جاری میشود.
 درباره تو گویند گان جدا شدند پس خود پسندها و خودبین ها بسیار و صاحبان اندوه بر تو اندک است.
 پس پاداش فرزندان دنیا بر تو برای کارشان کم و پاداش مخلصین فراوانست.
 پس اگر فوت شد از من ادراک روز تو ای آقای من و مرا از یاری تو کردن یاران تو روزگار بتاخیر انداخت.
 پس مرا در حق تو اشعار بگریست که برای توافق جناس آن قواعدیست که برای شماتت کننده تیرهایست
 برای آن رقت غمگین است درباره تو و ناگواری آن بزرگ و خطرناک است بر اهل نفاق.
 فریفته و دلباخته میشود بان قلب دوست از خوشحالی و دشمنی میکند از آن دشمن کینه توز و نادان سیه روز.
 بان از (علی (ع) در والائی تو مناقیست که اقامه دلیل میکند برای آن در کتاب خدا (قرآن).

[صفحه ۴۰۵]

ظاهر میشود از سوره اعراف پاکی شناخت آن پس آویخته میشود بان عقول دانایان.
 هر گاه آیات قرآن بفضیلت شما سخن گوید پس چه چیز ممکنست در آنچه میگویم بگویم.
 زبان من بر تقصیر شرح و وصف شما کوتاه و شرح عذرخواهی طولانی است.
 بر شما باد سلام و درود خدا مادامیکه روشنائی روز نمایان و مادامیکه خورشید اصیل را غروب در پی باشد.
 و علامه سید احمد عطار در جزء دوم از کتاب خودش بنام (الرائق) قصیده ای یاد کرده و گفته که آنرا در مرض مرگش گفته است
 و:

و آن اینست:

نزدیک شد رحیل و رفتن و درست است درباره ما آنچه میبینی و سیر کردم برای پیمودن بیابان دوری بین صحرا را.
 و کوچ کردم از کسیکه دوست داشت روز حرکت من اگر آنرا بسبب مرا عوضی بود که دیده شود.
 و منتقل شدم از قصرهای وسیع و روح آن بتنهائی بتاریکیهای توده های خاک.
 و سپری شد روزهای ما پس مثل اینکه او و ما بودیم که در خوابمان سیر میکردیم عالم را
 و وحشت زده بود در میان که نزدیک بود قلب او از ترس روز جدائی شکافته شود.
 و میگفت وقتیکه حرکت، نزدیک شد در حالیکه اشکش بتحقیق که

[صفحه ۴۰۶]

خطی در گونه چین خورده اش مسطور کرد.
 ای کسیکه منزل کردی در احشاء من و میگذاری مرا در معرض هراس و گرسنگی و برهنگی.
 پس بسوی چه کسی جز تو پناهگاه برای ماست اگر پیش آمده‌های روزگار از حد بگذرد یا بلیه ای عارض گردد.
 پس پاسخ دادم او را و چشم کوبه جدائی او بود که میباید بر گونه ام دانه های اشک سرخی را.
 شما امانت خدائید چنانچه شخص من امانت سپرده حیدر بهترین خلق خدا هستم.
 ای مونس من در تنهائی من وقتیکه مشاهده کند نکیر و منکر را در قبر.
 من امید تو دارم نمیینم آن دو شخص را مگر اینکه بشیر و مبشر پرسنده من باشند.
 پس بحق مردمیکه امین دانستم ایشان را بر مکنون سرت از جهت معرفت و خبر دادن.
 اینکه ببخشی گناهان بنده ای را که فرود آمده پناه کسیکه لازم و واجب کردی طاعت او را بر همه عالم.
 منیکه نه پارساء پرهیزکار بوده و نه دوری کننده از گناه و نه روزی به بینوائی کمک کرده ام.
 لیکن دستم بریسمان ولایت و محبت شما بند شده برای اعتماد بشما و برای ما باین افتخار است.
 ای یاری کننده اسلام هنگامیکه پایه های آن کج شده بود پس استوار شد بدون شک و تردیدی.

[صفحه ۴۰۷]

و ذلیل کننده عزت کفر بعد از نگهداری سخت و بلندی اطراف و پایه ها.
 شما را قسم میدهم بخدا درباره بنده ایکه به پناه شما آمده و متحصن بولایت شما گردیده است نظر فرمائید.
 بدرستیکه من بعنوان میهمانی و پناهنده گئی آمد شما را و برای هر پناهی مهمان حقی بر میزبان و پناهنده است.
 تمام شد جزء ۱۲ (بخش دوم) جزء ششم عربی از کتاب الغدیر و در کنار آن جزء هفتم متن و ۱۱ و ۱۲ ترجمه خواهد آمد. انشاء الله
 و نیست مگر به خدا که بر او توکل نموده و به سوی او بازگشت می کنم.
 «محمد، شریف رازی»

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید
 بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی
 آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
 بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در
 دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

